

نهج البلاغه را هر که از روی تأمل و اندیشه مطالعه نماید به سعادت جاوید راه یابد، و هر که بآن عمل کند رضاء و خوشنودی خدا و رسول را بدست آورد و بر اثر آن در زندگانی دنیا بزرگوار و دل زنده و در قبر و قیامت آسوده و در بهشت کامروا باشد، این کتاب مقدس خلاصه‌ای است از علوم و حکم اسلامی که هادی و راهنمای بشر است، و کسی را که به منظور رسیدن به سعادت و نیکبختی از تعصب جاهلانه دست بردارد و این کتاب را سر مشق قرار دهد بمقصود خواهد رسانید، زیرا در آن پرده از روی نادانیها برداشته شده و حقائق آشکار گردیده و خواننده از هر پیش آمدی آگاه میشود، بنا بر این آشنا و عامل بآن در راه ضلالت قدم نمی‌نهد و حیران و سرگردان نمی‌ماند، و هر منصفی با مطالعه و دقت در فصلی از آن راستی و درستی گفتار ما را باور خواهد داشت، و سپاس خدائی را که باین بنده که از سالهای دراز بمزایا و خصوصیات آن آشنا بوده همگان را در هر مجلسی و محفلی به مطالعه و پیروی از گفتار و کردار مولا امیر المؤمنین «علیه السلام» سفارش می‌نمودم توفیق عنایت فرمود تا به ترجمه و شرح آن برای کسانی که به زبان عربی آشنا نیستند پردازم، و اینک که شروع به تنظیم و ترجمه و شرح جزء چهارم می‌نمایم از ایزد توانا خواستارم که بانجام آن و دو جزء بعد موفقم گرداند اللهم أغنی بمسئلتک عن مسألة خلقک، و ارحمنی برحمتک، یا أرحم الراحمین

186 (1186) - از خطبه‌های آن حضرت علیه السلام است (در وصف حق تعالی و مدح حضرت رسول و اندرز و امر بتقوی و پرهیزکاری)

1 : سپاس خدائی را سزا است که از نشانه‌های سلطنت و بزرگی بزرگواری خود شگفتیهای

قدرت و توانائیش را آشکار ساخت، و کاسه چشمها را حیران و مبهوت نمود، و اندیشه‌هایی که در مردم
خطور می‌نماید از شناختن حقیقت صفت خویش باز داشت (خردمندان در برابر آفریده‌هایش دوچار
شگفتی و عقولشان از ادراک حقیقتش ناتوان است) 2 و گواهی می‌دهم که خدائی بجز او نیست گواهی
از روی ایمان و باور و خلوص و فرمانبری (دل و زبانم یکی است و تقلید و خودنمایی بآن راه ندارد) 3 و
گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده او است، فرستاد او را هنگامیکه نشانه‌های رستگاری و راههای
آشکار دین از بین رفته و ویران گردیده بود (مردم در راه ضلالت و گمراهی گام برداشته از خواهشهای
نفس پیروی می‌نمودند) پس حق را هویدا ساخت و مردم را اندرز داد، و براستی و درستی (در گفتار و
کردار) راه نمود و به میانه روی (نه افراط و نه تفریط) امر فرمود، خدا بر او و آتش درود فرستد.

4 بندگان خدا بدانید خدا شما را بیهوده نیافرید، و سر خود (مانند چهارپایان) رها نمود (بلکه تکالیف و
احکامی برای شما قرار داد تا هر یک را بموقع انجام دهید) اندازه نعمتها و بخشش را بشما میداند، و
فضل و کرمش را بشمار آورده است (تا شکرگزاری و کفران شما را بیازماید) پس فتح و فیروزی (بر
دشمنان) و روا شدن حاجت را از او بطلبید، و درخواست خود را از او بخواهید، و عطاء و بخشش را از او
بجوئید که بین شما و او پرده‌ای آویخته و دری بسته نیست، 5 و او در همه جا و در هر وقت و زمان
حاضر و با هر انسان و جن همراه می‌باشد، 6 جود و بخشش (نعمتهای) او را کم نمی‌گرداند، و رخنه‌ای
(در آنها) وارد نمی‌سازد، خواستار از او نعمتش را تمام نمی‌کند، و آرزومند پایان خزاننش نمی‌رسد، و
کسی او را از دیگری نگاه نمی‌دارد، و آوازی او را از آواز دیگر مشغول نمی‌گرداند (زیرا اشتغال بکاری
که باعث باز ماندن از کار دیگر است بر اثر غفلت است که آن از لوازم جسم می‌باشد) بخشیدن (نعمت)
او را از گرفتن (نعمت دیگر در یک زمان) مانع نمی‌گردد، و خشم کردن او را از رحمت مشغول
نمی‌سازد، و مهربانی او را از عذاب باز نمی‌دارد، و پنهانی او را از آشکار بودن مانع نیست، و آشکار بودن
او را از پنهانی جدا نمی‌سازد (زیرا او هم آشکار است هم پنهان، آشکار است بآثار، و حقیقت او پنهان
است از نظر) 7 نزدیک و دور و بالا و پائین و آشکار و پنهان و

پنهان و آشکار است، جزاء داده و جزاء داده نشده است (حساب همه را رسیدگی می‌نماید و کسی را فهم و توانائی رسیدگی بحساب او نیست) 8 خلائق را با اندیشه نیافرید، و در هیچ کار نیازمند بطلب یاری از آنها نمی‌باشد (زیرا واجب از عجز و ناتوانی منزّه است).

9 ای بندگان خدا شما را به پرهیزکاری و طاعت خدا سفارش می‌نمایم، زیرا تقوی مهار است (که دارنده را به سعادت می‌کشاند) و به ستونی می‌ماند (که نظم کارها را نگاه می‌دارد) پس به بندهای استوار آن بیاویزید، و بحقائق آن دست اندازید تا شما را بمواضع آسایش و آسودگی و جاهای فراخ و حصارهای محفوظ و منزلهای ارجمند برساند (ببهشت جاوید که هیچ گونه سختی و گرفتاری در آنجا نیست ببرد) در روزی که (بر اثر هول و وحشت) دیده‌ها باز مانده برهم گذارده نمی‌شود و به اطراف نمی‌تواند نظر اندازد، و همه جا تاریک، و گله‌های شترهای آبتن ده ماهه که زائیدن آنها نزدیک است بی صاحب ماند (از بسیاری سختی و گرفتاری هر کس به نجات و رهائی خویش مشغول است و از نفیس‌ترین اموال چشم می‌پوشاند) 10 و دمیده میشود در صور (اسرافیل) پس هر جانی از تن بیرون رفته و هر زبانی لال می‌گردد (مرگ همه را فرا می‌گیرد) و کوههای بلند و سنگهای محکم و استوار خود گشته از هم می‌ریزند، و سنگ سخت آنها چون سر آب درخشان در نظر می‌آید، و قرار و سکون آنها در زمین هموار (بی‌نشیب و فراز) باشد (آبادی و نشانه‌های باقی نمی‌ماند) پس (در آنروز) نه شفيعی است که شفاعت کند (عفو و بخشش از گناه درخواست نماید) و نه خویشی که سختی را دفع گرداند، و نه عذر و بهانه‌ای سود بخشد (خلاصه پناهی نیست جز تقوی و پرهیزکاری).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 632

(1196)

187 (1187)- از خطبه‌های آن حضرت علیه السلام است (که در آن با اشاره بزمان بعثت پیغمبر اکرم وصیت بتقوی و پرهیزکاری کرده

و زشتیهای دنیا را نموده و به اعمال شایسته پیش از رسیدن مرگ ترغیب فرموده):

1 خداوند حضرت رسول را مبعوث فرمود هنگامیکه نه نشانه‌ای بر پا بود (فترت ما بین آخرین پیغمبر و آن حضرت مردم را از راه حق دور نموده) و نه روشنائی نمایان (شریعت حقه پنهان شده کسی از خدا پیروی نمی‌نمود) و نه راه روشن آشکار (همه در گمراهی و نادانی سرگردان بودند، پس آن حضرت بشر را هدایت نموده و از بدبختی نجات داد). 2 بندگان خدا شما را بتقوی و اطاعت از خدا سفارش میکنم، و از دنیا بر حذر می‌نمایم، زیرا دنیا سرای کوچ کردن و جای کدورت و ناخوشی است، ساکن آن رونده و مقیم آن جدا شونده است، اهل خود را به جنبش می‌آورد و در کشاکش می‌اندازد مانند جنبانیدن کشتی که بادهای سخت در میان دریاها آنرا به حرکت و اضطراب

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 633

در آورده باشد، 3 پس بعضی از مسافرین غرق و هلاک شوند، و بعضی رهائی یافته بروی موجها دست و پا می‌زنند و بادهای آنها را از سمتی بسمت دیگر برده بترس و نگرانی مبتلی می‌سازد، آنکه غرق شد باز یافت او ممکن نیست، و آنکه رهائی یافت بطرف تباه شدن می‌رود (خلاصه مردم در دنیا همچون کشتی شکستگان دریا بعضی از بین رفته‌اند و از ایشان خبر و نشانی نیست و بعضی گرفتار خواهشهای نفس بوده و در راه نابودی سیر میکنند).

4 بندگان خدا، اکنون که زبانها باز و بدنها تندرست و اندام فرمانبر و جای آمد و شد فراخ و فرصت باقی است کار کنید (خدا را عبادت و بمردم خدمت نمائید) پیش از شتافتن نیستی و رسیدن مرگ، و آمدن آنرا بر خودتان محقق دانید و منتظرش نباشید (چون مسلم است که مرگ شما را در می‌یابد آنرا آمده باور دارید، ولی مانند شخصی منتظر چشم براه آن نبوده بیکار نمایند).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 634

(1197)

188 (1188) - از خطبه‌های آن حضرت علیه السلام است (در نزدیکی و یگانگی خود با پیغمبر و اینکه بخلاف سزاوارتر بوده و دیگری را لیاقت این مقام نیست)

1 : بزرگان از اصحاب محمد- صلی الله علیه و آله- که حافظ (قرآن و سنت او) هستند (و به اسرارش آگاهند) می‌دانند که من هرگز ساعتی از فرمان خدا و رسول دور نمانده‌ام و از جان خود در باره پیغمبر اکرم دریغ ننمودم در جاهایی که (گرفتاریها و جنگها) دلیران فرار می‌کردند و گامها بر می‌گشت (کسی را جرأت جلوگیری از دشمن نبود) بر اثر شجاعت و جوانمردی که خداوند مرا بآن گرامی داشت، 2 و رسول خدا- صلی الله علیه و آله- قبض روح شد در حالیکه سرش بر سینه من بود، و بروی دستم جان از بدنش جدا شد، و (بجهت تیمن و تبرک آن) دست به چهره‌ام کشیدم، و غسل آن حضرت «صلی الله علیه و آله» را متصدی گردیدم، و فرشتگان مرا کمک کردند، پس خانه و اطراف آن (حاضرین و فرشتگانی که در آمد و رفت بودند) به گریه و ناله در آمدند، گروهی از فرشتگان فرود آمده گروهی بالا می‌رفتند، و همه نماز ایشان که بر آن بزرگوار می‌خواندند از گوش من جدا نمی‌شد تا اینکه او را در آرامگاهش نهادیم، پس کیست در حال حیات و ممات به آن حضرت از من سزاوارتر؟! (هر که ادعای سزاوار بودن کند

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 635

دروغ گفته و بنا حق خود را خلیفه و جانشین او دانسته) 3 شتاب کنید از روی بینائی (بدون شک و تردید) و باید در جنگ با دشمن نیت شما راست باشد (بدون نفاق و دورویی از امام بحق پیروی نمائید) که سوگند به آن که جز او خدائی نیست من بر راه حق هستم (گفتار و کردارم همانست که خدا و رسول فرموده‌اند) و دشمنان ما بر لغزشگاه باطل (پیرو نفس اماره و شیطان) هستند، 4 می‌گویم آنچه می‌شنوید (تا حق را از باطل تمییز دهید) و از خدا برای خود (که مبتلای شما شده‌ام) و برای شما (از گذشته‌هایتان) آمرزش می‌طلبم (که بار دیگر در گمراهی قدم ننهاده از امام بحق پیروی نمائید).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 636

(1198)

189 (1189)- از خطبه‌های آن حضرت علیه السلام است (در احاطه علم خدا به موجودات و ترغیب

بتقوی و پرهیزکاری

و وصف دین مقدس اسلام و اشاره بزمان بعثت پیغمبر اکرم و ستودن قرآن کریم):

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 637

1 خداوند به آواز و ناله چرندگان در بیابانها و گناهان بندگان در خلوتها و آمد و شد ماهیها در دریاها
بزرگ و موج زدن و بر هم خوردن آب بوسیله بادهای سخت دانا است، 2 و گواهی می‌دهم محمد
برگزیده خدا و آورنده وحی (دستور) و فرستاده او است بر اثر رحمت و مهربانی.

3 پس از ستایش خداوند متعال و مدح حضرت مصطفی شما را سفارش میکنم به پرهیزکاری و ترس از
خداوندی که آغاز آفرینش شما از او است، و بازگشت شما بسوی او است، و بر آوردن حاجت و در
خواستتان با او است، و نهایت آرزو و خواهشتان با او است، و راه راستان بطرف او هست، و پناه و
گریز گاهتان او است، 4 زیرا تقوی و ترس از خدا داروی درد قلبها و بینائی کوری دلها و بهبودی بیماری
تنها و اصلاح فساد سینه‌ها و پاکیزگی چرک نفسها و روشنی پوشش دیده‌ها و ایمنی ترس دل و نور
سیاهی تاریکی (نادانی) شما است، 5 پس اطاعت و فرمان بردن از خدا را مانند پیراهن زیر نه جامه رو
(که بدن چسبیده نیست) رویه خودتان بگردانید، و (حتی آنرا) داخل و جزء تنتان زیر پیراهن قرار
دهید، و میان اندامتان پنهان نمائید (خلاصه کاری کنید که همه اعضاء و جوارح شما مطیع و فرمانبردار
خدا باشد) و در کارهایتان آنرا حکمران دانید (در هر امری پیرو امر و نهی خدا باشید) و (آنرا) آبخور
هنگام وارد شدن (به قیامت) و وسیله دریافتن درخواست و سپر روز ترسیدن (از پیش آمدهای سخت)
و چراغهای میان قبرها و مونس و یار درازی خوف و بیم و گشایش جاهای اندوهناک خودتان قرار
دهید، 6 زیرا اطاعت و فرمانبری از خدا پناه و نگاه‌دارنده است از مهلکه‌هایی که رو می‌آورد (و سبب
نابودی میشود) و از ترسهایی که پیش آمد آنرا انتظار می‌برند، و از گرمی آتشیهای افروخته (برای
گناهکاران) 7 پس هر که تقوی و پرهیزکاری پیشه گیرد سختیها بعد از نزدیک شدن و رو آوردن از او
دور و کارها پس از تلخی برای او شیرین و موجها (فتنه و تباہکاریها) پس از پی در پی رسیدن از او
برطرف و دشواریها پس از رنج دادن برای او آسان و کرامت و لطف (خداوند متعال) بعد از نیابی برای

او بسیار و رحمت و مهربانی پس از دور شدن باو بازگشت و نعمتها پس از کم شدن بر او فراوان گردد، و برکت مانند باران بزرگ قطره پس از اندک باریدن باو برسد، 8

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 638

پس بترسید از خدائی که شما را به پند خود (در قرآن کریم) بهره مند فرمود، و (بوسیله پیغمبران) شما را بدستور خویش اندرز داد، و بنعمت دادنش بر شما منت نهاد، 9 پس برای عبادت و بندگی نفسهای خود را رام و خوار نمائید، و حق فرمانبری از او را بجا آورید (آنچه امر کرده بجا آورده و از مناهی دوری گزینید).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 639

[قسمت دوم خطبه]

10 پس (از وصف تقوی و طاعت بدانید) این اسلام دین خدا است که (غیر آن پسند او نیست، و) آنرا برای (شناساندن) خود برگزیده، و بنظر عنایت خویش پروریده، و برای تبلیغ آن بهترین آفریدگانش (حضرت رسول صلی الله علیه و آله) را اختیار نموده، و ستونهایش (قواعد و احکامش) را روی پایه دوستی خویش بر پا داشته (پس دوستدار خدا پیرو احکام اسلام است) 11 به ارجمندی آن دینها را ذلیل و خوار گردانیده (نسخ فرموده) و به بزرگی آن ملتها را پست نموده، و به غلبه آن دشمنان را بی قدر و کوچک شمرده، و بیاری آن مخالفین را مغلوب ساخته، و به پایه (اصول و قوانین) آن پایه‌های گمراهی (عقائد نادرست) را ویران کرده، و تشنگان (علوم و معارف) را از حوضهای آن سیراب نموده، و بوسیله کشندگان آب آن (أئمه علیهم السلام) حوضها را پر کرده (تفسیر و تأویل آیات قرآن کریم و موارد احکام را بیان فرمود) 12 پس طوری آنرا (محکم و استوار) قرار داده که دسته آن جدا و حلقه آن باز شدنی نیست، و بنیانش ویران و ستونهایش خراب نمی گردد، و درخت آن کنده نخواهد شد، و مدت آنرا پایانی نمی باشد (تا روز قیامت باقی و برقرار است و پیغمبری مبعوث نمی گردد که آنرا نسخ نماید) و احکامش کهنه و شاخه‌هایش کنده نمی شود (هیچ دانائی با مبانی علمی در هیچ زمان نمی تواند

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 640

درستی حکمی از احکامش را انکار کند) و راههای تنگ و آسانیش دشوار و سفیدش سیاه و راست بودنش کج و چوبش پیچیده و راه گشاده‌اش ریگستان و چراغهایش خاموش کرده و شیرینیش را تلخی نمی‌باشد، 13 پس اسلام ستونهایی است که پایه آنها را خداوند در حق کار گذارده است (باطل و نادرستی در آن راه ندارد) و بنیان آن ستونها را ثابت و استوار گردانیده، و چشمه‌هایی است که نهرهای آنها پر آب است، و چراغهایی که روشنیهای آنها تابان است، و نشانه‌ای که روندگان بآن راه می‌جویند (ادله و براهینی دارد که علماء و دانشمندان بآنها استدلال میکنند، چنانکه مسافر در بیابان از روی نشانه راه می‌یابد) و علامتهایی که بآنها راهها یافته میشود، و آبشخورهایی که واردین بآنها سیراب میشوند (پیروان آن در دنیا و آخرت سعادت‌مندند) 14 خداوند نهایت رضاء و خوشنودیش و برترین احکامش و بالاترین طاعت و فرمانبرداریش را در آن قرار داده است، پس پایه‌های این دین نزد خدا استوار و بنایش بلند و دلیلش آشکار و روشنیهایش درخشان و سلطنتش ارجمند و نشانه‌اش بلند است، و از بین بردنش ممکن نیست (کسیرا قدرت نابود کردن یا طعن زدن بر آن نیست) 15 پس آنرا محترم و بزرگ داشته از آن پیروی نمائید، و حق آنرا اداء کنید (اوامر آنرا انجام داده گرد نواهیش نگردید) و آنرا در مواضع خود قرار دهید (هیچیک از احکامش را تغییر ندهید که در دنیا زیان دیده در آخرت گرفتار عذاب خواهید شد).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 642

[قسمت سوم خطبه]

16 پس (از بیان شرافت و بزرگی دین مقدس اسلام بدان) خداوند سبحان (برای تبلیغ آن) محمد - صلی الله علیه و آله - را براستی و درستی برانگیخت هنگامیکه (از بسیاری آشوب و گرفتاری و خونریزیهای بناحق) سپری شدن دنیا (ی هر ملتی بوسیله فساد) نزدیک گردیده، و آگاهی (آنها بسبب مرگشان) بامر آخرت رو آورده، و خوشی آن بعد از درخشندگی تاریک شده، و اهلش را (بسختیها گرفتار کرده بود که راه بجائی نمی‌بردند) و بستر آن ناهموار گردیده مهارش را بدست کشنده سپرده بود، و این در هنگام بسر رسیدن مدت و نزدیک شدن علامات (ویرانی) و از بین رفتن اهل و شکسته شدن حلقه و

گسیخته شدن ریسمان و کهنه و نابود شدن نشانه‌ها و آشکار شدن عیبها و کوتاه شدن مدت دراز آن بود (خلاصه خداوند پیغمبر اکرم را هنگامی که نادانی و گمراهی سرتاسر دنیا را فرا گرفته بود مبعوث فرمود، و آن حضرت در اندک مدتی مردم را به شاه راه هدایت و رستگاری و بعلم و معارف الهی آشنا نمود) 17 خداوند سبحان آن بزرگوار را برای رسالت خود تبلیغ کننده و سبب بزرگواری امت و بهار (خرمی) اهل زمان و سربلندی مدد کاران و سرافرازی یارانش قرار داد، 18 پس قرآن را باو فرستاد، و قرآن روشنائی است که قندیلهای آن خاموش نمی‌شود، و چراغی است که افروختگی آن فرو نمی‌نشیند، و دریایی است که ته آن پیدا نمی‌گردد، و راهی است که سیر در آن گمراهی ندارد، و شعاعی است تابان که روشنی آن بی نور نمی‌شود، و جدا کننده است (میان حق و باطل) که دلیل آن ناچیز نمی‌گردد، و بنائی است که پایه‌های آن ویران نمی‌شود،

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 643

و بهبودی است که بیماریهای (اهل) آنرا خوف و بیمی نیست (زیرا بهبودی هر گونه بیماری است که پیش آید خواه بیماری بدن خواه بیماری روح) و ارجمندی است که یاری کنندگان آن شکست نمی‌خورند، و حقی است که مدد کاران آن مغلوب نمی‌شوند، 19 پس قرآن کان ایمان و مرکز آن، و چشمه‌های علم و دریاهاى آن، و بستانهای دادگستری و حوضهای آن، و سنگهای بنای اسلام و پایه آن، و بیابانهای حق و دشتهای آن هموار آن می‌باشد، و دریایی است که آب برندگان آنرا خالی نمی‌کنند، و چشمه‌هایی است که کشندگان آب آنرا کم نمی‌گردانند، و آبشخورهایی است که واردین از آن نمی‌کاهند (دانشمندان به همه اسرار آن پی نخواهند برد) و منزلهایی است که مسافرین راه آنها را گم نمی‌نمایند، و نشانه‌هایی است که روندگان از آنها نابینا نیستند، و تپه‌هایی است که رو آوردگان از آنها گذر نمی‌توانند کرد، (20) خداوند آنرا قرار داد سیرابی تشنگی دانایان، و بهار دلهای مجتهدین، و مقصد راههای نیکان، و دارویی که پس از آن دردی نمی‌ماند، و روشنایی که تاریکی با آن نیست و ریسمانی که جای چنگ زدن آن محکم است، و پناهگاهی که دژ بلند آن استوار است، و ارجمندی کسیکه آنرا دوست دارد، و صلح و ایمنی کسیکه داخل آن گردد، و هدایت و رستگاری کسیکه پیرو آن باشد، و عذر خواه کسیکه آنرا بخود نسبت دهد، و دلیل کسیکه بآن سخن گوید: و گواه کسیکه بوسیله آن با دشمن

جدال نماید، و فیروزی کسیکه آنرا حجت آورد، و نگهدارنده کسیکه بآن عمل کند، و مرکب تندرو کسیکه آنرا بکار وا دارد، و نشانه کسیکه نشانه جوید، و سپر کسیکه ببر گیرد، و دانائی کسیکه در گوش دارد، و خبر کسیکه نقل کند، و حکم کسیکه (بین مردم) حکم نماید (زیرا در هر امری قرآن حاکم بحق است و غیر آن را حکمی نیست، پس حکم از غیر قرآن نادرست است).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 645

(1199)

190 (1190)- از سخنان آن حضرت علیه السلام است (در باره نماز و زکوة و اداء امانت) که اصحاب خود را بآن سفارش می فرمود

1 : امر نماز را مراعات کنید (که معراج مؤمن و ستون دین و نخستین چیز است که در قیامت از بنده

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 646

باز پرسى میشود، اگر قبول شد سائر اعمال پذیرفته است، و اگر بحساب نیامد هیچیک از اعمال سودی ندارد) و آنرا محافظت نمائید (از وقت فضیلت آن غافل نمایند) و بسیار بجا آورید، و بوسیله آن (بخدا) نزدیک شوید، زیرا نماز (همانطور که در قرآن کریم س 4 ی 103 می فرماید: **كانت على المؤمنین کتابا موقوتا** بر مؤمنین فریضه ایست نوشته و وقت آن تعیین گردیده، آیا گوش (دل) به پاسخ اهل دوزخ نمی دهید آنگاه که از آنها می پرسند:

ما سلکم فی سقر؟ قالوا: لم نک من المصلین در قرآن کریم س 74 ی 42 یعنی) چه چیز شما را گرفتار دوزخ ساخت؟ می گویند از نماز گزاران نبودیم، 2 و نماز گناهان را می ریزد مانند ریختن برگ (از درخت) و رها میکند مانند رها کردن بندها (از گردن چهارپایان) و رسول خدا- صلی الله علیه و آله- نماز را به چشمه آب گرم تشبیه فرموده که بر در خانه مردی باشد و شبانه روزی پنج نوبت از آن شستشو کند، پس (معلوم است) دیگر بر چنین کسی چرک باقی نخواهد ماند، 3 و حق نماز را مردانی از مؤمنین شناخته اند که آرایش کالا (ی جهان) و روشنی چشم از فرزند و دارائی آنان را از آن باز

نمی‌دارد، خداوند سبحان (در قرآن کریم س 24 ی 37) می‌فرماید: **رجال لا تلهيهم تجارة و لا بيع عن ذكر الله و إقام الصلاة و إيتاء الزكاة** یعنی مردانی هستند که بازرگانی و خرید و فروخت آنها را از یاد خدا و بجا آوردن نماز و دادن زکوة غافل نمی‌گرداند. 4 و رسول خدا- صلی الله علیه و آله- با اینکه بیهشت مژده داده شده بود برای نماز (از بس بجا می‌آورد) خود را برنج می‌افکند بجهت فرمان خداوند سبحان (در قرآن کریم س 20 ی 132): **و أمر أهلک بالصلاة و اصطر علیها** یعنی اهل خود را به خواندن نماز امر کن و خویشان بر انجام آن شکیبا باش. پس آن حضرت هم اهل خود را به نماز امر می‌فرمود و خود را به شکیبایی بر رنج آن وا می‌داشت.

5 پس برای مسلمانان زکوة با نماز وسیله آشنائی قرار داده شده (ادای آن مانند نماز وسیله تقرب بخدا است) هر که آنرا بمیل و رغبت و خوشدلی اداء نماید برای او کفاره و پوشاننده (گناهان) و مانع و نگاه‌دارنده از آتش (دوزخ) است، 6 و نباید کسی (که آنرا پرداخت) بیاد آن باشد، و نباید

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 647

از آن بسیار اندوه بخود راه دهد، زیرا (بیاد مال بودن و اندوه خوردن بر اثر علاقه به دارائی است، و علاقه بآن منافی با تقرب بخدا است، و) کسیکه آنرا از روی بی میلی عطاء کند و (در عوض) بآنچه که از آن برتر است (بهشت جاوید) امیدوار باشد، پس او (در دعوی دوستی با خدا دروغگو، و) به سنت پیغمبر اکرم نادان است (زیرا سنت برای ادای آن آنست که بطیب نفس و خوشدلی باشد، نه از روی اکراه و نگرانی، چنانکه در قرآن کریم س 76 ی 8 می‌فرماید: **و يطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیمنا و أسیرا** ی 9 **إنما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء و لا شکورا** یعنی بر اثر دوستی خدا بینوا و کودک بی پدر «مسلمان» و اسیر «از مشرکین» را طعام می‌دهند «باین قصد که» برای دوستی خدا شما را طعام می‌دهیم و پاداش و سپاسگزاری از شما نمی‌خواهیم) و در بردن مزد و پاداش زیانکار (زیرا پاداش به ازای عمل می‌دهند و این عمل بر خلاف رضای خدا بوده است) و در کردار گمراه می‌باشد (زیرا بر خلاف دستور رفتار نموده) و پشیمانی بسیار است (زیرا با انجام دادن وظیفه از نتیجه آن محروم است).

7 پس (بعد از مراعات نماز و زکوة) امانت را اداء نمائید که کسیکه اهل آن نباشد (بآن خیانت نماید) نومید گردد، بتحقیق امانت بر آسمانهای افراشته و زمینهای گسترده و کوههای بلند برقرار پیشنهاد شد، و چیزی بلندتر و پهن تر و بالاتر و بزرگتر از آنها نیست، و اگر چیزی از جهت بلندی یا پهنی یا توانائی یا ارجمندی (از قبول آن امانت) امتناع می نمود هر آینه آسمانها و زمینها و کوهها امتناع نموده زیر بار نمی رفتند و لیکن (خودداری آنها از قبول امانت بجهت سرکشی از فرمان نبوده، بلکه از راه عذر خواهی بود، و) از عقاب (خیانت بآن) ترسیدند و دانستند آنچه را که انسان ناتوانتر از آنها ندانست، و او بسیار ستمگر و نادان است (در قرآن کریم س 33 ی 72 می فرماید: **إنا عرضنا الأمانة على السماوات والأرض والجبال فأبين أن يحملنها وأشفقن منها وحملها الإنسان إنه كان ظلوما جهولا**)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج 4، ص: 648

یعنی ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها پیشنهاد نمودیم پس آنها زیر بار آن نرفتند و ترسیدند و انسان که بسیار ستمگر و نادان است آنرا قبول نمود. در تأویل این آیه شریفه فرموده اند: مراد از امانت تکلیف به عبودیت و بندگی خداوند سبحان است بقدر استعداد هر یک از بندگان و مهمترین عبودیت قبول خلافت الهیه است برای اهل آن و ادعا نکردن آن مقام برای خود، و مراد از عرض آن بر آسمانها و زمین و کوهها و زیر بار نرفتند نشان فهماندن لیاقت نداشتن آنها است، و مراد از زیر بار رفتن انسان برای کسی است که بجهت تکبر بر اهل آن با استحقاق نداشتن و لایق نبودن آنرا بخود نسبت داده، و مراد از ستمگر و نادان بودن آنست که قوای غضبیه و شهویه بر او غلبه دارند، و در معنی امانت سخنان دیگر گفته شده و روایات بسیار نقل گردیده که محتاج بتأمل و اندیشه است و می توان گفت که آیه عرض امانت بمتشابهات قرآن کریم می ماند. در اینجا امام علیه السلام در باره مخالفت با نماز و زکوة و اداء امانت می فرماید: 8 آنچه را که بندگان در شب و روزشان بجا می آورند بر خداوند سبحان پوشیده نیست، به کوچکترین کارشان آگاه و به کردارشان دانا و محیط است، اعضاء شما گواهان و اندامتان لشگرها و فرمانبران و اندیشه هاتان دیده بانان او هستند، و نهانیهای شما نزد او آشکار است (پس گمان نکنید که روز واری چیزی از گفتار و کردار و اندیشه های شما از قلم افتاده باز پرسى نمی شود که این گمان غلط و اشتباه و نتیجه آن پشیمانی و بدبختی همیشگی است).

(1200)

191 (1191)- از سخنان آن حضرت علیه السلام است (در نادرست بودن گمان کسیکه اعتقاد داشت اندیشه معاویه رساتر و تدبیرش بهتر از آن بزرگوار است)

1 : سوگند بخدا معاویه از من زیرکتر نیست، و لیکن او بیوفائی و خیانت کرده و معصیت و نافرمانی می نماید (در هر امری مکر و حيله بکار برده بعهد و پیمان پایبند نیست، از اینرو نادانان تصور میکنند این از زیرکی و دانائی او است) 2 و اگر مکر و بیوفائی نکوهیده نبود (خداوند عذاب برای آن مقرر نفرموده بود) من زیرکترین مردم بودم، ولی (بدانید که) هر مکر و بیوفائی گناهی است، و هر گناهی نافرمانی است، و روز قیامت برای هر عهد و پیمان شکنی پرچم و نشانه‌ای است که بآن شناخته میشود (گناهش آشکار بوده به آتش می بردش) 3 و سوگند بخدا من غافلگیر نمی گردم تا در باره‌ام مکر و حيله بکار برند (چون همیشه بمکر و خدعه آنها آگاهم) و در سختی و گرفتاری عاجز و ناتوان نمی شوم (زیرا از همه کس تواناترم، ولی برای پیروی از دستور خدا و رسول از آنچه رضای آنها نیست چشم می پوشم، و این دلیل برتری و تواناتری رأی و اندیشه دیگری از من نیست که او پیرو شیطان و هوای نفس بوده، و من در هر امری خدا را در نظر می گیرم).

(1201)

192 (1192)- از سخنان آن حضرت علیه السلام است (در ترغیب به رستگاری و نگران نبودن از کمی پیروان حق و سفارش بنهی از منکر کردن)

1 : ای مردم، در راه هدایت و رستگاری از جهت کمی پیروان آن (و بسیاری مخالفین) نگران نباشید، زیرا مردم گرد آمده‌اند بر سر خوانی که سیری آن اندک و گرسنگیش بسیار است (به زینت و آرایش دنیا دل بسته‌اند که بزودی فانی میشود، و بر اثر دلبستگی و پیروی نکردن از حق در قیامت عذاب و گرفتاری بی پایان مبتلی می گردند).

2 ای مردم، رضاء و خوشنودی (به معصیت و نافرمانی) و خشم (از طاعت و بندگی) مردم را گرد می‌آورد (برای عذاب آماده می‌سازد) و (اگر چه مباشر عمل دیگری باشد، زیرا مانند آنست که خود آنرا بجا آورده، چنانکه) ناچه (حضرت صالح پیغمبر قوم) ثمود را یک مرد پی کرد و کشت، پس خداوند همه آنها را عذاب نمود بجهت آنکه به کشتن ناچه راضی بودند، و (از اینرو) خداوند سبحان (در قرآن کریم س 26 ی 157) فرموده:

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 651

ففقروها فأصبحوا نادمين یعنی قوم ثمود ناچه را پی کرده کشتند و در بامداد بعد (چون آثار عذابی که حضرت صالح بایشان خبر داده بود مشاهده نمودند) پشیمان شدند، پس (کشتن ناچه را به همه آنان نسبت داده بجهت آنکه از کشنده با اینکه می‌توانستند جلوگیری ننمودند، بلکه بفعل او هم راضی بودند، و) عذاب آنها چنین بود که زمین آنها بر اثر (زلزله و) فرو رفتن (عمارت) صدا کرد مانند صدا کردن آهن شخم زنی داغ شده در زمین هموار.

3 ای مردم، هر که راه راست را به پیماید به آبادی می‌رسد (و از تشنگی می‌رهد) و هر که بیراهه برود (از راه راست پا بیرون نهد) در بیابان بی آب و گیاه فرود آید (و از بی آبی جان سپارد، خلاصه هر که بدستور خدا و رسول رفتار نماید نیک‌بخت شود، و هر که از شیطان و نفس اماره پیروی کند بعذاب مبتلی گردد).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 652

(1202)

193 (1193) - از سخنان آن حضرت علیه السلام است، از آن بزرگوار روایت شده هنگام بخاک سپردن سیده زنها فاطمه علیها السلام این سخن را فرموده

مانند اینکه با رسول خدا صلی الله علیه و آله جلو آرامگاه آن حضرت راز می‌گوید:

1 درود بر تو ای رسول خدا از من و از دختری که در جوار تو فرود آمده (در قبرستان بقیع یا در خانه‌اش یا در روضه پیغمبر اکرم دفن گردید) و بزودی بتو پیوست (بنا بر مشهور هفتاد و پنج روز بعد از پدر بزرگوارش در دنیا زندگانی نمود) 2 ای رسول خدا شکیبائی من از (مفارقت و جدائی) برگزیده تو کم گردید، و طاقت و توانائی من از (رفتن) او از دست رفت، ولی برای من پس از دیدار مفارقت و جدائی تو و سختی مصیبت و اندوه تو شکیبائی جا دارد (هر چند مصیبت مفارقت فاطمه علیها السلام جانگداز است ولی از مصیبت مفارقت تو سختتر نیست، و چون بر آن مصیبت شکیبائی نمودم در این مصیبت هم شکیبا خواهم بود) در حالیکه من سرت را بر لحد آرامگاهت

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 653

نهادم، و بین گردن و سینه‌ام جان از تنت خارج شد (با این همه مهر و علاقه معلوم است که چه کشیده‌ام ولی باز جای صبر و شکیبائی است، زیرا) ما مملوک خدا هستیم و بسوی او باز می‌گردیم (جان ما در اختیار او است و این جهان جای ماندن نمی‌باشد، پس همه بسوی تو آمده بار عمل آنجا بگشائیم) 3 همانا امانت (فاطمه علیها السلام) پس گرفته و گروگان دریافت شد، ولی (در این مصیبت) همواره بعد از این در اندوه بوده شبنم به بیداری خواهد گذشت تا اینکه خداوند برای من سرائی که تو در آن اقامت گزیده‌ای اختیار نماید (مرا بتو ملحق فرماید) 4 و بهمین زودی دختری بتو خبر خواهد داد اجتماع امت ترا برستم به آن مظلومه (حقش را نشناخته، پهلویش را شکسته و جنینش را سقط و فدکش را غصب کردند) پس همه سرگذشت را از او سؤال کن و چگونگی رفتارشان را با ما پپرس، این همه ستمگری از ایشان بر ما وارد شده در حالیکه از رفتن تو مدتی نگذشته و یاد تو از بین نرفته بود، 5 و بر هر دو شما درود باد درود وداع کننده (با محبت و دوستی) نه درود خشمگین و رنجیده و دلتنگ، پس اگر بروم نه از بی علاقه‌گی است و اگر بمانم نه از بد گمانی است بآنچه خداوند به شکیبایان وعده داده (از نزد شما می‌روم در حالیکه همه جا بیاد شما هستم).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 654

194 (1194) - از سخنان آن حضرت علیه السلام است (در دل نبستن دنیا و ترغیب بطاعت و بندگی)

: ای مردم، جز این نیست که دنیا سرای گذر است و آخرت جای ماندن، پس از گذرگاه برای قرارگاهتان (توشه) بگیرید (تا در دنیا هستید به عبادت خدا و خدمت خلق پردازید که در آخرت کامروا گردید) و نزد کسیکه رازهای شما را میداند پرده‌های خود را مدیریت (نافرمانی خدا نکنید) 2 و دلهاتان را از دنیا خارج نمائید پیش از آنکه بدنهایتان را از آن بیرون برند (دل بسته دنیا نباشید که مرگ را آسان دریابید، زیرا) شما در دنیا در معرض آزمایش بوده و برای غیر آن (آخرت) آفریده شده‌اید، 3 هرگاه مردی بمیرد مردم (دنیا پرست) می‌گویند: (از دارائی) چه گذاشت؟ و فرشتگان می‌گویند: (از عبادت و بندگی) چه پیش فرستاد؟ خدا پدران شما را پیامرزد! قسمتی (از دارائی خود) را پیش بفرستید (بدستور خدا انفاق کنید) که سود شما در آنست، و همه را باز مگذارید که بر زیان شما است (گرفتاری بسیار دارد).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 655

(1204)

195 (1195) - از سخنان آن حضرت علیه السلام است (در ترغیب به آماده نمودن توشه سفر آخرت)

که اصحاب خود را مکرر باین گفتار (بعد از نماز عشاء) اندرز می‌داد:

1 خدا شما را پیامرزد، وسائل سفر (آخرت) را آماده نمائید که ندای کوچیدن در میان شما داده شده (خداوند در قرآن کریم س 4 ی 78 می‌فرماید: **أینما تکنوا یدرکم الموت و لو کنتم فی بروج مشیدة** یعنی هر کجا باشید مرگ شما را دریابد اگر چه در قلعه‌های محکم و استوار باشید) و ماندن در دنیا را کم پندارید (دل بآن نبندید) و (بسوی خدا) باز گردید با توشه شایسته (طاعت و بندگی) که بآن دسترسی دارید، زیرا جلو شما گردنه ناهموار و منزلهای ترس آور هولناک است (سختیهای مرگ و گرفتاری قبر و عالم برزخ و موافق باز پرسى روز رستخیز را در پیش دارید) که از وارد شدن و توقف در آنها ناگزیرید، 2 و بدانید که نگریستنهای مرگ به گوشه چشم بجانب شما است، و مانند آنست که به چنگالهای آن که در شما فرو برده است گرفتارید (و از آن رهائی ندارید) و کارهای زشت و بسیار دشوار و سخت شما را از آن پنهان داشته، 3 پس علاقه‌های دنیا را (از خود) دور کنید، و با توشه

پرهیزکاری خویش را توانا سازید (محبت دارائی و فرزند و کالای دنیا را از دل برانید و پارسائی و پرهیزکاری را پیشه گردانید).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 656

(سید رضی فرماید:) پیش از این (در خطبه هشتاد و چهارم) بعضی از این کلام به روایتی گذشت که با این روایت تفاوت دارد.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 657

(1205)

196 (1196)- از سخنان آن حضرت علیه السلام است که آنرا به طلحه و زبیر فرموده بعد از بیعت آنها با آن بزرگوار بخلافت

و شکایت نمودن از اینکه چرا مشورت با ایشان را ترک کرده و در کارها از آنها کمک نمی طلبد:

1 همانا از اندک (شور نکردن و بمیل و خواهش شما رفتار نمودن که به نظر تان بزرگ آمده) ناراضی بودید، و بسیار را پشت سر انداختید (از رضاء و خوشنودی خدا که باید با رعایت حقوق واجبه و پیروی از من بدست آورده چشم پوشیدید) آیا بمن نمی گوئید که شما در چه چیز حق داشته اید که شما را از آن منع کرده ام؟ یا کدام نصیب و بهره ای (از بیت المال مسلمین) بوده که خود برداشته

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 658

بشما نداده ام؟ یا کدام حق و دعوایی بوده که یکی از مسلمانان نزد من آورده از (بیان حکم) آن عاجز و ناتوان مانده ام، یا بآن نادان بوده در حکم آن اشتباه کرده ام؟ (پس کسی مشورت میکند که راه کار را نداند، و کمک می طلبد که عاجز و ناتوان بماند).

2 سوگند بخدا من خواستار خلافت و علاقمند به حکومت نبوده ام، ولی شما مرا دعوت نموده بآن وادار کردید، پس چون خلافت بمن رسید بکتاب خدا (قرآن کریم) و دستوری که (در آن) برای ما تعیین

نموده و ما را بحکم کردن بآن امر فرموده نظر کرده متابعت نمودم، و بآنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله سنت قرار داده نگاه نموده پیروی کردم، و در این باب به رأی و اندیشه شما و غیر شما نیازمند نبودم، و حکمی پیش نیامده که بآن نادان بوده از شما و سائر برادران مسلمان مشورت نمایم، و اگر چنین بود (به حکمی از احکام نادان بودم) از شما و دیگران رو نمی گردانیدم (مشورت می نمودم).³ و اما آنچه یاد آوری نمودید که چرا در قسمت کردن بیت المال بالسویه رفتار کردم (شما را با سائر مسلمانان برابر دانسته و هیچکس را بر دیگری ترجیح ندادم) در این امر هم من به رأی خود و از راه هوای نفس حکم نکردم، بلکه من و شما در دست داریم احکامی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده و آنها را برقرار نموده است (تغییر و تبدیل در آنها راه ندارد) و در آنچه که خداوند از تقسیم و تعیین بآن دستور داده و حکم خود را در آن امضاء فرموده بشما نیازمند نبودم،⁴ پس سوگند بخدا شما و غیر شما را نزد من حقی نیست که از من شکایت داشته زبان به ملامت باز کنید، خداوند دلهای ما و شما را بحق متوجه گرداند (تا در گفتار و کردار رضاء و خوشنودی او را بدست آوریم) و بما و شما شکیبائی عطاء فرماید (تا برای دنیا و کالای آن بر خلاف دستورش رفتار ننمائیم).

(پس امام علیه السلام فرمود:)⁵ خداوند بیامرزد مردی را که چون حقی را دید بآن کمک نماید (بر خلاف آن سخن نگفته قدم بر ندارد) یا ستمی را که دید از آن جلوگیری کند و به زیان ستمگر مدد کار ستمدیده باشد.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 659

(1206)

197 (1197)- از سخنان آن حضرت علیه السلام است هنگامی که شنید گروهی از اصحابش در روزهای جنگ صفین به لشکر شام دشنام می دهند

1 : من نمی پسندم که شما (بمردم شام) دشنام دهید (این جمله دلالت ندارد که دشنام دادن بآنها حرمت داشته باشد چون شک نیست که دشنام بغیر مؤمن یعنی کافر و فاسق و دشمن آل محمد علیهم السلام جائز است و بیزاری از ایشان واجب، ولی مقصود از فرمایش امام علیه السلام اینست که چون منظور آن حضرت از این جنگ و زد و خورد بدست آوردن ریاست و سلطنت نبوده بلکه برای هدایت و راهنمایی

مردم و اعلاء کلمه اسلام است، پس دشنام سبب زیاد شدن دشمنی و کینه می‌گردد، و آنها هم به نادانی به آن حضرت و لشگرش دشنام خواهند داد، و دشنام بولی خدا و دشنام به پیغمبر است و دشنام به پیغمبر و دشنام بخدا و موجب دخول آتش است،

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 660

خلاصه طعن و دشنام به دشمنان خدا و رسول و اوصیاء آن حضرت علیهم السلام شرعا جائز و مستحب است و بیزاری از آنها واجب است، چنانکه در سخن نوزدهم امام علیه السلام به اشعث ابن قیس که از منافقین و در میان لشگر آن حضرت بود لعن فرموده دشنام داد، ولی در صورت خوف ضرر جانی و مالی و توانا نبودن بر دفاع خودداری و دوری از ایشان نیز واجب می‌باشد، و از اینرو در قرآن کریم س 6 ی 108 می‌فرماید:

و لا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغير علم یعنی به آنان که غیر خدا را می‌پرستند دشنام ندهید که ایشان هم از روی جور و دشمنی بدون آنکه بفهمند بخدا دشنام می‌دهند.

پس امام علیه السلام می‌فرماید: و لیکن اگر کردار آنها را بیان کرده حالشان (ظلم و ستم و پیروی از هوا و خواهش نفس و منحرف شدن آنان از راه حق و از این گونه سخنان) را یاد آوری نمائید در گفتار (از دشنام دادن) بهتر و در مقام عذر (برای کسیکه اعتراض نماید که چرا با آنها جنگیده زد و خورد می‌نمایید) بلیغتر و رساتر است، 2 و بهتر آنست که بجای دشنام دادن بآنان بگوئید:

بار خدایا خونهای ما و ایشان را از ریختن حفظ فرما، و میان ما و آنها را اصلاح نما، و آنان را از گمراهیشان برهان تا کسیکه نادان بحق است آنرا بشناسد، و آنکه حریص و شیفته گمراهی و دشمنی است از آن باز ایستد.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 661

198 (1198) - از سخنان آن حضرت علیه السلام است که در یکی از روزهای جنگ صفین آنگاه که فرزند خود امام حسن علیه السلام را دید به کارزار می‌شتابد

1 : بعوض من این جوان را مالک شوید نگاه دارید (از جنگیدن او جلوگیری نمائید) مبادا مرا درهم ریزد، زیرا من به مرگ این دو جوان «یعنی حسن و حسین علیهما السلام» بخل می‌ورزم (راضی نیستم) تا با مرگ آنها ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله قطع نشود (سید رضی رحمه الله فرماید): فرمایش آن حضرت علیه السلام: املکوا عنی هذا الغلام یعنی بعوض من این جوان را مالک شوید، از برترین و فصیحترین سخن است.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 662

(1208)

199 (1199) - از سخنان آن حضرت علیه السلام است که آنرا (در جنگ صفین) هنگامیکه اصحاب آن بزرگوار در باب حکمیت با او مخالفت نمودند، فرموده

: (لشگر شام وقتی که از جنگیدن با لشگر عراق ناتوان گشته شکست خوردند بتدبیر عمرو ابن عاص قرآنها بر سر نیزه‌ها زده آنان را بحکم آن دعوت کرده صلح و آشتی خواستند، پس لشگر عراق بعضی باعتقاد اینکه ایشان راست می‌گویند و برخی بجهت خستگی از جنگ و گروهی بر اثر دشمنی باطنی که با آن حضرت داشته ظاهراً خود را مطیع جلوه می‌دادند، دعوت آنها را بقرآن بهانه کرده همه با هم نزد آن بزرگوار گرد آمده گفتند: بایستی دست از جنگ برداشته مالک اشتر و سائر جنگ جویان را هم از کارزار باز گردانی و گر نه ترا مانند عثمان می‌کشیم، امام علیه السلام امر داد که مالک و سائرین باز گشتند، پس از آن فرمود: 1 ای مردم، همیشه امر و فرمان من با شما طوری بود که میل داشتم تا اکنون که جنگ شما را ضعیف و ناتوان گردانید، و سوگند بخدا جنگ از جانب شما شروع شده و رها گردید در حالیکه دشمنان را ناتوانتر و بیچاره‌تر نمود (پس اگر مخالفت نمی‌نمودید بر معاویه و لشگر شام تسلط یافته فتح و فیروزی از آن شما بود، ولی چکنم) 2 دیروز امیر و فرمانده بودم و امروز مأمور و فرمانبر، و دیروز نهی کننده و باز دارنده بودم و امروز باز داشته شده، و شما دوستدار زنده ماندن

بودید، و نمی‌خواهم شما را بآنچه که نمی‌پسندید وادار نمایم (توانائی ندارم یا مصلحت نیست شما را بجنگ مجبور نمایم).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 663

(1209)

200 (1200) - از سخنان آن حضرت علیه السلام است در بصره هنگامیکه برای عیادت علاء پسر زیاد حارثی

که بیمار و از اصحاب آن بزرگوار بود باو وارد شد چون فراخی خانه او را دید فرمود:

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 664

1 با فراخ بودن این خانه در دنیا چه کردی؟ و حال آنکه تو به فراخی آن در آخرت نیازمندتر هستی (زیرا در این خانه بیش از چند روزی نمی‌مانی و در آن خانه همیشه خواهی بود) آری اگر بخواهی با فراخی این خانه فراخی خانه آخرت را هم دریابی میهمان در آن پذیرایی نموده با خویشاوندان پیوسته باش، و حقوق شرعی (خمس و زکوة و صدقات و سائر حقوق واجبه و مستحبه) را از آن آشکار کن که در این صورت بواسطه فراخی این خانه فراخی خانه آخر ترا دریافته‌ای.

پس علاء به آن حضرت عرض کرد: یا امیر المؤمنین از برادرم عاصم ابن زیاد بتو شکایت میکنم. آن بزرگوار فرمود: 2 برای چه؟ گفت: (همچون رهبانان) گلیمی پوشیده و از دنیا دوری گزیده. حضرت فرمود: او را نزد من بیاورید، چون آمد فرمود:

3 ای دشمنک خود (شیطان) پلید ناپاک خواسته ترا سرگردان کند (که باین راهت وا داشته و آنرا در نظرت آراسته است) آیا بزن و فرزندت رحم نکردی (که تنهائی و درویشی پیشه گرفتی) آیا باورت این است که خداوند برای تو پاکیزه‌ها را حلال کرده و کراهت دارد و نمی‌خواهد که تو از آنها بهره‌مند گردی؟ (در صورتیکه در قرآن کریم س 7 ی 32 می‌فرماید:

قل من حرم زينة الله التي أخرج لعباده والطيبات من الرزق یعنی بگو: کی حرام کرده است آرایش و روزیهای پاکیزه‌ای را که خداوند برای بندگانش مقرر فرموده) تو پست تری از اینکه خداوند نعمتی را بتو حلال کند و نخواهد که از آن بهره ببری! (زیرا این مرتبه انبیاء و اوصیاء آنها است).

عاصم گفت: یا امیر المؤمنین کار من مانند کار تو است که در لباس زبر و خشن و خوراک سخت و بی‌مزه هستی! حضرت فرمود:

4 وای بر تو، من مانند تو نیستم، زیرا خدای تعالی به پیشوایان حق واجب گردانیده که خود را با مردمان تنگدست برابر نهند تا اینکه فقیر و تنگدست را پریشانش فشار نیاورده نگران نسازد.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 668

(1210)

201 (1201)- از سخنان آن حضرت علیه السلام است هنگامیکه شخصی از احادیث مجعوله و خبرهای گوناگون (معارض یکدیگر) که در دست مردم و میان ایشان منتشر است پرسید

، امام علیه السلام فرمود:

1 همانا احادیث در دسترس مردم حق و باطل و راست و دروغ و نسخ کننده و نسخ شده و عام (شامل همه) و خاص (مخصوص بعضی) و محکم (که معنی آن آشکار) و متشابه (که معنی آن واضح نیست) و محفوظ (از غلط و اشتباه) و موهوم (از روی وهم و گمان) است، 2 و بتحقیق در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن حضرت دروغها بستند تا اینکه بخطبه خواندن ایستاد و فرمود: «هر که از روی عمد و دانسته بمن دروغ بندد باید نشیمن‌گاه خود را در آتش (دوزخ) قرار دهد».

3 و همانا حدیث را (از پیغمبر اکرم یکی از) چهار مرد برای تو نقل میکند که پنجمی ندارند:

(اول:) مرد دورویی که اظهار ایمان نموده و خود را با آداب اسلام نمودار می‌سازد (در صورتیکه) از گناه پرهیز نکرده باک ندارد، عمدا و دانسته به رسول خدا- صلی الله علیه و آله- دروغ می‌بندد، پس اگر مردم او را منافق و دروغگو می‌دانستند حدیثش را قبول نداشته گفتارش را باور نمی‌کردند، و لیکن

(چون از باطن او خبر ندارند) می‌گویند: او از اصحاب رسول خدا- صلی الله علیه و آله- است که آن حضرت را دیده و حدیث را از او شنیده فرا گرفته است، پس (به این جهت) گفتارش را قبول می‌نمایند، 4 و بتحقیق خداوند بتو مردم منافق و دو رو را خبر داده و وصف نموده، و ترا از آن آگاه ساخته است (در قرآن کریم در این باره آیات بسیاری است از جمله در س 9 ی 101 می‌فرماید: **و ممن حولکم من الأعراب منافقون و من أهل المدینة مردوا علی النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم سنعذبهم مرتین ثم یردون إلی عذاب عظیم** یعنی از بادیه نشینانی که گرد شما هستند منافق می‌باشند، و از اهل مدینه گروهی خو گرفته‌اند بنفاق و دو روئی، تو به اسرار آنها دانا نیستی ما از رازشان آگاهیم و بزودی دو نوبت «یکی در دنیا و دیگری در قبر» پس از آن در قیامت بعذاب بزرگ مبتلی میشوند منافقین)

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 669

که بعد از حضرت رسول باقی ماندند به پیشوایان گمراهی و به آنان که (مردم را) بوسیله دروغ و بهتان بسوی آتش (دوزخ) خواندند (مانند معاویه و دیگران) نزدیک شدند، پس (با جعل احادیث) آنها را صاحب اختیار کارها و حاکم بر مال و جان مردم گردانیدند، و بوسیله ایشان دنیا را خوردند (کالای آنها به ستم بدست آوردند) و مردم همواره با پادشاهان و دنیا همراهند (لذا از هیچ گونه کار خلاف رضای خدا و رسول خودداری نمی‌نمایند) مگر آنان را که خداوند (از شر شیطان و نفس اماره) نگاه دارد، پس این منافق یکی از چهار نفر بود.

5 و (دوم:) مردی است که از رسول خدا چیزی را شنیده و آنرا درست حفظ نکرده و در آن اشتباه و خطاء نموده و دانسته دروغ نگفته است، پس آنچه در تصرف او است نقل میکند و بآن عمل می‌نماید و می‌گوید: من آنرا از رسول خدا- صلی الله علیه و آله- شنیده‌ام، پس اگر مسلمانان می‌دانستند که او حدیث را اشتباه فهمیده از او نمی‌پذیرفتند، و اگر او نیز می‌دانست که اشتباه کرده آنرا ترک گفته نقل نمی‌کرد.

6 و سوم: مردی است که از رسول خدا- صلی الله علیه و آله- چیزی را شنیده که بآن امر می‌نموده بعد از آن نهی فرموده و او از نهی آن حضرت آگاه نیست، یا چیزی شنیده که از آن نهی می‌نموده بعد بآن امر فرموده و او نمی‌داند، پس نسخ شده را نگاه‌داشته نسخ کننده را بدست نیاورده، و اگر می‌دانست که

آن حدیث نسخ گردیده نقل نمی‌نمود، و اگر مسلمانان هم موقعی که آنرا از او شنیدند می‌دانستند نسخ شده بآن عمل نمی‌کردند.

7 و دیگر چهارمی است که بر خدا و رسول او دروغ نبسته و از ترس خدا و با احترام رسول خدا- صلی الله علیه و آله- دروغ را دشمن داشته، و خطاء و اشتباه هم نکرده است، بلکه آنچه شنیده بهمان قسم حفظ نموده و آنرا نقل کرده بآن چیزی نیفزوده و از آن نکاسته، و ناسخ را از بر کرده بآن عمل نموده و منسوخ را در نظر داشته از آن دوری گزیده، و عام و خاص را شناخته هر یک را در موضع خود قرار داده (عام را بجای خاص و خاص را بجای عام استعمال نکرده) و متشابه و محکم آنرا دانسته است (در متشابه تأمل و احتیاط کرده بمحکم و حدیثی که معنی آن آشکار است

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 670

عمل می‌نماید.

8 و از رسول خدا- صلی الله علیه و آله- (گاهی به مقتضای وقت و زمان) سخنی صادر می‌شد که دارای دو معنی بود، سخنی که به چیز و وقت معینی اختصاص داشته و سخنی که همه چیز و همه وقت را شامل بود (آن هر دو سخن بصورت یکی می‌نمود، ولی از قرینه مقام و جهات دیگر مراد ظاهر می‌شد و اشتباه مرتفع می‌گشت) پس کسیکه نمی‌دانست خدا و رسول او- صلی الله علیه و آله- از آن سخن چه خواسته‌اند آنرا می‌شنید و از روی نفهمی بر خلاف واقع و بر ضد آنچه بآن قصد شده و بغیر آنچه برای آن بیان گشته معنی و توجیه می‌نمود،⁹ و چنین نبود که همه اصحاب رسول خدا- صلی الله علیه و آله- از آن حضرت (مطلبی را) پرسیده و برای فهم آن کنجکاوی نمایند تا جائیکه (نپرسیدن و کنجکاوی نمودنشان بحدی بود که) دوست داشتند بادیه نشینی و غریبی از راه برسد و از آن حضرت، علیه السلام، پرسد تا ایشان بشنوند،¹⁰ ولی در این باب چیزی بر من نگذشت مگر اینکه از آن حضرت پرسیده و آنرا حفظ نمودم، پس این سببها باعث اختلاف مردم و پریشان ماندن آنان در روایاتشان است.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 671

202 (1202)- از خطبه‌های آن حضرت علیه السلام است (در قدرت نمائی و توانائی خداوند سبحان راجع به شگفتی آفرینش آسمانها و زمین و کوهها)

1: از (آثار) توانائی و سلطنت خداوند متعال و شگفتی آفرینشهای نیکوی او آنست که از آب دریای گود بر هم ریخته بسیار موج زننده زمین خشک بی حرکت را آفرید، 2 پس از (بخار) آن آب طبقات بر روی هم قرار گرفته آسمانها را ایجاد فرمود، و آنها را بعد از با هم بودن از یکدیگر جدا و ممتاز ساخته هفت آسمان گردانید، پس بامر و فرمان پروردگار

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 672

خود را نگاه داشتند و به جائی که بر ایشان تعیین فرموده بود قرار گرفتند (پراکنده نشدند) و 3 استوار گردانید زمین را در حالیکه آب کبود بیحد و اندازه و دریای تسخیر شده (به فرمان حق تعالی) آنها بر پشت دارد، و آن دریا در برابر امر و فرمان خدا رام و در مقابل بزرگی او فروتن و از ترس او جریان و روانی او متوقف است، 4 و تخته سنگهای بزرگ سخت و تپه‌های بلند و کوههای آنها آفرید و آنها را در جای خود استوار نموده در قرارگاهشان نگاه داشت، پس سرهای آنها در هوا بالا رفته و بیخه‌شان در آب فرو رفت، (5) و آن کوهها را از زمینهای هموار و پست بلند گردانید، و بیخه‌ایشان را در زمین اطرافشان و جاهایی که بر قرار هستند فرو برد، پس سرهای آن کوهها را بسیار بلند نمود و بلندی آنها را به اطراف کشاند، و آنها را برای زمین ستون قرار داد، و در آن فرو برد به قسمی که میخهای زمین گردیدند، پس زمین متحرک ساکن شد از اینکه اهل خود را بجنابند، یا با بارش (در آب) فرو رود، یا از جائی بجائی برود، 6 پس منزه است خداوند توانائی که زمین را بعد از موج زدن آبهای آن نگاه داشت، و آنها را پس از رطوبت و تری اطرافش خشک گردانید، و برای آفریدگانش جای آرامش قرار داد، و آنها را برای ایشان گسترانید روی دریای ژرف ساکن بی جریان، و ایستاده بی حرکت (همه آن یک باره از جای خود حرکت نمی کند تا زمین را بر پشت خویش بجنابند) 7 بادهای سخت آن دریا را زیر و رو و این سو و آن سو میکند، و ابرهای پر باران (بر اثر باریدن) آنها را به جنبش می آورد، و در این آثار عبرت و پند است برای کسیکه از خداوند متعال می ترسد (چون کسیکه نمی ترسد توجهی بآنها ندارد).

(1212)

203 (1203)- از خطبه‌های آن حضرت علیه السلام است (در شکایت از اصحاب خود هنگامیکه در جنگ با اهل شام سستی نموده

و به بهانه از انجام فرمان آن بزرگوار خودداری کردند):

1 بار خدایا هر یک از بندگان تو که گفتار ما را که بعدل و درستی نه جور و ستم و برای اصلاح دین و دنیا فساد و تباهکاری می گوئیم بشنود و بعد از شنیدن آنرا نپذیرد، سببی برای مخالفت او نیست مگر بازگشت از یاری تو، و کاهلی از ارجمند گردانیدن دین تو، 2 پس ای بزرگتر همه گواهان تو و جمیع آنرا که در زمین و آسمانهایت سکنی داده‌ای (از جن و انس و فرشتگان) بر (مخالفت) او (مرا که بی اعتنائی بدین تو است) گواه می گیریم (باینکه در تبلیغ امر تو کوتاهی نکرده‌ام) پس بعد از این گواه گرفتن، تو بی نیاز کننده‌ای (ما را) از یاری او، و او را به گنااهش (مخالفت با ما) گیرنده‌ای.

(1213)

204 (1204)- از خطبه‌های آن حضرت علیه السلام است (در بعضی از صفات حق تعالی)

: [قسمت اول خطبه]

1 سپاس خداوند را سزا است که از مانند بودن به آفریدگان (در ذات و صفات) برتر، و بر گفتار وصف کنندگان غالب و عاجز کننده است (هیچکس توانائی ندارد حقیقت او را وصف نماید) و به شگفتیهای آفرینش خود برای بینایان آشکار و از اندیشه صاحبان وهم و گمان به بزرگی ارجمندیش پنهان است (بهمه چیز) 2 و دانا است بدون آموختن از دیگری و بدون احتیاج به افزودن و بدون استفاده (زیرا آموختن و افزودن و استفاده بردن مستلزم جهل و نقصان است و آن از عوارض امکان است، نه واجب) بی تأمل و اندیشه‌ای آفریننده همه آفریده‌ها است، 3 خداوندی است که تاریکی‌ها او را احاطه نمی‌کند،

و از روشنیها روشنی نمی طلبد، شب او را در نمی یابد، و روز او را فرا نمی گیرید (زیرا منزله از جسمیت و زمان و حرکت است) 4 در یافتن او (اشیاء را) بوسیله دیده ها نیست (زیرا ذات او عین دیده و دیده او عین ذات او است) و علم او بسبب آگاه شدن از غیر نمی باشد (زیرا از چیزی بی خبر نیست تا خبر گیرد، و به علاوه خبر گرفتن مستلزم جهل است که در واجب راه ندارد).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 675

قسمتی [دوم] از این خطبه است در باره پیغمبر صلی الله علیه و آله

5 : خداوند حضرت رسول را فرستاد با نور (علم و نبوت) و او را (بر همه خلایق) در برگزیدن (به رسالت) مقدم داشت، و بوسیله او گشادگیها و پراکندگیها را بهم بست (اختلال نظم عالم و تباهاکاریها را اصلاح فرمود) و با (توانائی) او شکست داد آنان را که همیشه غالب بودند (آن حضرت را بر کفار و مشرکین و منافقین مسلط فرمود) و بتوسط او مشکل را آسان و ناهمواری را هموار گردانید تا اینکه گمراهی را از راست و چپ (شرق و غرب) دور ساخت.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 677

(1214)

205 (1205) - از خطبه های آن حضرت علیه السلام است (در اشاره به بعضی از صفات خداوند سبحان، و مدح پیغمبر اکرم، و وصف نیکان و دوستان حق تعالی و پند و اندرز)

1 : و گواهی می دهم که خدای تعالی عادل و درستکار است که (در همه امور) بعدل (نه بجور و ستم و بر وفق نظام کلی و حکمت و مصلحت) رفتار می نماید، و حاکم است که (در قرآن کریم حق و باطل را از هم) جدا فرموده است، 2 و گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده و سرور بندگان او است، هر زمان که خداوند خلایق را (از اصلا ب به ارحام) آورد آنها را دو جرگه (خیر و شر) گردانید، پس آن حضرت را در دسته خیر و نیکو قرار داد، 3 در نسب آن بزرگوار بهره ای برای زناکار نبود، و گناهکار شریک نگردید (پدران و مادران پیغمبر اکرم تا حضرت آدم علیه السلام همه موحد و خدا پرست بودند، و شرک و کفر و گناه در آنها راه نداشت، چنانکه امام علیه السلام به صراحت فرموده است).

4 آگاه باشید خداوند برای (کار) خیر و نیکو اهلی (مؤمنین و پرهیزکاران) و برای (دین) حق ستونهایی (پیغمبران) و برای طاعت و بندگی نگاهدارندگانی (أئمه هدی علیهم السلام) قرار داده است (پس طاعت خدا از روی زمین یک باره بر نیفتد، اگر گروهی رها کنند گروه دیگر آنرا بگیرند، و اگر برخی مخالفت نمایند دیگران از آن حمایت کرده مراعات نمایند) و شما را در هر طاعت (کار نیک) از طرف خدا مددی است (توفیق و لطف خداوند شامل است) که زبانها را گویا و دلها را (بحق) مطمئن می‌سازد (پس اگر لطف خداوند نبود هنگام غلبه و هجوم باطل و ضعف و سستی حق مردم از خداپرستی و پیروی انبیاء و اوصیاء دست می‌کشیدند، و دل بآن نمی‌دادند) و در آن مدد بی‌نیازی است برای طالب بی‌نیازی، و بهبودی (از بیماریهای روحی) است برای خواهان بهبودی (نه کسانی که به بیماریها تن داده به اندک چیزی دست از اطاعت خدا و رسول کشیده خود را در دنیا و آخرت بدبخت نموده‌اند).

5 و بدانید، بندگان خدا (أئمه هدی علیهم السلام و پیشوایان دین) که نگاه‌دارنده علم خدا هستند (محافظت علم بایشان سپرده شده است) آنچه را که باید نگاه‌داشته شود حفظ میکنند

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 678

(از کسیکه استعداد فهم آنرا ندارد، یا آموختن باو مقتضی نیست پنهان می‌دارند تا پیش آمده آنرا ضائع نکرده از بین نبرد) و چشمه‌های آنرا جاری می‌گردانند (بهر کس که استعداد دارد می‌آموزند) برای کمک و یاری با هم آمیزش می‌نمایند، و با دوستی یکدیگر را ملاقات میکنند، و از جام سیراب کننده (علم و حکمت) بهم می‌نوشانند، و باز می‌گردند سیراب شده، 6 شک و تهمت و بدگمانی بآنان راه نمی‌یابد، و غیبت و بدگوئی نزد ایشان نمی‌شتابد (خلاصه مجالسشان از شک و تهمت و بدگمانی و غیبت و بدگوئی آراسته است) بر این اوصاف پسندیده خداوند فطرت و خواهی ایشان را آفریده است (باین صفات طوری تربیت یافته‌اند که گویا فطری و جبلی ایشان بوده است) و بر این حال با هم دوستی و آمیزش می‌نمایند، پس آنان (در بین مردم) مانند برتری تخم و دانه هستند که پاک میشود (آنچه نیکو است) از آن فرا می‌گیرند، و (آنچه بکار نمی‌آید) دور می‌ریزند، و آن تخم را پاک کردن جلوه داده و آزمایش پاکیزه گردانیده است (خلاصه ایشان مردمانی هستند بر چیده و انتخاب شده) 7 پس باید مرد شرف و بزرگواری را با پذیرفتن این اوصاف قبول کند، و از سختی قیامت پیش از رسیدن آن بر

حذر باشد (کاری نکند که بعد از گرفتار گردد) و باید مرد در کوتاهی روزها و کمی درنگش در این منزل (دنیا) نظر و اندیشه کند (به خواب غفلت نرود) تا اینکه این منزل را بمنزل دیگر (آخرت) تبدیل کند، و باید برای منزل دیگر و برای آنچه میداند که در آن سرای لازم است عمل نیکو بجا آورد، 8 پس خوشحال صاحب دل سالم (از صفات رذیله) که پیروی میکند از آنکه او را (براه حق) راهنما است، و دوری گزیند از آنکه او را به تباهی می کشاند، و با بینائی کسیکه او را بینا می نماید و پیروی راهنمائی که باو فرمان می دهد براه سلامت (از سختی و گرفتاری) رسیده، و براه رستگاری (رهائی از عذاب) شتافته پیش از آنکه درهای آن بسته و وسیله های آن از دست برود (بمیرد) و باز شدن باب توبه و بازگشت را درخواست نماید، و (بر اثر توبه) گناه را (از خود) دور گرداند، 9 بتحقیق بر سر راه ایستاده، و راه روشن نمودار گشته است (راه حق بر همه آشکار است مانند آن ماند

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 679

که بر سر دو راهی کسی ایستاده تا رونده را راهنمائی کند، یا نشانه ای بر پا است که راه را می نماید، پس هر که راه گم کند عذر و بهانه اش پذیرفته نیست).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 680

(1215)

206 (1206) - از دعاهای آن حضرت علیه السلام است (در سپاسگزاری از نعمتهای خداوند سبحان)

که بسیار آنرا می خوانده:

1 سپاس خدائی را سزا است که شبم را صبح نموده در حالیکه نمرده ام، و نه بیمارم، و نه اندامم بد حال است، و نه گرفتار بدترین کردار خویشم، و نه بی فرزند مانده ام، و نه از دینم برگشته ام، و نه منکر پروردگارم، و نه از ایمانم نگرانم، و نه دیوانه ام، و نه بعد از امتهای پیش از خود گرفتارم. 2 صبح کرده ام در حالی که بنده ای هستم بی اختیار و ستمکار بر نفس خویش (از جهت تقصیر در طاعت)

خداوندا برای تو است حق اعتراض بر من و مرا عذر و بهانه‌ای نیست، و توانائی بدست آوردن سودی ندارم مگر آنچه تو بمن ببخشی، و از بدی نمی‌توانم پیرهیزم مگر آنرا که تو مرا نگاه‌داری.

3 بار خدایا پناه می‌برم بتو از اینکه در بی‌نیازیت تهی دست و پریشان بوده یا در هدایت و رستگاریت گمراه باشم یا در سلطنت و توانگریت ستم‌دیده یا مغلوب و خوار شوم و حال آنکه اختیار بدست تو است (هر چه بخواهی همان میشود).

4 بار خدایا جان مرا نخستین چیز گرامی قرار ده که از اعضای گرامی من (مانند چشم و گوش و دست و پا و سائر اعضاء) می‌گیری، و اولین امانتی که از نعمتهای امانت گذاشته خود نزد من بر می‌گردانی (چون هر یک از اعضاء شخص که پیش از مرگ تباه شود در بلاء و رنج می‌ماند، پس لطف خدا بر بنده آنست که پیش از گرفتن اعضاء جان را بستاند که آدمی نیم‌مرده و نیم‌زنده نماند).

5 بار خدایا پناه می‌بریم بتو از اینکه از گفتارت بیرون رویم (به دستورت رفتار ننمائیم) یا از دین تو در فتنه و گمراهی افتیم، یا خواهشهای ما بما دست یابد پیش از هدایت و رستگاری که از جانب تو آمده است.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 681

(1216)

207 (1207)- از خطبه‌های آن حضرت علیه السلام است (در اندرز به شنوندگان و بیان صلاح دنیا و آخرت ایشان) که در صفین فرموده

: [قسمت اول خطبه]

1 بعد از حمد و ثنای خداوند سبحان و درود بر پیغمبر اکرم، حق تعالی با حکومت دادن من بر شما برای من حقی بر شما قرار داده است (اطاعت مرا بر شما واجب گردانیده که بر اثر آن فتنه و فساد روی نداده اختلال و سستی راه نیابد) و همانطور که مرا بر شما حقی است شما را نیز بر من حقی است (واجب است آنچه موجب زیان در دین و دنیا است بشما نموده بعدل و درستکاری رفتار نمایم، و در خطبه

سی و چهارم باین نکته اشاره شده) 2 و حق فراخترین چیزها است هنگام وصف و گفتگوی با یکدیگر، و تنگ‌ترین چیزها است زمان کردار و انصاف دادن با هم (حق را موقع گفتار بسیار به زبان می‌آورند، ولی هنگام عمل بکار نمی‌برند، چنانکه بسیاری از مردم در راه جور و ستم سیر کرده آنرا عدل و داد شمرند) کسیرا بر دیگری حقی نیست مگر اینکه آن دیگری را هم بر او حقی است، و آن دیگری را حقی بر او نیست مگر اینکه او را هم حقی است (هر کس را بدیگری حقی باشد دیگری را هم بر او حقی است، مثلا حق رعیت بر والی آنست که در اصلاح کارشان بکوشد و مملکت را منظم دارد، و حق والی بر رعیت آنست که در حق و صلاح فرمان او برند، و حق زن بر شوهر آنست که او را نفقه دهد و حق شوهر بر زن آنست که او را اطاعت و پیروی نماید) 3 و اگر کسی را بر دیگری حقی باشد که دیگری را بر او حقی نباشد چنین حقی مختص به خداوند سبحان است، و آفریدگانش را (حتی انبیاء و اولیاء) چنین حقی نیست، زیرا او قدرت و توانائی دارد (پس اگر او را اطاعت نکنند توانائی مجبور کردن ایشان را به اطاعت دارد، چنانکه در قرآن کریم س 10 ی 99 می‌فرماید:

و لو شاء ربك لآمن من في الأرض كلهم جميعا، أفأنت تكفره الناس حتى يكفونوا مؤمنين یعنی اگر پروردگار تو بخواهد هر که در زمین است ایمان می‌آورد، آیا تو مردم را به اکراه وادار به ایمان آوردن می‌نمایی یعنی تو توانائی نداری کسیرا به اجبار مؤمن گردانی) و در هر چه قضاء و قدر گوناگون او جاری گردد عادل و دادگر است (پس اگر اعمال بندگان را هم پاداش ندهد عادل است، زیرا بنده که او را در تمام مدت حیات پرستش می‌نماید حق یکی از کوچکترین نعمتهای او را ادا ننموده است) 4 و لیکن خداوند سبحان از روی فضل و کرم و چون اهل جود و بخشش بسیار است حق خود را بر بندگان این قرار داده که او را اطاعت کنند، و پاداش ایشان را بر خود چند برابر کردن ثواب گردانید (چنانکه در قرآن کریم س 4 ی 173 می‌فرماید: فأما الذين آمنوا و عملوا الصالحات فيوفيههم أجورهم و يزيدهم من فضله و أما الذين استنكفوا و استكبروا فيعذبهم عذابا أليما، و لا يجدون لهم من دون الله وليا و لا نصيرا یعنی آنانکه ایمان آورده کارهای شایسته انجام دادند خدا مردهای ایشان را تمام دهد و از روی

فضل و کرمش بیفزاید، و اما کسانی را که از ایمان آوردن و عمل صالح دوری گزیده گردنکشی کردند
بعذاب دردناک گرفتارشان می‌نماید و برای خود جز خدا

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 683

دوست و یاری کننده‌ای نیابند).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 684

[قسمت دوم خطبه]

5 پس خداوند سبحان از جمله حقوق خود برای بعض مردم بر بعض دیگر حقوقی واجب فرموده، و حقوق را در حالات مختلفه برابر گردانیده، و بعضی آنها را در مقابل بعض دیگر واجب نموده و بعضی از آن حقوق وقوع نمی‌یابد مگر به ازاء بعض دیگر (مثلا زن نسبت به شوهر حق نفقه ندارد مگر در برابر اطاعت و پیروی از او، و همچنین سائر حقوق مانند حق پدر بر فرزند و مالک بر مملوک و همسایه بر همسایه و خویش بر خویش و بعکس) 6 و بزرگترین حقها که خداوند سبحان واجب گردانیده حق والی است بر رعیت و حق رعیت است بر والی (زیرا فساد و تباهکاری در آن عمومیت داشته و در سائر حقوق جزئی است) و این حکم را خداوند سبحان برای هر یک از والی و رعیت بر دیگری واجب فرموده است، و آنرا سبب نظم و آرامش برای دوستداری ایشان یکدیگر را و ارجمندی برای دینشان قرار

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 685

داده، پس حال رعیت نیکو نمی‌شود مگر به خوش رفتاری حکمفرمایان، و حال حکمفرمایان نیکو نمی‌گردد مگر به ایستادگی رعیت در انجام دستور ایشان، 7 پس هر گاه رعیت حق والی و والی حق رعیت را اداء نمود حق در بین ایشان ارجمند و قواعد دینشان برقرار و نشانه‌های عدل و درستکاری بر پا و سنتها (احکام پیغمبر اکرم) در مواضع خود جاری گردد، و بر اثر آن روزگار اصلاح میشود، و به پایداری دولت و سلطنت امید می‌رود، و طمعه‌های دشمنان از بین می‌رود (اجانب را بر ایشان تسلطی

نخواهد بود) 8 و اگر رعیت بر والی غلبه یابد (اوامر و نواهی او را بکار نیندد) یا والی بر رعیت تعدی و ستم کند آنگاه اختلاف کلمه رخ دهد (سخن یک جور نگویند و با هم یک دل نباشند) و نشانه‌های ستم آشکار و تباهکاریها در دین بسیار و عمل به سنتها رها شود، پس به خواهش نفس عمل گشته احکام شرعیه اجراء نشود، و دردهای اشخاص (دزدی و خونریزی و ناامنی و گرانی و گرفتاری) بسیار گردد، و برای اداء نشدن حق بزرگ و اجرای باطل و نادرست کسی اندوهگین و نگران نشود، پس آن زمان نیکوکاران خوار و بد کاران ارجمند شوند، و وا خواهیهای خدا نزد بندگان (بسبب گناهان بیشمار) بسیار شود، 9 پس در ادای آن حق بر شما باد اندرز دادن و کمک بیکدیگر که (بر اثر سعادت و نیکبختی دنیا و آخرت را بدست آورید، زیرا) کسی به حقیقت طاعت و فرمانبری شایسته خدا نمی‌رسد اگر چه برای بدست آوردن رضاء و خوشنودی او حریص بوده کوشش بسیار در عمل و بندگی داشته باشد (پس نباید شخص گمان کند در اندرز دادن بدیگری و یاری نمودن حق آنچه شایسته خدا است بجا آورده) ولی از جمله حقوق واجبه خدا بر بندگان اندرز دادن و کمک و یاری بیکدیگر است برای اجرای حق بین خودشان بقدر کوشش و توانائی، 10 و نیست مردی بی‌نیاز از کمک شدن بآنچه خداوند از حق خود کمک باو را واجب گردانیده هر چند مقام و مرتبه او بزرگ بوده و در دین برتری داشته باشد (بنا بر این کسی نیست که در راه حق و آنچه بر او واجب است بیاری دیگری نیازمند نباشد) و نیست مردی که باید دیگری را برای ادای حق یاری کند یا او را یاری نمایند هر چند مردم او را خرد شمرده در دیده کوچک آید (پس گمان نرود که برای ادای حق از مردم بی‌قدر نباید کمک خواست یا ایشان را

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 686

نبايد کمک نمود، زیرا رونق ملک و ملت بکمک خرد و بزرگ و توانا و ناتوان است).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 687

[قسمت سوم خطبه]

پس (در آن هنگام) مردی از اصحاب آن حضرت علیه السلام با سخن درازی آن بزرگوار را پاسخ داد بسیار او را ستایش نموده، و پیروی از آنچه شنیده بود به آن حضرت اظهار میکرد، پس امام علیه السلام فرمود:

11 کسی را که جلالت خدا در نزد او با اهمیت و مرتبه‌اش در دل او بلند است سزاوار است که برای بزرگواری و بلند مرتبه بودن خدا هر چه غیر از خدا است نزد او کوچک باشد، و سزاوارتر کس که چنین باشد (در برابر بزرگی خدا بزرگی نبیند) کسی است که نعمت خدا در باره او بسیار و احسانش باو نیکو است، زیرا نعمت خدا بکسی بسیار داده نشده مگر اینکه بزرگی حق خدا بر او زیاد شده است، 12 و از پست‌ترین حالات حکمفرمایان نزد مردم نیکوکار آنست که گمان دوستداری فخر و خودستایی بآنها برده شود، و کردارشان حمل بکبر و خودخواهی گردد، و من کراهت دارم

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 688

از اینکه به گمان شما راه یابد که ستودن و شنیدن ستایش را (از شما) دوست دارم، و سپاس خدا را که چنین نیستم، و اگر هم دوست داشتم که در باره من مدح و ثناء گفته شود این میل را از جهت فروتنی برای خداوند سبحان که او بشمول عظمت و بزرگواری سزاوارتر است رها کرده از خود دور می‌نموم، 13 و بسا که مردم مدح و ستایش را بعد از کوشش در کاری شیرین می‌دانند (زیرا فطری و جبلی است شخصی که کار بزرگی انجام داد یا خدا او را موفق ساخت ستودن و آفرین آنرا دوست دارد) پس مرا برای اطاعت کردنم از خدا و خوش رفتاریم با شما بستودن نیکو ستایش نکنید از حقوقی که باقی مانده و از ادای آنها فارغ نگشته‌ام و واجباتی که ناچار به اجرای آنها هستم، 14 و با من سخنانی که با گردنکشان (برای خوش آمد آنها) گفته میشود نگویید، و آنچه را از مردم خشمگین (بر اثر خشم آنها) خودداری کرده پنهان می‌نمایند از من پنهان ننمائید، و بمداراة و چاپلوسی و رشوه دادن (به زبان) با من آمیزش نکنید، و در باره من گمان مبرید که اگر حقی گفته شود دشوار آید، و نه گمان در خواست بزرگ نمودن خود را (نمی‌خواهم با من مانند گردنکشان که سخن حق بایشان نمی‌گویند رفتار نمائید) زیرا کسی که سخن حق را که باو گفته شود یاد دادگری و درستی را که باو پیشنهاد گردد دشوار شمرد عمل بحق و عدل بر او دشوارتر است، 15 پس از حق گویی یا مشورت بعدل خودداری ننمائید (با من

بی پروا حق را گفته آنچه را درست و بعد می دانید بیان کنید) زیرا من برتر نیستم از اینکه خطاء کنم و از آن در کار خویش ایمن نمی باشم مگر آنکه خدا از نفس من کفایت کند آنرا که او بآن از من مالکتر و تواناتر است (مقصود امام علیه السلام که در اینجا برای خود خطاء را ممکن دانست در صورتیکه امام معصوم و منزله از خطاء است، اقرار باین است که عصمت آن حضرت از جمله نعمتهای خداوند متعال است، لذا می فرماید: 16 و جز این نیست که من و شما بنده و مملوکیم در اختیار پروردگاری که جزا و پرورش دهنده ای نیست، مالک و صاحب اختیار است از ما آنچه را که خودمان در آن اختیاری نداریم (پس بزرگواری زینده او است و وظیفه جزا و بندگی و فروتنی است) و ما را از جهل و نادانی که در آن بودیم بیرون آورده بعلم و معرفتی که مصلحتمان بود سوق داده، و گمراهی ما را به هدایت و راه یافتن تبدیل نمود، و بینایی بعد از کوری بما بخشید (بعد از نادان بودن در امر دین و دنیا

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 689

و آخرت خداوند با بعثت حضرت رسول صلی الله علیه و آله ما را بهمه چیز آشنا فرمود).

(1217)

208 (1208) - از سخنان آن حضرت علیه السلام است (در شکایت از قریش و آنها که حق آن بزرگوار را غصب کردند که از راه مناجات با خدا عرض میکند)

[قسمت اول خطبه]

1 بار خدایا من بر (انتقام از) قریش و کسانی که آنان را یاری کردند از تو کمک می طلبم، زیرا آنها خویشی و اتصال مرا (با حضرت رسول) قطع کردند (و خلافتی را که برای من تعیین فرموده

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 690

بود غصب نمودند) و ظرف (مقام و منزلت و آبروی حرمت) مرا ریختند، و برای زد و خورد با من برای حقی که از دیگری بآن سزاوارتر بودم گرد آمدند، 2 و گفتند: آگاه باش که حق آنست که آنرا بگیری،

و حق آنست که آنرا از تو باز گیرند (حق را گرفتن و از دست دادن تو یکسان است، پس اگر والی گردی ولایت حق است، و اگر غیر تو هم والی گردد او نیز حق است) پس با غصه و رنج شکیبائی کن یا با تأسف و اندوه بمیر (در صورتیکه از غصب خلافت راضی نباشی چاره‌ای نداری مگر شکیبا بودن یا مردن) 3 پس در آن هنگام دیدم مرا یار و دفاع کننده و یآوری نیست مگر اهل بیت که 4 دریغ داشتم از اینکه مرگ ایشان را دریابد (بزد و خورد راضی نشدم که اهل بیت تباه نشوند) پس چشم خاشاک رفته را بر هم نهادم و با استخوان در گلو آب دهن فرو بردم، و برای فرو نشاندن خشم صبر کردم بچیزی که از حنظل (گیاهی است بسیار تلخ) تلخ تر و برای دل از کاردهای بزرگ دردناکتر بود. (سید رضی فرماید:) این سخن (و قسمتی که در زیر در باره اصحاب جمل ذکر میشود) در بین خطبه‌ای که پیشتر بیان شد (خطبه صد و هفتاد و یکم) گذشت، ولی من برای اختلافی که در دو روایت بود دوباره آنرا اینجا آوردم.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 691

(1218)

و قسمتی [دوم] از این سخنان است در باره آنانکه بقصد جنگیدن با آن حضرت علیه السلام بصره رفتند

: (طلحه و زبیر و پیروانشان) 5 بر حکمفرمانان از طرف من (عثمان ابن حنیف و دیگران) و بر خزانه داران بیت المال مسلمانها که در اختیار من بود و بر مردم شهری (بصره) که همه پیرو و بر بیعت من بودند وارد گشتند، 6 و اختلاف بین ایشان انداخته جمعیت و اتفاقشان را بر من پراکندند (پس از ورود اصحاب جمل بصره جمعی از اهل آن دیار نقض بیعت آن حضرت نمودند) و بر شیعه و پیروانم هجوم کرده گروهی از آنها (مستحفظین بیت المال) را به حيله و نادرستی بقتل رسانیدند، و جمعی از آنان برای شمشیر زدنشان فشار دندان داده (با مخالفین جنگیده) با آن شمشیرها زد و خورد کردند تا برآستی (با ایمان و اعتقاد پاک) خدا را ملاقات نمودند (کشته شدند).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 692

(1219)

209 (1209)- از سخنان آن حضرت علیه السلام است در جنگ جمل آنگاه که از سر کشته طلحه و

زبیر عبد الرحمن ابن عتاب ابن اسید گذشت

1 : هر آینه ابو محمد (کنیه طلحه است) در اینجا دور از دیار غریب افتاده است، آگاه باشید بخدا سوگند من کراحت داشتم که از طایفه قریش در زیر ستارگان کشته افتاده باشند، خونخواهی از فرزندان عبد مناف (طلحه و زبیر که از طرف ما در بعد مناف منتهی میشوند یا غیر ایشان بنا بر اختلاف شراح) را دریافتم، و بزرگان قبیله جمح (که در جنگ جمل همراه عائشه بودند جز دو نفر «عبد الرحمن ابن عتاب و عبد الله ابن ربیع» که از ایشان کشته شد) از چنگ من گریختند، 2 بتحقیق برای امری که لیاقت نداشتند گردن کشیدند، و بآن نرسیده گردنهایشان شکسته گردید (خواستند برای دنیا پرستی خلافت و امارت بدست آورند به آرزوشان نرسیدند).

(1220)

210 (1210)- از سخنان آن حضرت علیه السلام است (در باره عارف بحق و مؤمن حقیقی)

1 : بتحقیق (مؤمن) عقل خویش را (با پرهیزکاری و پیروی خدا و رسول) زنده کرده، و نفس

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 693

خود را (با ریاضت و بندگی و پیروی نکردن از خواهشهای آن) میرانده بطوریکه پهنای او (بدنش) باریک شده، و سختش (دلش) نرم گشته، و برای او درخشنده پر نور درخشید (درجه بلند توحید و خداشناسی را دریافت) 2 پس درخندگی آن برای او راه (هدایت و رستگاری) را نمودار کرد، و بهمان روشنائی در راه (حق) راه پیمود، و بابها (ی پارسائی و پرهیزکاری و عبادت) او را (ترقی داده تا اینکه) بدر سلامت و سرای اقامت رانند (هر مرتبه‌ای از مراتب ریاضت و عبادت او را به مرتبه دیگر رساند تا بهشت جاوید را دریافت) و پاهایش با آرامش بدن در جای امن و آسوده استوار شد بسبب چیزی (فکر

و اندیشه در آثار حق) که دل خود را بکار و داشت، و بر اثر آنچه (اطاعت و پیروی) که پروردگارش را راضی و خوشنود گردانید.

(1241)

211(1211)- از سخنان آن حضرت علیه السلام است که در آن اصحاب خود را بجهاد و (جنگ در راه خدا) ترغیب می فرمود

1 : خداوند ادای سپاس (از نعمتهای) خود را از شما می خواهد، و امر و سلطنت خویش را برای شما باقی گذارده است (برای ریاست روی زمین دوستان او شایستگی دارند) و بشما در میدان وسیع مسابقه (دنیا) مهلت داده تا برای بدست آوردن چوگان (ریاست

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 694

و سیادت) از یکدیگر سبقت و پیشی گیرند، پس بندهای جامه ها را محکم بندید (در میدان جنگ چیست و چالاک باشید، یا آنکه از گناه دوری کنید) و زیادی زیر پهلوها را تا گرده درهم پیچید (دامن جامه ها که روی پاها می کشد جمع کنید، یا از خوردن و آشامیدن بسیار خودداری نمائید، چنانکه می فرماید: 2 اندیشه کار با میهمانی جمع نمی شود (پس اگر اندیشه کرداری تن پرستی را رها کن) 3 چه بسیار می شکند و تباه می سازد خواب تصمیمهای روز را (شخص مسافر با رفیقان تصمیم می گیرد که شب زود راه افتاده فردا پیش از فشار گرما بمنزل رسند، و لیکن چون شب آید خواب شیرین غلبه کرده آن تصمیم را از بین ببرد) 4 و چه بسیار تاریکی ها یاد تصمیمها را از خاطر بزدايد (مردم سست رگ در روز همت گمارند که کاری را در شب انجام دهند، ولی شب که تاریکی جهان را فرو گرفت از اندیشه خود چشم پوشیده به خواب غفلت روند، و مردان با همت دامن سعی و کوشش به کمر زده خواب و آسایش بر خود حرام نمایند تا بمقصود دست یابند).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 696

212 (1212)- از سخنان آن حضرت علیه السلام است (در اندرز و عبرت گرفتن از گذشتگان)

[قسمت اول خطبه]

که آنرا بعد از خواندن **أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ، حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ** (س 102 ی 1 و 2) یعنی شما را فخر و سر فرازی بر یکدیگر (از یاد خدا و روز رستخیز) مشغول ساخت تا اینکه به زیارت قبرها رفتید، فرموده (در سبب نزول این سوره گفته‌اند: قبیله عبد مناف ابن قصی و قبیله سهم ابن عمرو به بسیاری افراد قبیله خود بر یکدیگر فخر می‌نمودند، چون دو قبیله جمعیتشان را شمردند افراد طایفه عبد مناف بیشتر گردید، پس طایفه سهم ابن عمرو گفتند: چون بیشتر جمعیت ما در جاهلیت کشته شده‌اند ما مرده و زنده هر دو را می‌شماریم، و پس از شمارش قبیله ایشان بیشتر شد، و گفته‌اند که آنها به گورستان رفته مرده‌ها را شمردند):

1 ای شگفتا چه منظور و مقصود بسیار دوری است (از عقل و خردمندی برای فخر کننده به مردگان) و چه زیارت کنندگان بسیار غافل و بیخبری (از عذاب خدا) و چه کار بزرگ بی اندازه رسوایی، بتحقیق دیار و شهرها را از رفتگان خالی دیدند در حالیکه جای تذکر و یادآوری بود چه تذکر و یادآوری!! و آنها را (به منظور فخر و سر افرازی) از جای دور طلب نمودند (در صورتیکه از مرده زیر خاک پوسیده از هم ریخته در گرو اعمال ناشایسته مانده بایستی عبرت گرفت، از بسیاری غفلت و بیخبری ایشان را مایه افتخار نموده بودند) 2 آیا به جاهائی که پدرانشان بخاک افتاده فخر میکنند، یا به شماره تباه شدگان بر یکدیگر نازش می‌نمایند؟! (فخر کنندگان به مرده بد و نفهم مردمانی هستند) از جسدهای افتاده بی‌جان و حرکت‌های از جنبش مانده آنها بازگشت (بدنیا) می‌طلبند (در صورتیکه عادتاً و بدون اراده حق تعالی محال است) 3 و هر آینه مردگان بعبرتها سزاوارترند تا آنکه سبب افتخار باشند، و به دیدار آنها تواضع و فروتنی اختیار نمایند خردمندانه‌تر است از اینکه آنها را وسیله فخر و ارجمندی قرار دهند!! بتحقیق با دیده‌های تار بایشان نگریستند، و راجع بآنها در دریای جهل

و نادانی فرو رفتند (و از این جهت به قبرهای آنان افتخار نمودند) 4 و اگر (سرگذشت) ایشان را از شهرهای فراخ ویران شده و خانه‌های خالی مانده بپرسند (به زبان حال) می‌گویند: ایشان گمشده و بدون نشان زیر زمین رفتند (نابود گشتند) و شما دنبال آنان از روی نادانی و بیخبری می‌روید، بر فرق ایشان پا می‌نهدید، و روی جسد آنها قرار می‌گیرید، و در دور انداخته آنها می‌چرید (بآنچه از متاع دنیا باقی گذارده‌اند و دلبسته‌اید) و در ویرانه‌های آنها (خانه‌هایی که از آنها کوچ کرده‌اند) ساکن می‌شوید، و همانا روزها بین شما و ایشان بسیار می‌گریند و بر شما زاری میکنند (زیرا روز و شب زنده‌ها را به مرده‌ها می‌رسانند مانند آنکه خبر مرگ بشما داده از جدائی شما گریان و نالانند) 5 ایشان پیش رفتگان پایان زندگی شما هستند که به آبشخورهاتان (مرگ و قبر و عالم برزخ) زودتر از شما رسیده‌اند، برای آنان مقامهای ارجمند و سر بلند و وسائل فخر و سرفرازی بود در حالی که گروهی پادشاه و برخی رعیت و فرمانبر ایشان بودند، در شکمهای برزخ (احوال عالمی که حائل میان دنیا و آخرت است از وقت مرگ تا موقع برانگیختن و از نظر ما پنهان است) راهی را پیمودند که در آن راه زمین بر آنها مسلط بوده گوشت‌هایشان را خورده و از خون‌هایشان آشامیده است، 6 پس صبح نمودند در شکاف قبرهایشان جماد و بسته شده که نمو و حرکت ندارند، و پنهان و گمشده که پیدا نمی‌شوند، هولها ایشان را نمی‌ترساند، و بد حالیها آنها را اندوهگین نمی‌سازد، و از زلزله‌ها اضطراب و نگرانی ندارند، و به بانگ رعدهای سخت گوش نمی‌دهند، غائب و پنهان هستند که کسی منتظر بازگشت ایشان نیست، و در ظاهر حاضرند (در گورند و جای دور نرفته‌اند) ولی در مجالس حاضر نمی‌شوند، گرد هم بودند پراکنده شدند، و با هم خو گرفته بودند جدا شدند، 7 از درازی مدت و دوری منزلشان نمی‌باشد که خبرهایشان نمی‌رسد و شهرهایشان خاموش گشته است، بلکه جامی بایشان نوشانده‌اند که گویاییشان را به گنگی و شنواییشان را بکری و جنبششان را به آرامش تبدیل نموده است، پس ایشان در موقع وصف حالشان بدون اندیشه مانند اشخاص بخاک افتاده خوابیده‌اند.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 699

[قسمت دوم خطبه]

8 اهل گورستان همسایگانی هستند که با هم انس نمی‌گیرند، و دوستانی که به دیدن یکدیگر نمی‌روند، نسبت‌های آشنائی بینشان کهنه و سبب‌های برادری از آنها بریده شده است، پس همگی با اینکه یک جا گرد آمده‌اند تنها و بی‌کسند، و با اینکه دوستان بودند از هم دورند، برای شب بامداد و برای روز شب نمی‌شناسند، هر یک از شب و روز که در آن کوچ کرده (و راه گورستان پیموده) اند برای ایشان همیشگی است، (اگر شب بوده آنرا روزی نیاید و اگر روز بود آنرا شبی نباشد) 9 سختی‌های آن سرای را سختتر از آنچه می‌ترسیدند مشاهده کردند، و آثار آن جهان (پاداش و کیفر) را بزرگتر از آنچه تصور می‌نمودند دیدند، پس آن دو پایان زندگانی (نیکوکاری و بد کرداری زمان بعد از مرگ) برای ایشان کشیده شده تا جای بازگشت (بهشت یا دوزخ) و در آن مدت منتهی درجه ترس (برای دوزخیان) و امیدواری (برای بهشتیان) هست (چنانکه در قرآن کریم س 42 ی 7 می‌فرماید: **و کذلک أوحینا إلیک قرآنا عربیا لتنذر أم القرى و من حولها و تنذر یوم الجمع لا ریب فیه، فریق فی الجنة و فریق فی السعیر** یعنی و چنانکه بهر پیغمبری به زبان قوم او وحی نمودیم قرآن را بلغت عرب بسوی تو فرستادیم تا مردم مکه و آنان را که در اطراف

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 700

آن هستند از عذاب بترسانی و از روز قیامت که در آمدن آن شکی نیست و همه «برای واری حساب» گرد آیند بیمناک نمائی، نیکوکاران بهشت روند، و بد کرداران به دوزخ) پس اگر بعد از مرگ به زبان می‌آمدند (توانائی سخن گفتن داشتند) نمی‌توانستند آنچه را بچشم دیده و دریافته‌اند بیان کنند، 10 و اگر چه نشانه‌های ایشان ناپدید شده و خبرهاشان قطع گردیده (کسی آنها را ندیده سخنانشان را نمی‌شنود) ولی چشم‌های عبرت پذیر آنان را می‌نگرد و گوش‌های خردها از آنها می‌شنود که از غیر راه‌های گویایی (به زبان حال و عبرت) می‌گویند: آن چهره‌های شگفته و شاداب بسیار گرفته و زشت شد، و آن بدن‌های نرم و نازک بی‌جان افتاده، و جامه‌های کهنه و پاره پاره در بر داریم (کفنمان پوسیده اندامان متلاشی گردیده) و تنگی خوابگاه (گور) ما را سخت برنج افکند، و وحشت و ترس را ارث بردیم (آنچه را که پیش رفتگان ما از سختی قبر کشیدند بر ما نیز وارد آمد) و منزل‌های خاموش بروی ما ویران گردید (قبرهامان پاشیده شد) اندام نیکوی ما نابود و روهای خوش آب و رنگ ما زشت و ماندن ما در منزل‌های ترسناک دراز گشت، و از اندوه رهائی و از تنگی فراخی نیافتیم!! 11 پس اگر بعقل

و اندیشه‌ات حال ایشان را تصور نمائی، یا پوشیده شدگی پرده از جلو تو برداشته شود «در حالیکه گوشه‌اشان از جانوران زیر زمینی نقصان یافته و کر گشته و چشمه‌اشان بخاک سرمه کشیده شده و فرو رفته و زبانها بعد از تند و تیزی در دهانها پاره پاره و دلها بعد از بیداری در سینه‌هاشان مرده و از حرکت افتاده و در هر عضو ایشان پوشیدگی تازه‌ای که آنرا زشت می‌سازد فساد و تباهی کرده، و راههای آسیب رسیدن بآن آسان گردیده در حالیکه اندامشان در برابر آسیب تسلیم و دستهایی نیست که آنها را دفع نماید و نه دلهایی که ناله و فریاد کند» اندوه دلها و خاشاک چشمها را خواهی دید که برای آنها در هر یک از این رسوایی و گرفتاریها حالتی است که به حالت دیگر تبدیل نمی‌شود، و سختی است که بر طرف نمی‌گردد.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 702

[قسمت سوم خطبه]

12 و چه بسیار زمین بدن ارجمند و صاحب رنگ شگفت آوری را خورده است که در دنیا متنعم بنعمت و پرورده خوشگذرانی و بزرگواری بوده، هنگام اندوه به شادی می‌گرائیده، و بجهت بخل ورزیدن به نیکوئی زندگانش و حرص به کارهای بیهوده و بازیچه چون مصیبت و اندوهی باو وارد می‌گشت متوجه لذت و خوشی شده خود را از اندوه منصرف می‌نمود، 13 پس در حالیکه او دنیا و دنیا باو می‌خندید (توجه هر یک بدیگری بود) در سایه خوشی زندگانی بسیار غفلت آمیز ناگهان روزگار او را با خار خود لگد کوب کرد و قوایش را درهم شکست (به انواع بلا و دردها گرفتارش ساخت) و از نزدیک ابزار مرگ به سویش نگاه میکرد، پس او به اندوهی آمیخته شد که با آن آشنا نبود، و با رنج پنهانی همراز گشت که پیش از این آنرا نیافته بود، و بر اثر بیماریها ضعف و سستی بسیار در او بوجود آمد در این حال هم به بهبودی خود انس و اطمینان کامل داشت (احتمال دریافت مرگ را نمی‌داد) 14 و هراسان رو آورد بآنچه اطباء او را بآن عادت داده بودند از قبیل علاج گرمی به سردی و برطرف شدن سردی به گرمی، پس داروی سرد بیماری گرمی را خاموش نساخته، بلکه بآن می‌افزود، 15 و داروی گرم بیماری سردی را بهبودی نداده مگر آنرا بهیجان آورده سخت می‌نمود، و با داروی مناسب که با طبائع و اخلاط در آمیخت مزاج معتدل نگشت مگر آنکه آن طبائع هر دردی را کمک کرده می‌افزود، تا اینکه (با

سختی و طول مرض و درد) طیب او سست شده از کار افتاد (ندانست برای بهبودیش چه دارویی بکار برد) و پرستارش فراموش کرد (دل از او برگرفت) و زن و فرزند و غم خوارش از بیان درد او خسته شدند، و در پاسخ پرسش کنندگان حال او گنگ گردیدند (سخنی که نتیجه دهد نگفتند) و نزد او از خبر اندوه آوری که پنهان می نمودند با یکدیگر گفتگو کردند، یکی می گفت: حال او همین است که هست، و دیگری به خوب شدن او

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 703

امیدوارشان میکرد، و دیگری بر مرگ او دلداریشان می داد، در حالیکه پیروی از گذشتگان پیش از آن بیمار را به یادشان می آورد (می گفت: پیشینیان از این دنیا رفتند ما نیز ناچاریم از ایشان پیروی نموده برویم) 16 پس در اثنای اینکه او با این حال بر بال مفارقت دنیا و دوری دوستان سوار است ناگاه اندوهی از اندوههایش باو هجوم آورد، پس زیرکی ها و اندیشه های او سرگردان مانده از کار بیفتد، و رطوبت زبانش خشک شود، و چه بسیار پاسخ پرسش مهمی را دانسته از بیان آن عاجز و ناتوان است، و چه بسیار آواز سخنی که دردناک میکند دل او را می شنود، و (بجهت توانائی نداشتن به پاسخ آن) خود را کر می نمایاند، و آن آواز یا سخن از بزرگی است که او را احترام می نموده (مانند پدر) یا از خردسالی که باو مهربان بوده (مانند فرزند) 17 و بتحقیق مرگ را سختی هایی است که دشتوارتر است از آنکه همه آنها بیان شود، یا عقلهای مردم دنیا آنرا درک کرده بپذیرند.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 705

(1222)

213 (1213)- از سخنان آن حضرت علیه السلام است (در فضیلت یاد خدا و اوصاف آنانکه بیاد خدا مشغولند)

که آنرا هنگام قرائت آیه رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله فرموده (س 24 ی 37) یعنی مردانی هستند که بازرگانی و خرید و فروش ایشان را از یاد خدا باز نمی دارد:

1 خداوند سبحان ذکر و یاد خود را صیقل و روشنائی دلها قرار داد که بسبب آن (اوامر و نواهی او را) بعد از کبری می‌شنوند، و بعد از تاریکی (نادانی) می‌بینند، و بعد از دشمنی و ستیزگی فرمانبر می‌گردند (رضاء و خوشنودی او را بدست می‌آورند) 2 و همواره برای خدا- که نعمتها و بخششهایش ارجمند است- در پاره از زمان بعد از پاره دیگر و در روزگارهایی که آثار شرائع در آنها گم گشته بندگان است که در اندیشه‌هاشان با آنان راز می‌گویند، و در حقیقت عقلهاشان با آنها سخن می‌فرماید (همیشه بیاد خدا بوده از راه عقل و بینائی با او در گفتگو هستند) و چراغ (هدایت

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 706

و رستگاری) را به روشنائی بیداری و هشیاری در دیده‌ها و گوشها و دلها افروختند (یاد خدا چون چراغ دیده‌ها و گوشها و دلهاشان را روشن گردانید، لذا غیر او چیزی ندیده، غیر اوامر و نواهیش سخنی نشنیده، بغیر آنچه او خواسته دل نمی‌بندد) 3 روزهای خدا را (بمردم) یادآوری می‌نمایند (سرگذشت پیشینیان را که بر اثر معصیت و نافرمانی تباه شده‌اند برای ایشان بیان میکنند تا عبرت گیرند) و (آنان را) از عظمت و بزرگواری او می‌ترسانند (می‌گویند از خدا بترسید و مرتکب گناه نشوید که او حاضر و بینا است و بر هلاک شما قادر و توانا) آنان مانند راهنمایان در بیابانها هستند که هر که از وسط راه برود (بعدل و درستی رفتار کند) راه او را می‌ستایند، و به رهائی (از گمراهی) مژده‌اش می‌دهند، و هر که بطرف راست و چپ برود (در هر امر افراط و تفریط پیش گیرد) راه را برای او مذمت کرده از تباه شدن بر حذرش می‌دارند، و آنها با این اوصاف چراغهای آن تاریکی‌ها (ی نادانی) و راهنمایان آن شبهه‌ها (ی گمراهی) هستند، 4 و بتحقیق برای یاد خدا نمودن اهلی است که آنرا عوض دنیا فرا گرفته‌اند، و ایشان را بازرگانی و خرید و فروش از آن مشغول نمی‌سازد، روزهای زندگانی را با یاد خدا بسر می‌برند، و به سخنان منع کننده از آنچه خدا حرام و نهی فرموده در گوشهای بی‌خبران بانگ می‌زنند، و بعدل و درستی امر کرده خود آنرا انجام می‌دهند، و از ناپسند (گفتار و کردار زشت) نهی نموده خود آنرا بجا نمی‌آورند، و (چنان بآخرت ایمان و یقین دارند که) 5 گویا دنیا را پایان رسانده و بآخرت وارد شده و در آنجا می‌باشند، و آنچه در پی دنیا است (امور آخرت که دیگران از آنها آگاه نیستند) بچشم دیده‌اند، و مانند آنکه بر احوال پنهان اهل برزخ در مدت اقامت آنجا آگاهند، و قیامت

وعده‌هایش را بر ایشان ثابت نموده است (شک و تردید ندارند) پس پرده از آن اوضاع را از جلو مردم دنیا برداشته‌اند (آنچه را بنور ایمان و یقین دیده‌اند فاش کرده‌اند) بطوری که گویا ایشان می‌بینند آنرا که مردم نمی‌بینند، و می‌شنوند آنرا که دیگران نمی‌شنوند، 6 و اگر آنان را در برابر عقل خود در مراتب پسندیده و مجلسهای شایسته آنها تصور کنی (حالات عبادت و بندگیشان را بنظر آوری) در حالیکه دفترهای محاسبه اعمالشان را باز کرده و برای رسیدگی بحساب نفس‌هایشان آماده‌اند بر هر امر کوچک و بزرگی که مأمور بآن بوده و

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 707

کوتاهی کرده‌اند یا نهی از آن شده و تقصیر نموده‌اند، و گناهان سنگین خویش را بر پشتشان بار کرده از برداشتن آن ضعیف و ناتوان گردیده‌اند، و گریه را در گلو نگاه داشته‌اند، و (هنگام محاسبه) با گریه و زاری با خویشان جواب و سؤال نموده‌اند، و جانب پروردگارشان از پشیمانیها و اقرار بتقصیر ناله و فریاد بر آورند (و طلب عفو و بخشش نمایند، خلاصه اگر ایشان را با این حالات در نظر آوری) نشانه‌های هدایت و رستگاری و چراغهای تاریکی را خواهی دید که فرشتگان دورشان گرد آمده آرامش و آسودگی (از عذاب) بر آنها نازل گشته و درهای (برکات) آسمان بروی آنان باز شده، و جاهای ارجمند بر ایشان آماده گردیده در جائیکه خداوند بآنها مطلع و آگاه است، و از کوشش آنان (در واری حساب خود با خدا) راضی و خوشنود است، و روشن آنها را (در پشیمانی از گناهان) پسندیده است، 7 در حالیکه بمناجات با خدا نسیم عفو و بخشش (از گناهان) را استشمام میکنند، ایشان گروگان نیازمندی بفضل و کرم خدا و اسیران تواضع و فروتنی به عظمت و بزرگواری او هستند، بسیاری اندوه دلها و بسیاری گریه چشم‌هایشان را مجروح ساخته است، برای هر دری که راه رغبت و توجه بسوی خدا است ایشان را دست کوبنده‌ای است (هر دری که باو راه دارد کوبیده در آن داخل میشوند) سؤال و درخواست از کسی می‌نمایند که فراخیا پیش او تنگ نمی‌گردد (هر چند عطاء و بخشش نماید از دریای جود و کرمش کاسته نمی‌شود) و خواستاران از او نومید نمی‌شوند، 8 پس تو خود بحساب خویش

برس، زیرا بحساب دیگران محاسبی غیر از تو می‌رسد (از واری حساب دیگران سودی برای تو نیست، باید همیشه بیاد خود باشی و بحساب خویش بدقت رسیدگی کنی).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 710

(1223)

214 (1214) - از سخنان آن حضرت علیه السلام است (در اندرز بمردم)

که آنرا هنگام خواندن یا **أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَك بَرَبِكُ الْكَرِيمُ** فرموده (س 82 ی 6) یعنی ای انسان چه چیز ترا فریب داد به پروردگار کریم خود (که به دستورش رفتار نکرده نافرمانی نمودی):

1 دلیل و برهان گناهکار مخاطب به **آیه ما غرک بربک الکریم** نادرستترین برهانها است (زیرا اگر بگویند غرنی کرمک یعنی کرم تو مرا مغرور ساخت، درست نیست چون مقتضی کرم کوشش نمودن در اطاعت و سپاسگزاری است نه معصیت و کفران، و اینکه فرموده: ما غرک بربک المنتقم یعنی چه ترا مغرور نمود به پروردگاری که انتقام می‌کشد، برای دانستن اینست که پروردگار کریم را نیابستی نافرمانی نمود، و اگر بگویند: غرنی الشیطان یعنی شیطان مرا مغرور گردانید، باو پاسخ داده میشود:

آیا ما در قرآن کریم نگفتیم از شیطان پیروی ننمائید که او دشمن آشکار شما است، و اگر بگویند: غرنی جهلی یعنی نادانی مرا مغرور کرد، در جواب گفته میشود: مگر پیغمبران را نفرستادیم تا احکام ما را بشما یاد دهند، خلاصه راه عذر بسته است) و فریب خورده‌ای است که عذر او ناپذیرفته‌ترین عذرهای است، بتحقیق برای نادان ماندن خود اصرار نموده است (به این جهت لذت و خوشی دنیای فانی را بر سعادت همیشگی و بهشت جاوید اختیار کرده است).

2 ای انسان، چه چیز ترا بر گناه کردنت دلیر گردانیده، و چه چیز ترا به پروردگارت بغرور آورده، و چه چیز ترا به تباه کردن خویش مأنوس ساخته؟ 3 آیا درد ترا بهبودی یا خواب ترا بیداری نیست؟ آیا بجان خود رحم نمی‌کنی بآنچه بغیر خویش رحم میکنی؟ 4 بسا شخص را در آفتاب دیده

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 711

بر او سایه می‌افکنی، یا کسیرا به دردی گرفتار می‌بینی که درد تن او را می‌سوزاند و از راه مهربانی بر او گریه میکنی، پس چه چیز ترا بدرد (گناهان) خود شکبیا ساخته و بر مصیبت‌های تو انا نموده، و از گریستن بر جان خویش باز داشته و تسلیت داده، در حالیکه جانت نزد تو عزیزتر و ارجمندترین جانها است؟ 5 و چگونه ترس شیخون خشم خدا ترا بیدار نمی‌کند و حال آنکه به نافرمانیهای از او در راههای قهر او افتاده‌ای، پس مداوا کن رنج سستی دل خود را بتصمیم و کوشش (در اطاعت) و خواب غفلت دیده‌ات را به بیداری، و خدا را فرمانبر و بذکر او مأنوس باش، و در حال رو گردانیدن از او رو آوردن او را بخود تصور کن (و از راه اندیشه بنگر) که ترا بعفو و بخشش خود خوانده بفضل و کرمش می‌پوشاند و تو از او رو گردانیده بدیگری توجه کرده‌ای، 6 پس خداوند بلند و برتر و توانا است (و با این حال) چه بسیار کریم است، و تو پست و ناتوانی و چه بسیار بر نافرمانی او دلیری، و حال آنکه تو در پناه پوشش (عفو و بخشش) او اقامت گزیده‌ای، و در فراخی فضل و احسانش می‌گردی، و فضلش را از تو باز نداشته، و پرده (بخشش) خود را از (جلو گناهان) تو ندریده، بلکه در نعمت و بخششی که برای تو پدید آورده یا گناه ترا که پوشانده یا بلائی که از تو دور گردانده یک چشم برهم زدن از لطف او دور نبوده‌ای (با اینکه در نافرمانی او می‌کوشی) پس گمان تو باو چیست اگر (دستور) او را پیروی کنی، 7 و سوگند بخدا اگر این صفت (رو آوردن خدا بتو و دوری نمودن تو از او) در دو شخصی بود که در توانگری مساوی و در توانائی برابر بودند (و یکی از آنها تو بودی که از دیگری که بتو رو آورده بود دوری می‌جستی) از خواهی ناپسند و بدی کردارهایت بر زیان و بدی خود اول کسی بودی که حکم می‌دادی (پس چگونه‌ای در برابر خداوند سبحان که حکم تو بر بدی خود اول کسی بودی که حکم می‌دادی (پس چگونه‌ای در برابر خداوند سبحان که حکم تو بر بدی خود سزاوارتر است). 8 و بحق و درستی می‌گویم (که در واقع) دنیا ترا فریب نداده، بلکه تو بآن فریفته شده‌ای، دنیا برای تو پندها هویدا ساخته و ترا بعدل و برابری آگاه کرده، و به وعده‌هایی که بتو می‌دهد از قبیل رسیدن درد با ندامت و کم شدن توانائیست راستگوتر و وفادارتر است از آنکه با تو دروغ گفته یا ترا بفریبد، و بسا پند دهنده است آنکه تو او را متهم می‌نمایی (از عبرتهای آن پند نمی‌گیری و چون

بر خلاف خواهش نفس تو است بآن اهمیت نمی‌دهی) و بسا خبر راست آنرا که دروغ شماری، 9 و اگر بخواهی دنیا را در شهرهای ویران و خانه‌های خالی بشناسی آنرا از راه اینکه ترا نیکو یاد آورنده و پند دهنده‌ای است می‌یابی مانند یار مهربان بر خود که بخل دارد از اینکه ترا به تباهی رساند (پس از اینرو نباید بگوئی دنیا مرا بفریفت، زیرا اگر دنیا ترا می‌فریفت عبرت‌هایش را از تو پنهان می‌ساخت، و این فرمایش با کلام خداوند متعال «در قرآن کریم س 45 ی 35 و **غر تکم الحیاء الدنیا** یعنی زندگانی دنیا شما را فریب داد» منافات ندارد، زیرا معنی فریب دنیا در واقع فریفته شدن بآن است، لذا می‌فرماید: 10 و خوب سرائی است برای کسیکه بان دل نبسته، و خوب جائی است برای کسیکه آنرا وطن (و محل اقامت همیشگی خویش) قرار نداده است، و نیک‌بختان اهل دنیا فردا (قیامت) کسانی هستند که امروز از دنیا می‌گریزند (و شیفته کالای آن نمی‌شوند).

11 چون زمین سخت بلرزد و با هولها و سختیهای آن قیامت محقق گردد، و بهر دینی اهل آن و بهر معبودی پرستندگان آن و بهر پیشوایی پیروان آن ملحق شوند (در یک جا گرد آیند تا گفتار و کردارشان را واریسی نمایند) آن هنگام انداختن نظری در هوا و آهسته قدم برداشتی در زمین در برابر عدل و داد خدا جزاء داده نشود مگر بر راستی و درستی (در آنروز هر امر بد و نیکی هر چند کوچک باشد هویدا گشته از آن باز پرسى میشود) 12 پس چه بسیار حجت و دلیلی که آنروز باطل و نا درست گردد، و عذرهایی که شخص بآن متوسل شده پذیرفته نشود، پس از کردار خود بخواه آنچه را که بآن عذر ترا پذیرند و حجت تو برقرار شود (طبق دستور خدا و رسول رفتار کن تا از سختیهای رستخیز رهایی یابی) و از آنچه تو برای آن باقی نمی‌مانی (دنیا) بگیر آنرا که برای تو باقی می‌ماند (اطاعت خداوند خدمت بخلق) و برای سفر خود آماده باش، و ببرق نجات و رهایی (از سختیها) نظر افکن (که از کجا زده و به کجا می‌رود) و پالان بر پشت شتران چیست و چالاکی ببند (برای سفر آخرت توشه و مرکب تهیه نما تا در راه نمانده بسختی بر نخوری).

215(1215)- از سخنان آن حضرت علیه السلام است (در وصف خود که از ظلم و ستم و تعدی بر کنار است)

1 : سوگند بخدا اگر شب را بیدار بروی خار سعدان (گیاهی است دارای خار سر تیز) بگذرانم، و (دست و پا و گردن) مرا در غلها بسته بکشند، محبوبتر است نزد من از اینکه خدا و رسول را روز قیامت ملاقات کنم در حالیکه بر بعضی از بندگان ستم کرده چیزی از مال دنیا غصب کرده باشم، و چگونه بکسی ستم نمایم برای نفسی که با شتاب به کهنگی و پوسیدگی باز می‌گردد (زود از جوانی و توانائی به پیری و ناتوانی مبدل می‌گردد) و بودن در زیر خاک بطول می‌انجامد؟! 2 سوگند بخدا (برادرم) عقیل را در بسیاری فقر و پریشانی دیدم که یکمن گندم (از بیت المال) شما را از من درخواست نمود، و کودکانش را از پریشانی دیدم با موهای غبار آلوده و رنگهای

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 715

تیره مانند آنکه رخسارشان با نیل سیاه شده بود، و عقیل برای درخواست خود تأکید کرده سخن را تکرار می‌نمود، و من گفتارش را گوش می‌دادم، و گمان میکرد دین خود را باو فروخته از روش خویش دست برداشته دنبال او می‌روم (هر چه بگوید انجام می‌دهم) 3 پس آهن پاره‌ای برای او سرخ کرده نزدیک تنش بردم تا عبرت گیرد، و از درد آن ناله و شیون کرد مانند ناله بیمار، و نزدیک بود از اثر آن بسوزد، 4 باو گفتم: ای عقیل مادران در سوگ تو بگریند، آیا از آهن پاره‌ای که آدمی آنرا برای بازی خود سرخ کرده ناله میکنی، و مرا بسوی آتشی که خداوند قهار آنرا برای خشم افروخته می‌کشانی؟ آیا تو از این رنج (اندک) می‌نالی و من از آتش دوزخ ننالم؟! 5 و شگفترا از سرگذشت عقیل آنست که شخصی (اشعث ابن قیس که مردی منافق و دو رو و دشمن امام علیه السلام بود و آن حضرت هم او را دشمن می‌داشت) در شب نزد ما آمد با ارمغانی در ظرف سر بسته و حلویایی که آنرا دشمن داشته بآن بد بین بودم بطوریکه گویا با آب دهن یا قی مار خمیر شده بود، باو گفتم: آیا این هدیه است یا زکاء یا صدقه که زکاء و صدقه بر ما اهل بیت حرام است، گفت: صدقه و زکاء نیست، بلکه هدیه است، پس (چون از آوردن این هدیه منظورش باطلی و در واقع رشوه بود) گفتم: مادرت در سوگ تو بگرید، آیا از راه دین خدا آمده‌ای مرا بفریبی، آیا درک نکرده نمی‌فهمی (که از این راه می‌خواهی مرا بفریبی) یا

دیوانه‌ای یا بیهوده سخن می‌گوئی؟ 6 سوگند بخدا اگر هفت اقلیم را با هر چه در زیر آسمانهای آنها است بمن دهند برای اینکه خدا را در باره مورچه‌ای که پوست جوی از آن بر بایم نافرمانی نمی‌کنم، و بتحقیق دنیای شما نزد من پست‌تر و خوارتر است از برگی که در دهن ملخی باشد که آنرا می‌جوید، 7 چه کار است علی را با نعمتی که از دست می‌رود، و خوشی که بر جا نمی‌ماند، بخدا پناه می‌بریم از خواب عقل (و بی‌خبر ماندن او از درک مفاسد و تباهکاری‌های دنیا) و از زشتی لغزش (و گمراهی) و (در جمیع حالات) تنها از او یاری می‌جوییم.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 716

(1225)

216 (1216)- از دعاهای آن حضرت علیه السلام است (برای درخواست بی‌نیازی و گرفتار نشدن بفقر)

1 : بار خدایا آبروی مرا به توانگری نگاه‌دار، و شخصیت مرا به تنگدستی از بین مبر که از روزی خواران تو روزی خواهم، و از آفریده‌های بد کردار تو مهربانی جویم، و به ستایش کسیکه بمن ببخشد وادار گردم، و به بدگوئی کسیکه بمن چیزی ندهد گرفتار گردم (این دو صفت نکوهیده و از گناهان بزرگ بشمار می‌رود، زیرا ستودن بخشنده رو آوردن بغير خدا و شریک قرار دادن برای او است، و چه بسیار بخشنده‌هایی که از بدهای روزگارند، و اما بد گوئی از آنکه چیزی نداده جائز نیست، زیرا ممکن است از نیکان بوده و برای نبخشیدنش عذری داشته باشد) 2 و تو پس از همه این گفتار صاحب اختیاری که ببخشائی یا نبخشایی، زیرا اختیار و توانائی بر هر چیز بدست تو است.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 718

(1226)

217 (1217)- از خطبه‌های آن حضرت علیه السلام است (در مذمت دنیا و بیان حال مردگان)

1 : دنیا سرائی است (اهل) آنرا غم و اندوه فرا گرفته، و بمکر و دغا شهرت یافته (بیوفائی آن به بینایان پوشیده نیست) همواره بر یک حال باقی نمی ماند (زندگی آن به مرگ و توانگری به درویشی و خویش به گرفتاری و تندرستی به بیماری و توانائی بنا توانی و ارجمندی به خواری مبدل می گردد) و آمده های در آن (از دردها و رنجهای آن از قبیل سوختن و غرق شدن و زیر آوار رفتن و گرفتار انواع بیماریها گشتن) سالم نمانند، حالات آن گوناگون و نوبتهایش در تغییر است (گاهی نعمت دادگاه زحمت رساند) خوشی در آن (پیروی از خواهشهای نفس) نکوهیده شده است، و آسودگی در آن یافت نمی شود، 2 و اهلش در آن هدفهای تیر بلاء هستند که دنیا تیرهای خود را بجانب ایشان می افکند (هر یک را به دردی مبتلی می سازد) و به مرگ نابودشان می نماید.

3 بندگان خدا، بدانید شما و آنچه در آن هستید از (کالاها و ساختمانها و آرایشهای) این دنیا در راه آنان می باشید که پیش از شما گذشته اند، عمرهاشان از شما درازتر و شهرهاشان آبادتر و اثرهاشان مهمتر بود، 4 صداهاشان خاموش شده (سخن نمی گویند) و بادهاشان خوابیده (کبر و نخوتشان از بین رفته) و اندامشان پوسیده، و شهرهاشان خالی مانده، و آثارشان ناپدید گشته، 5 قصرهای افراشته و ساختمانهای استوار و

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 719

بالشهای گسترده را به سنگهای محکم و قبرهای چسبیده به لحد تبدیل نمودند، آن قبرهایی که جلو خوان آنها ویران شده، و ساختمان آنها با خاک استوار گشته، آن قبرها بهم نزدیک است، ولی ساکن آنها غریب و تنها است (با نزدیکی قبر هر یک بقبر دیگری همدیگر را ملاقات نمی کنند) 6 ما بین اهل محله ای ساکن هستند که ترسان و هراسانند (چون با هم الفت ندارند) و در بین گروهی بظاهر راحتند که گرفتاری می باشند (شغلی ندارند ولی در حقیقت به زحمات بیشمار مبتلی هستند) به وطنها (اقامتگاه همیشگی شان) انس نمی گیرند، و با هم آمیزش ندارند چون آمیزش همسایگان با اینکه نزدیک و همسایه هستند، و چگونه بینشان دید و باز دید باشد و حال آنکه پوسیدگی با سینه خود آنها را خورد کرده و سنگ و خاک آنان را خورده (نابود نموده) است؟! 7 و تصور کنید که شما رفته اید جائیکه ایشان رفته اند و آن خوابگاه (قبر) شما را گرو گرفته، و آن امانتگاه شما را در آغوش دارد، پس (ای فریفتگان

بدنیا) چگونه خواهد بود حال شما اگر کارهای شما (قبر و عالم برزخ) پایان رسد، و مردگان را از قبرها (برای رسیدگی بحساب) بیرون آورند؟ (در قرآن کریم س 10 ی 30 است: **هنالک تبلوا کل نفس ما أسلفت و ردوا إلى الله مولا هم الحق، و ضل عنهم ما كانوا یفترون یعنی**) در آن هنگام هر نفسی بآنچه که پیش فرستاده (عملی که انجام داده) است آزمایش میشود (سود و زیان آنرا می بینید) و بسوی خدا که مالک بحق و راستی ایشان است باز گردیده میشوند، و بکار آنها نیاید آنچه را که افتراء می بستند (بتها را شریک خدا دانسته به شفاعتشان چشم داشتند).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 720

(1227)

218 (1218)- از دعاهای آن حضرت علیه السلام است (در ستایش پروردگار و در خواست عفو و بخشش)

1 : بار خدایا تو با دوستانت از همه دوستان بیشتر دوستی، و برای اصلاح کار آنان که بتو توکل می نمایند از آنها حاضرتری (چون بهر چیز توانائی، بمحض اراده هر کار را انجام می دهی) نهانیهایشان را دیده بر اندیشه هاشان آگاهی، و اندازه بینائی و عقولشان را میدانی، پس رازهاشان نزد تو آشکار، و دلهاشان بسوی تو نگران است، 2 اگر تنهائی آنان را به وحشت اندازد ذکر تو آنها را مأنوس می سازد، و اگر اندوهها بایشان چیره گردد به پناه جستن از تو توسل می جویند، چون می دانند سر رشته کارها بدست (قدرت و توانائی) تو و منشأ آنها قضاء و قدر تو است.

3 بار خدایا اگر ندانم چه بخواهم و از درخواست خود سرگردان بمانم مرا بآنچه صلاح من

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 721

در آنست راهنمائی فرما، و دلم را بآنچه خیر و نیکوئی من در آن است متوجه گردان که اگر مرا راهنمائی از هدایت و راهنماییهای تو ناسزاوار و از حاجت روا ساختنهای تو غریب و شگفت نیست (زیرا تو راهنما و روا سازنده حاجتها هستی).

4 بار خدایا با من از روی عفو و بخشش خود رفتار کن نه بعدل و دادگریت (زیرا معامله با عدل موجب مواخذه و گرفتاری است).

(1228)

219 (1219)- از سخنان آن حضرت علیه السلام است (در باره عمر که از راه توریه فرموده

یعنی در ظاهر می‌نماید که او را ستوده، ولی باطنا توبیخ و سرزنش نموده، و از اینرو این سخن با آنچه در خطبه سوم فرموده منافات ندارد):

1 خدا شهرهای فلان (عمر ابن خطاب) را برکت دهد و نگاه‌دار که (باعتماد گروهی) کجی را راست نمود (گمراهان را براه آورد) و بیماری را معالجه کرد (مردم شهرهایی را بدین اسلام گرواند) و سنت را بر پا داشت (احکام پیغمبر را اجراء نمود) و تباهکاری را پشت سر انداخت (در زمان او فتنه‌ای رو نداد) 2 پاک جامه و کم عیب از دنیا رفت (مانند عثمان خود را به پلیدیها نیالود)

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 722

نیکوئی خلافت را دریافت و از شر آن پیشی گرفت (تا بود امر خلافت منظم بوده اختلالی در آن راه نیافت) طاعت خدا را بجا آورده از نافرمانی او پرهیز کرده حقش را اداء نمود (و لیکن) 3 از دنیا رفت در حالیکه مردم را در راههای گوناگون انداخت (بطوریکه) گمراه در آنها راه نمی‌یابد، و راه یافته بر یقین و باور نمی‌ماند.

(1229)

220 (1220)- از سخنان آن حضرت علیه السلام است در چگونگی بیعت مردم با آن بزرگوار

، و پیش از این (در سخن پنجاه و سوم و صد و سی و هفتم) مانند آن الفاظ دیگر گذشت:

(برای بیعت با من) 1 دستم را گشودید و من بهم نهادم، و آنرا کشیدید و من باز داشتم، پس از آن بر من ازدحام نمودید چون ازدحام شتران تشنه هنگامیکه به آبشخورهاشان وارد میشوند، 2 تا اینکه بند کفش (از پاها) گسیخت، و عباء (از دوش) افتاد، و ناتوان زیر پا ماند، و شادی

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 723

مردم بر اثر بیعتشان با من بجائی رسید که بچه‌ها خوشنود گشتند، و پیر ناتوان و بیمار گرفتار سختی و رنج و دختر نار پستان بی نقاب برای دیدار آن آمدند (پس نباید با چنین بیعتی که از روی کمال میل و رغبت انجام گرفته بطوریکه از بسیاری شادی همه از خود بی خود شدند مخالفت نموده پیروی بیعت کنندگان نکرده یا آنرا نقض نمایند).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 724

(1230)

221 (1221)- از خطبه‌های آن حضرت علیه السلام است (در پرهیزکاری و مرگ و فریفته نشدن بدنیا)

[قسمت اول خطبه]:

1 پرهیزکاری و ترس از خدا کلید هدایت و رستگاری (دنیا و آخرت) و اندوخته برای

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 725

روز قیامت و سبب آزادی از هر بندگی (شهوته‌ها و خواهشهای نفس) و رهائی از هر تباهی است، با تقوی حاجت درخواست کننده روا می‌گردد، و گریزان (از عذاب و سختی) رهائی می‌یابد، و عطاءها و بخششهای بسیار (از جانب حق تعالی) دریافت میشود، 2 پس کار کنید (برای سفر آخرت توشه بردارید) در این حالیکه عمل بالا می‌رود (قبول می‌گردد) و توبه و بازگشت (از گناه) سود می‌بخشد، و دعاء شنیده میشود (در خواست می‌پذیرند) و زمان آرامش است (اضطراب و نگرانی مرگ در بین نیست) و قلمها (ی نویسنده‌گان اعمال نیک و بد) بکار است (نه مانند بعد از مردن از نوشتن باز مانند) 3

و عبادات و طاعات بشتایید در برابر عمری که (از جوانی به پیری و از توانائی به ناتوانی) تغییر می‌پذیرد، یا بیماری و دردی که (از کار) باز دارد، یا مرگی که (زندگانی را) برباید، زیرا مرگ لذت و خوشیهای شما را نابود ساخته خواهش‌هاتان را از بین می‌برد، و اندیشه‌هاتان را دور می‌سازد، ملاقات کننده ایست که او را دوست نمی‌دارند، و مبارزی است که (هر چند دلیر و توانا باشی) شکست نمی‌خورد، و کینه جوئی است که بازخواست نمی‌شود، 4 دامهای آن شما را گرفته، و اندوهها و تباهی‌های شما را احاطه نموده، و پیکانها (ی تیرها) یش شما را آماج قرار داده، و غلبه و توانائی آن در بین شما با اهمیت است، و ستمش بر شما پی در پی می‌رسد، و کم ممکن است ضرب شمشیرش از شما خطاء برود، پس نزدیک است تاریکی سایه‌هایش و زبانه کشیدن دردهایش و تیرگی بیهوشیهای سختیهایش و درد جان گرفتنش و تاری پوشاندنش و بد مزگی چشیدنش شما را در یابد، و (چون مرگ خواهی نخواهی هر کس را در خواهد یافت) 5 مانند آنست که ناگهان نزد شما آمده و راز گویان شما را خاموش ساخته، و مشاورینتان را متفرق نموده، و آثار و نشانه‌هاتان را نابود، و شهرهاتان را بی صاحب کرده، و وراثتان را بر انگیخته که ارثتان را قسمت کنند بین خویشاوند خاصی که (در آن هنگام بتو) سود نداشته، و خویشاوند اندوهگینی که جلو (مرگ را از تو) نگرفته، و بین خرسند شنونده‌ای که (از مرگ تو) اندوهناک نگشته، 6 پس بر شما باد سعی و کوشش (بطاعت و بندگی) و آماده بودن و توشه برداشتن (برای سفر آخرت) در جای توشه گرفتن،

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 726

و زندگی دنیا شما را فریب ندهد چنانکه پیشینیان شما را که گذشتند و رفتند فریب داد، آنان که شیر آنرا دوشیدند (بهره بسیار بردند) و فریب آنرا خوردند (لذت و خوشی آنان را از حساب و واری روز رستخیز غافل نمود) و شماره آنرا از بین بردند (روزهایش را به بیخبری بسر رساندند) و تازه آنرا کهنه کردند (جوانی را به پیری رساندند) 7 خانه‌هاشان گورها و دارائیشان میراث دیگران گردید، هر که بر سر گورشان آید نمی‌شناسند، و بکسیکه برایشان بگرید اهمیت نمی‌دهند، و بکسیکه آنها را بخواند پاسخ نمی‌دهند، 8 پس از دنیا بپرهیزید که بسیار مکر کننده و فریب دهنده و بازی دهنده است،

بخشنده‌ای است پس گیرنده، و پوشاننده‌ای است کننده (اگر چند روزی بکسی رو آورده کالایی باو ارزانی دارد بزودی باو پشت کرده از او پس می‌گیرد) آسایش آن همیشگی نیست، و رنج آن بسر نمی‌رسد، و بلاء و درد آن آرام نمی‌گیرد (پس خردمند به چنین دنیایی دل نبسته تا ممکن است رضاء و خوشنودی خدا و رسول را بدست می‌آورد).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 727

قسمتی [دوم] از این خطبه است در وصف پارسایان

9 : پارسایان گروهی هستند (در ظاهر) از اهل دنیا که (در باطن) اهل آن نیستند، پس در دنیا می‌باشند مانند کسیکه اهل آن نیست (چون دل بر آن نبسته آنرا سرای عاریت پنداشته‌اند) عمل آنها در آن به آن چیزی است که (بعد از مرگ) می‌بینند، و بدفع عذاب که از آن می‌ترسند می‌شتابند (اگر چه با اهل دنیا همنشینند ولی در حقیقت) بدنهایشان بین اهل آخرت در گردش است (سر و کارشان با آنها است) اهل دنیا را می‌بینند که به مرگ جسدشان اهمیت می‌دهند، و ایشان به مرگ دل‌های زنده خود بیشتر اهمیت می‌دهند (می‌بینند مردم دل باقی را رها کرده بتن فانی چسبیده‌اند ولی اندیشه آنان اینست که چاره مرگ دل چه بوده و چه باید بکنند).

(1231)

222 (1222) - از خطبه‌های آن حضرت علیه السلام است (در مدح حضرت رسول صلی الله علیه و آله)

که آنرا در ذی قار (موضعی نزدیک بصره) هنگام رفتن بصره فرموده، و واقدی آنرا در کتاب

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 728

جمل نقل کرده است:

1 پیغمبر اکرم آنچه را که مأمور شده بود بیان فرموده، پیغامهای (احکام) پروردگارش را (بمردم) رسانید، 2 پس خداوند بوسیله او از هم گسیخته را منظم گردانیده، پراکنده را گرد آورد، و بین

خویشاوندان پس از دشمنی افروخته در سینه‌ها و کینه‌های آتش زنده دلها آمیزش و یگانگی برقرار فرمود.

(1232)

223 (1223)- از سخنان آن حضرت علیه السلام است بعبد الله ابن زمعه

یکی از اصحابش هنگامیکه در زمان خلافت آن حضرت نزد آن بزرگوار آمده مالی (از بیت المال) از او درخواست نمود، امام علیه السلام فرمود:

1 این مال نه از آن من است نه از آن تو، بلکه غنیمت مسلمانان (که بر اثر غلبه و تسلط بر کفار در کارزار بدست آورده‌اند) و اندوخته شمشیرهای ایشان است، پس اگر با آنها در کارزارشان شریک بوده‌ای ترا هم مانند آنان نصیب و بهره می‌باشد و اگر نه (ترا بهره‌ای نیست، زیرا)

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 729

چیده دستهای آنها برای دهنهای دیگران نمی‌باشد

(1233).

224 (1224)- از سخنان آن حضرت علیه السلام است (در اینکه زبان به خودی خود گویا نیست، بلکه ابزار گویایی است

و وصف مردم زمان خود و آیندگان. روزی امیر المؤمنین علیه السلام به خواهر زاده خویش جعدۀ ابن هبیره مخزومی فرمود برای مردم خطبه بخواند، جعدۀ چون بمنبر رفت نتوانست سخن بگوید، پس حضرت برخاسته بمنبر رفت و خطبه مفصله‌ای بیان فرمود که جمله‌ای از آن اینست):

1 آگاه باشید زبان پاره‌ای از انسان است که گفتار با آن همراهی نکند هرگاه شخص ناتوان باشد

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 730

(گویا نگردد، یعنی چون کسی را توانائی سخن گفتن نباشد گفتار بر زبان او نیاید، مانند سائر اعضاء چنانکه شخص تا توانائی راه رفتن نداشته باشد پا به خودی خود راه نمی‌رود) و گفتار زبان را مهلت ندهد هر گاه شخص توانا باشد، 2 و ما (خاندان رسالت) امیران سخن هستیم (سخن در فرمان ما است) و ریشه‌های آن در ما فرو رفته و شاخه‌هایش بر ما گسترده شده (هر مطلبی را می‌توانیم در موقع مقتضی با منتهی درجه فصاحت و بلاغت و جامعیت بیان کنیم).

3 و خدا شما را بیامرزد، و بدانید شما در زمانی زندگی می‌کنید که در آن گویای بحق اندک و زبان از راستگویی کند و حق جو خوار است، 4 مردم بر نافرمانی (خدا و رسول) آماده شده‌اند، و بر مماشات و سازگاری با هم (برای پیروی از خواهشهای نفس) یار شده همراه گشته‌اند، جوانشان بد خو، و پیرشان گناهکار، و داناشان دو رو، و سخنرانشان چاپلوس است، کوچکشان به بزرگشان احترام نمی‌نهد، و توانگرشان از بینواشان دستگیری نمی‌نماید.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 731

(1234)

225 (1225) - از سخنان آن حضرت علیه السلام است

ذعلب یمانی از احمد بن قتیبه از عبد الله بن یزید از مالک ابن دحیه روایت کرده که او گفت: ما نزد امیر المؤمنین علیه السلام بودیم که سخن از اختلاف مردم (نیکی و بدی اندام و اخلاق و رفتارشان) پیش آمد، آن بزرگوار فرمود:

1 مبدأ طینتها و سرشته‌هایشان بین آنها جدائی انداخته (سبب اختلاف آنان گوناگون بودن عناصر بوده که از آنها بوجود آمده و آفریده شده‌اند) و این برای آنست که ایشان قطعه و تکه‌ای بودند از زمین شود و شیرین و خاک درشت و نرم (خلاصه گوناگون بودنشان بر اثر نطفه‌های ترکیب شده است از غذاهایی که در جاهای مختلف روییده) پس ایشان باندازه نزدیک بودن زمینشان (جای روییدن غذایی که نطفه آنها از آن ترکیب شده) با هم نزدیک (و همخو) هستند، و بقدر اختلاف و جدائی آن زمین (در اوصاف) با هم فرق دارند، 2 پس بنا بر این گاهی میشود که) نیکو منظر کم عقل، و بلند قد کوتاه همت و نیکو

کردار زشت رو و کوتاه قامت دور اندیش و نیکو طبیعت خصلت بد بر خود بسته، و حیران و سر گشته دل پراکنده و پریشان عقل و خوش زبان تیز دل (دانا و بینا) است.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 732

(1235)

226 (1226)- از سخنان آن حضرت علیه السلام است که آنرا هنگام غسل دادن و کفن کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود

1 : پدر و مادرم به فدای تو باد ای رسول خدا همانا به مرگ تو بریده شد چیزیکه با مرگ دیگران (پیغمبران) بریده نگردید از نبوت و احکام الهی و اخبار آسمانی (زیرا بعد از هر پیغمبری به پیغمبر پس از او وحی نازل می شد، ولی چون تو خاتم پیغمبرانی بعد از وفات تو بکسی وحی نازل نمی شود، و در مصیبت خود) خصوصیت داشته و یگانه هستی بطوریکه از دیگر مصیبتها تسلیت دهنده می باشی (چون مصیبت تو از هر مصیبتی بزرگتر است) و (بر اثر رحلت خود از دنیا) عمومیت داری بطوریکه مردم در (ماتم) تو یکسانند (هیچکس در این مصیبت بی اندوه نیست) 2 و اگر امر به شکیبایی و نهی از ناله و فریاد و فغان نفرموده بودی هر آینه (در فراق تو) سر چشمه های اشک چشم را (با گریه بسیار) خشک می کردیم، و درد و غم پیوسته و حزن و اندوه همیشه باقی بود، و خشک شدن اشک چشم و دائمی بودن حزن و اندوه در مصیبت تو کم است ولی مرگ چیزی است که بر طرف نمودن آن ممکن نبوده دفع آن غیر مقدور است، 3 پدر و مادرم به فدای تو باد، ما را از نزد پروردگارت بیاد آورده در خاطر خویش نگاهدار (ما را فراموش نکرده

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 733

آمرزش گناهانمان را از حق تعالی بخواه).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 734

(1185)

227 (1227) - از خطبه‌های آن حضرت علیه السلام است (در باره بعضی از صفات خداوند متعال و مدح حضرت رسول صلی الله علیه و آله)

: [قسمت اول خطبه]

1 سپاس خداوندی را سزا است که حواس و مشاعر (کنه ذات و حقیقت) او را در نمی‌یابد، و مکانها او را فرا نمی‌گیرد، و دیده‌ها او را نمی‌بیند، و پرده‌ها او را نمی‌پوشاند (زیرا درک شدن و فرا گرفته شدن و دیده شدن و پوشیده شدن از لوازم جسم است) 2 و بوسیله حدوث و پدیدار شدن آفریدگانش بر قدم و همیشگی و وجود و هستی خود راهنما است (زیرا مخلوق حادث به قدیمی که او را آفریده باشد نیاز دارد و نمی‌شود او حادث بوده یا قادر و توانا نباشد چون در این صورت خالقیت را نشاید) و مانند بودن مخلوق بیکدیگر دلیل است بر اینکه ماندی برای او نیست (زیرا مانند داشتن مستلزم امکان است که در واجب راه ندارد، و بیان این مطلب در شرح خطبه صد و پنجاه و دوم گذشت) 3 خداوندی که وفا کننده است وعده خود را، و برتر است از اینکه بر بندگانش ستم روا دارد، و در باره آفریدگانش بعدل رفتار می‌نماید، و حکم خود را بر ایشان از روی راستی و درستی اجراء فرموده است (آنان را بر وفق حکمت و مصلحت آفریده و احکام تکوینیه و تکلیفیه را از روی عدل و درستی بر آنها تعیین نموده) 4 و بحدوث و نو پیدا شدن اشیاء بر قدم خود و به ناتوانی که نشان آنها قرار داده بر توانائی خویش و بنا بود شدن که از روی ناچاری آنها نگران آن هستند بر همیشگی خود (از عقول) استشهاد نموده و گواهی خواسته (تا حکم کنند که هر حادثی را آفریننده است و هر ناتوان و نابود شدنی ناقص است و خداوند از حدوث و نقص مبری است) 5 یکی است نه از روی عدد و شماره

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 735

(واحد عددی نیست که متصف به صفت قلت و مبدا و جزء کثیر باشد، بلکه واحد حقیقی است که کثرت نداشته و دومی برای او فرض نمی‌شود) و همیشه بوده و هست نه بحساب مدت و زمان (زیرا او آفریننده زمان است) و قائم و برقرار است نه بوسیله ستونها و پشتیبانها (و چیزیکه نگاهش دارد، زیرا همه اشیاء مستند باو است) و فهمها او را دریابد نه از راه درک کردن (بحواس، زیرا او منزه است از آنکه در اندیشه گنجد) و دیده شده‌ها (یا دیده‌ها) بوجود و هستی او گواهی می‌دهند نه از روی حاضر

شدن با هم (زیرا محدود نیست که در جایی حاضر و در جای دیگر نباشد یا چشم سر او را ببیند) 6 اندیشه‌ها باو احاطه ننموده (بکنه ذات و حقیقتش پی نبرده‌اند) بلکه بوسیله اندیشه‌ها به اندیشه‌ها آشکار گشته (عقل از راه اندیشه باو راه برده و کنه ذاتش را در نیافته، زیرا جسم نیست تا اندیشه باو احاطه نماید) و بسبب اندیشه‌ها امتناع نموده از (احاطه) اندیشه‌ها (باو، زیرا اندیشه ممکن بواجب الوجود راه ندارد که باو احاطه نماید) و اندیشه‌ها را نزد اندیشه‌ها به محاکمه آورده (اندیشه را در این باب حکم ساخت تا حکم کند که بخالق می‌تواند احاطه نماید، و او را در اندیشه در آورد، چنانکه ممکنات را در می‌آورد؟ اندیشه به زبان گوید خداوند منزّه است از اینکه در اندیشه آید) 7 بزرگی او طوری نیست که نهایات باو برسد و او را بزرگ جلوه دهند در حالیکه دارای جسم باشد، و عظمت او قسمی نیست که غایات باو خاتمه یابد و او را عظیم نشان دهند در حالیکه دارای جسد باشد (خلاصه بزرگی خداوند متعال مانند بزرگی اجسام نیست که نهایات و اطراف داشته و بسیار بزرگ و دراز و فراخ باشد) بلکه شأن و سلطنت و پادشاهی او بزرگ است.

8 و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده برگزیده و درست کردار پسندیده او است، خداوند بر او و بر آل او درود فرستد (بجهت هدایت و راهنمایی مردم) 9 او را با برهانهای واجب و لازم (که مردم باید آنها را قبول داشته باشند چون در مقام حجت کافی است) و با پیروزمندی هویدا و راه روشن آشکار فرستاد، پس آن حضرت هم پیغام خداوند را رسانید در حالیکه با آن حق و باطل را از هم جدا کرد، و مردم را براه راست برد در حالیکه بآن راه نماینده بود، و عملهای دلالت کننده براه راست و نشانهای روشن را بر پا نمود (تا کسی باطل را با حق و گمراهی را با رستگاری

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 736

اشتباه نکند) و ریسمانهای اسلام را محکم و دستگیره‌های ایمان و یقین را استوار گردانید (تا هر که بآن ریسمانها و دستگیره‌ها چنگ زند از گمراهی و بد بختی رهائی یابد و دیگری بر او مسلط نشود).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 738

قسمتی [دوم] از این خطبه است در وصف شگفتی آفرینش دسته‌های از حیوانات (مانند مورچه و ملخ و غیر آنها)

10: و اگر مردم در عظمت توانائی و بزرگی نعمت و بخشش خداوند متعال فکر و اندیشه کنند (از گمراهی) براه (راست) باز می‌گردند، و از مشقت و سختی آتش سوزان (قیامت) می‌ترسند (بر خلاف دستور خدا و رسول رفتار نمی‌نمایند) و لیکن دلها بیمار و بینائیها معیوب است! (به این جهت از راه حق پابیرون نهاده در آثار قدرت و توانائی پروردگار اندیشه نکرده از نعمتهای او سپاسگزار نیستند) 11 آیا نگاه نمی‌کنند حیوان کوچکی را که آفریده چگونه آفرینشش را استوار و بهم پیوند کردنش را محکم گردانیده، و (با همه کوچکی) برای آن گوش و چشم پدید آورده و استخوان و پوست به تناسب آراسته؟

12 نگاه کنید به مورچه با کوچکی جثه و نازکی اندامش که بنگاه با گوشه چشم دیده نمی‌شود و به اندیشه درک نمی‌گردد، چگونه مسیر خود را می‌پیماید، و برای بدست آوردن روزیش می‌شتابد، دانه را به لانه‌اش انتقال می‌دهد و آنرا در انبارش (برای روز سختی) آماده می‌گذارد، در تابستان برای زمستان و هنگام آمدن (روزهای گرم) برای وقت باز گشتن (روزهای سرد) دانه‌ها را گرد می‌آورد، 13 خداوند ضامن روزیش بوده، مناسب حال راه روزیش را گشاده، پروردگار بسیار نعمت و بخشش دهنده از آن غافل نیست، و خداوند جزاء دهنده آنرا محروم و بی‌بهره نمی‌گرداند و اگر چه در سنگ خشک (که چیزی از آن نمی‌روید) و سنگ سخت (که از جائی بجائی حرکت داده نمی‌شود) باشد، 14 و اگر در مواضع خوردن و در بالا و پائین و آنچه در درون مورچه است از اطراف اضلاع شکمش و آنچه در سر آنست از چشم و گوش، اندیشه کنی از (تدبیر و حکمت خداوند در) آفرینش آن به شگفت آمده از وصف آن برج در آئی، 15 پس بلند و برتر از آن است (که در اندیشه در آید) خدائی که مورچه را بروی دست و پایش بر قرار داشت و آنرا بر روی ستونها و اعضائش بنا کرد، در حالیکه در آفرینش آن آفریننده‌ای شرکت نداشته و توانائی او را یاری نکرده است. 16 و اگر راههای اندیشه خود را بییمائی تا به انتهای آن بررسی (از هر گونه فکر و اندیشه

بکار بری) دلیل و برهان ترا راه ننماید مگر باینکه آفریننده مورچه همان آفریننده درخت خرما است، بجهت دقتی که برای امتیاز هر چیز (از یکدیگر) بکار برده شده، و اهمیت گوناگون بودن هر جاننداری (خلاصه چون تفصیل آفرینش هر یک از موجودات دقیق است و سبب اختلاف اشکال آنها مشکل می‌باشد و در هر یک حکمتهای باریکی نهفته است، مور و پیل، کوه کاه، خرد و بزرگ، در صحراء و در دریا ناچار همه را آفریننده حکیمی به مقتضای حکمت بآن تفصیل و اختلاف آفریده و تخصیص داده و در نیازمندی آنها بخالق متعال تفاوتی نیست، لذا می‌فرماید: 17 بزرگ و خرد و سنگین و سبک و توانا و ناتوان در مخلوقاتش نیست مگر آنکه (نسبت به قدرت کامله او) یکسان است (پس مپندار که این مشکل است چون کوچک است و آن دیگری آسان چون بزرگ می‌باشد) و همچنین (در برابر قدرت و توانائی او ایجاد هر یک از) آسمان و هواء و بادها و آب یکسان است. 18 پس به خورشید و ماه و گیاه و درخت و آب و سنگ و گردش شب و روز و روان بودن این دریاها و بسیاری این کوهها و درازی قلهها و گوناگون بودن لغتها و زبانها نگاه کنید (در شگفتی آفرینش هر یک از این مخلوقات تأمل و اندیشه نموده ببینید چه حکمتهای باریک در آنها نهفته است که همه آنها دلیل بر وجود و هستی صانع می‌باشد) پس وای بر کسیکه ایجاد کننده را انکار کرده بنظم آورنده را باور ندارد، 19 گمان دارند که ایشان مانند گیاه (خودرو در بیابانها و کوهها) می‌باشند که برای ایشان برزگر و تخم پاشندهای نیست، و صورتهای گوناگونشان را آفرینندهای نمی‌باشد، و در آنچه ادعاء می‌کردند به حجت و دلیلی وابسته نبودند، و در آنچه حفظ کرده و باور نمودند تحقیق و یقینی نداشتند (بلکه ادعای ایشان فقط از روی خود پسندی و گمان است) و آیا ساختمانی هست که آنرا بناء کنندهای نبوده یا جنایت و گناهی که آنرا جنایت کنندهای نباشد؟ (نیازمندی فعل بفاعل ضروری و آشکار و انکار آن باطل و نادرست و منکرش نادان و گمراه است).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 740

[قسمت سوم خطبه]

20 و اگر می‌خواهی (مانند مورچه) در باره ملخ بگو (و در شگفتی آفرینش آن تأمل و اندیشه کن) که خداوند سبحان برای آن دو چشم سرخ آفریده، و دو حدقه (مانند ماه) تابان بر افروخته، و گوش پنهان (از نظر) برایش قرار داده، و دهن مناسب برایش گشوده، و برای آن حس توانا

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 741

(که راه معاش و سود و زیان خود را می‌یابد) قرار داده و دو دندان که بوسیله آن (گیاه را) چیده و جدا میکند، و (دو پا مانند) دو داس که بآن می‌درود، برزگران برای زراعتشان از آن می‌ترسند و دفع آنرا نمی‌توانند اگر چه با هم اتفاق نموده گرد آیند تا اینکه در پرواز خود بکشت زار آمده و از آن خواهش‌هایش را انجام دهد در حالیکه همه جثه و تن آن باندازه یک انگشت باریک نیست، 21 پس منزّه (از ادراک) است خداوندی که هر که در آسمانها و زمین است (فرشتگان و خداپرستان) او را باختر و اضطراب (در خوشی و سختی) سجده میکنند، و رخسار و چهره بخاک می‌مالند (اظهار خضوع و فروتنی می‌نمایند) و اطاعت کرده فرمان او می‌برند از روی بی‌اختیاری و ناتوانی، مهارشان را بدست او دهند از روی ترس و بیم، 22 پرنده‌گان در اختیار امر و فرمان او می‌باشند، شماره پرها و نفس کشیدن آنها را میداند، و دست و پای آنها را در آب و خشکی استوار گردانیده (بعضی را ساکن دریا و برخی را در بیابان قرار داده) است، و روزیشان را تعیین فرموده، و بر اصناف آنها احاطه دارد، این کلاغ است و این عقاب است و این کبوتر است و این شتر مرغ است، هر مرغی را به نامش خوانده (بر وفق حکمت و مصلحت آفریده) و روزیش را ضامن گشته، 23 و ابر سنگین (باران دار) را پدید آورد و بارانش را ریزان ساخته، و نصیب و بهره هر جایی را از آن تعیین نمود، زمین را بعد از خشکی آب داد و بعد از خشکسالی از آن گیاه رویانید.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 743

(1186)

228 (1228) - از خطبه‌های آن حضرت علیه السلام است در توحید

و این خطبه از اصول و قواعد علم (خداشناسی) چیزی را گرد آورده که خطبه‌های دیگر آنرا گرد نیاورده:

1 یکتا نمی‌داند او را کسیکه کیفیت و چگونگی (صفات زائده بر ذات) برای او تعیین نماید، و به حقیقت او نرسیده (او را نشناخته) کسیکه برای او مثل و مانند (شریک) قرار دهد، و قصد او نکرده کسیکه او را (بچیزی) تشبیه کند، و او را نطلییده کسیکه با او اشاره کرده و او را در وهم در آورد (زیرا مشار الیه به اشاره حسیه و یا عقلیه محدود است و محدودیت از لوازم جسم است، و باین موضوع در شرح خطبه یکم اشاره شد) 2 آنچه بذات خود شناخته گردد (حقیقت و کنه او را بشناسند) مصنوع و آفریده شده است (و خداوند مصنوع نیست، زیرا مصنوع محتاج بصران است و نیازمندی از لوازم امکان است نه واجب، پس از اینرو حق تعالی بذاته شناخته نمی‌شود، بلکه بآیات و آثار می‌شناسندش) و هر قائم بغیر خود معلول است (زیرا قائم بغیر محتاج محل است و هر محتاجی ممکن است و هر ممکنی معلول، پس از این جهت شایسته نیست واجب قائم بغیر باشد، بلکه همه چیز باو قائم است) 3 کننده (کارها) است بدون بکار بردن آلت و اسباب (زیرا احتیاج بأدوات و اسباب از صفات امکان است) تعیین کننده (ارزاق و آجال و مانند آنها) است بدون بکار بردن فکر و اندیشه (زیرا خداوند منزه است از نیازمندی به اندیشه) بی‌نیاز است نه با بهره بردن از دیگری (بی‌نیازی اغنیاء بوسیله بهره‌مندی از دیگران است و حق تعالی از آن منزه است، زیرا آن لازمه نقص و نیازمندی است) زمانها و روزگارها با او همراه نیستند

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 744

زیرا او قدیم است و زمان حادث و حادث مصاحب و همراه قدیم نمی‌شود، چون لازمه مصاحبت با هم بودن است) آلات و اسباب او را یاری نمی‌کنند (زیرا او آلت آفرین و بی‌نیاز از کمک و یاری است) هستی او از زمانها و وجود او از عدم و نیستی و ازلی بودن و همیشگی او از ابتداء سبقت و پیشی گرفته (زیرا همه باو منتهی میشوند و او غیر منتهای است). 4 با بوجود آوردن او حواس و قوای دراکه را معلوم میشود که آلت ادراکیه برای او نیست، و بقرار دادن او ضدیت و مخالفت را بین اشیاء دانسته میشود که ضد و مخالفتی ندارد، و بتعیین او قرین و همنشین را بین اشیاء شناخته میشود که قرین و همنشین برای

او نیست (زیرا او آفریننده حواس و اضداد و قرینها است) 5 روشنی را با تاریکی و آشکار را با پنهانی (سفیدی را با سیاهی) و خشکی را با تری و گرمی را با سردی ضد یکدیگر قرار داده، ترکیب کننده بین اشیاء متضاده است که از هم جدا و بر کنارند (مانند ترکیب بین عناصر مختلفه) و قرین و همنشین قرار دهنده است بین آنها را که از هم جدا هستند (مانند همبستگی روح با بدن) و نزدیک کننده است آنها را که از هم دورند (مانند تألیف بین دلها و خواهشهای گوناگون) و جدا کننده است بین آنها که بهم نزدیکند (مانند تفریق بین روح و بدن بوسیله مرگ) 6 بحدی محدود نیست (زیرا محدودیت شایسته ممکن است نه واجب) و بعدد و شماره‌ای بحساب نیاید (زیرا واحد حقیقی است که دومی برایش فرض نمی‌شود) و اسباب خودشان (ممکنات) را محدود میکنند، و آنها بمانندهاشان اشاره می‌نمایند (زیرا خداوند جسم نیست تا محدود و مشار الیه گردد) ادوات و آلات را کلمه منذ (که برای ابتدای زمان وضع شده است) از قدیم بودن منع نموده (پس در باره هر چیز جز خداوند متعال شایسته است گفته شود وجد هذا منذ زمان کذا یعنی این از ابتدای فلان زمان یافت شده است) و کلمه قد (که چون بر ماضی داخل گردد زمان گذشته را بحال نزدیک کند و چون بر مضارع داخل شود تقلیل می‌نماید) از ازلیت و همیشه بودن جلو گرفته (پس در باره اشیاء می‌توان گفت: قد کان کذا یعنی در این نزدیکی چنین بود، و قد یکون کذا یعنی گاهی چنین می‌باشد) و کلمه لولا (که برای ربط امتناع جمله ثانیه به جمله اولی وضع شده است) از کامل بودن دور گردانیده (چنانکه در باره غیر خدا میگوئی: لو لا خالقه لما وجد یعنی اگر آفریننده او نبود یافت نمی‌شد) بوسیله آن ادوات

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 745

و آلات آفریننده آنها برای خردها آشکار گردیده (شناخته شده) و هم با آنها از دیدن چشمها امتناع کرده (زیرا اگر دیده شود به ادوات و آلات ماند، و مانند آنها نو پیدا شده و نیازمند بغیر است) 7 و آرامش و جنبش بر او جاری نمی‌شود (نمی‌توان گفت در جائی مانده یا بجائی رفته) و چگونه آنچه را (در مخلوقات) قرار داده بر او قرار می‌گیرد، و آنچه پدید آورده در او پدید آید و آنچه احداث کرده در او حادث شود که در این هنگام (بفرض اینکه سکون و حرکت بر او جاری شود) ذات او (به زیاده و

نقصان یعنی حرکت و سکون) تغییر یابد، و کنه او جزء پیدا میکند (زیرا متصف به حرکت و سکون جسم است و هر جسم مرکب و مرکب دارای اجزاء می باشد) و حقیقت او از ازلی و همیشگی امتناع می ورزد (زیرا هر جسمی حادث است) 8 و چون (در جنبش و آرامش) جلوه‌ای برای او یافت شود برای او پشت سر هم خواهد بود (پس مبدا نمی شود در صورتیکه واجب مبدا المبادی است) و چون نقصان لازمه آن باشد طالب تمام گردیدن میشود (و بر واجب درخواست تمامیت محال است) و در این هنگام (اگر حرکت و سکون در او یافت شود) نشانه مخلوق در او هویدا می گردد، و (مانند سائر مصنوعات) دلیل بر وجود صناعی خواهد بود پس از آنکه همه اشیاء دلیل بر هستی او هستند، و پس از آنکه بپرهان امتناع و محال بودن دور است از اینکه در او تأثیر کند چیزیکه در غیر او (ممکنات) تأثیر میکند.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 746

[قسمت دوم خطبه]

9- خداوندی که حالی به حالی نمی شود (تغییر نمی پذیرد) و از بین نمی رود (زیرا تغییر و نیست شدن از خواص ممکن است نه واجب) و غیبت و پنهان شدن بر او روا نیست (زیرا لازمه آن انتقال و حرکت است که دلالت بر حدوث و نو پیدا شدن دارد، و از این جهت حضرت ابراهیم علیه السلام «چنانکه در قرآن کریم آمده» به غیبت و پنهان شدن ستاره و ماه و خورشید استدلال نمود که آنها پروردگار نیستند س 6 ی 76 فلما جن علیه الليل رأى كوكبا، قال: هذا ربي، فلما أفل قال لا أحب الأفلين ي 77 فلما رأى القمر بازغا، قال: هذا

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 747

ربي، فلما أفل قال لئن لم يهدني ربي لأكونن من القوم الضالين، ي 78 فلما رأى الشمس بازغة قال: هذا ربي، هذا أكبر، فلما أفلت قال: يا قوم إني بريء مما تشركون ي 79 إني وجهت وجهي للذي فطر السماوات و الأرض حنيفا، و ما أنا من المشركين یعنی چون شب او را فرا گرفت «در آن زمان بعضی از

مردم ستاره و ماه و خورشید را پرستش می نمودند» ستاره‌ای را دید «به رویه آنان» گفت: اینست پروردگار من، پس چون غروب کرد، گفت:

پنهان شوندگان را دوست نمی دارم «چه جای اینکه آنها را پرستم» چون ماه را طلوع کننده و درخشنده دید، گفت: اینست پروردگار من، چون غروب کرد، گفت: اگر پروردگار مرا به معرفت و شناسایی خود راه ننماید من از گمراهان می باشم، چون خورشید را درخشان دید، گفت: اینست پروردگار من، این «در جرم و روشنائی از آنها» بزرگتر است، چون غروب کرد، گفت:

ای مردم من از آنچه شما شریک خداوند قرار می دهید بیزارم، من روی می آورم بکسیکه آسمانها و زمین را آفریده در حالیکه مسلمان و از بت پرستی و شرک دور بوده و از مشرکین نیستم) و نزاده تا زائیده شده (معلول غیر) باشد (زیرا هر که فرزند آورد البته مرکب و معلول دیگری است) و زائیده نشده است تا محدود باشد (زیرا هر مولودی حادث است و وجودش به پدر و مادر منتهی میشود) ذات او برتر است از داشتن فرزندان، و منزله و پاکست از همبستری با زنان (زیرا فرزند آوردن و لذت بردن از زن از خواص مخلوق است) 10- و همها و اندیشه‌ها باو نمی رسد تا (در وهم) محدود و موجودش گرداند، و فهمها و زیرکیها او را به اندیشه در نمی آورد تا تصورش نماید (بصورت و مثالی در آورد) و حواس او را درک نمی کند تا بوجود حسی موجودش گرداند، و دستها او را لمس نمی نماید تا دسترسی باو پیدا کنند، به حالی متغیر نمی شود و در احوال منتقل نمی گردد (چون تغییر و انتقال از لوازم جسم است) و شبها و روزها او را کهنه و سالخورده نمی کند، و روشنی و تاریکی تغییرش نمی دهد، و بچیزی از اجزاء و به اندام و اعضاء و به عرضی از عرضها و بغیر داشتن و بعضها وصف نمی شود (خلاصه او جزء و عضو و عرض و بعض ندارد و غیر او چیزی با او نیست خواه داخل باشد مانند جزء خواه خارج باشد مانند عرض،

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 748

زیرا اگر باشد لازمه آن ترکیب است و ترکیب در واجب محال است) 11- و برای او گفته نمی شود حد و پایانی، و منقطع شدن و انتهای، و نه اینکه اشیاء باو احاطه میکنند تا او را بلند گردانند یا بیفکنند، یا اینکه چیزی او را بردارد تا از جانبی به جانبی ببرد یا راست نگهدارد، و در اشیاء داخل نبوده و از آنها

بیرون نیست (بلکه بهر چیز محیط و دانا است) 12- خبر می دهد نه بوسیله زبان و زبانکها، و می شنود نه به شکافها (ی گوش) و آلتها (ی شنیدن) سخن می گوید نه بالفاظ، و (گفتار و کردار همه را) حفظ و از بردارد نه بوسیله قوه حافظه (و یا آنکه همه اشیاء را نگهداری میکند و خود نیاز نگهداری دیگری ندارد) و اراده میکند بدون اندیشه، دوست می دارد و خوشنود میشود نه از روی رقت و مهربانی، و دشمن می دارد و بخشش می آید نه بجهت مشقت و رنج (بلکه محبت و رضایش توفیق و رحمت است و بغض و غضبش عذاب و دوری از رحمت) بهر چه اراده هستی او کند می فرماید:

باش، پس موجود میشود (و این سخن) نه بوسیله آوازی است که (در گوشها) فرو رود، و نه بسبب فریادی است که شنیده شود، و جز این نیست که کلام خداوند فعلی است از او که آنرا ایجاد کرده، و مانند آن پیش از آن موجود نبوده (بلکه نو پیدا) است، و اگر قدیم بود هر آینه خدای دوم (و واجب الوجود) بود (و این محال است).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 750

[قسمت سوم خطبه]

(در باره خداوند متعال) 13- گفته نمی شود بود بعد از نبودن (زیرا وجود او مسبوق بعدم و نیستی نیست، بلکه قدیم و ازلی است، و اگر گفته شود) پس صفات نو پیدا شده بر او جاری شود، و بین نو پیدا شده ها و او فرقی نباشد (که موجب امتیاز گردد) و او را بر آنها مزیت و برتری نماند، پس آفریننده و آفریده شده برابر شده و پدید آورنده و پدید آورده شده یکسان گردد. 14- مخلوقات را بی نمونه ای که از غیرش صادر گشته باشد بیافرید، و برای آفریدن آنها از هیچیک از مخلوقش یاری نخواست، و زمین را ایجاد فرمود، و آنرا بدون اینکه مشغول باشد (به قدرت کامله خود) نگهداشت، و آنرا بر غیر جایگاه آرامش (بلکه بروی آب موج زننده) استوار گردانید، و آنرا بدون پایه ها برپا داشت، و بدون ستونها بر افراشت، و از کجی محفوظ نمود، و از افتادن و شکافته شدن باز داشت، و میخهای آنرا استوار و سدها (کوهها) یش را نصب نمود، و چشمه هایش را جاری کرد، و رودخانه هایش را شکافت، پس آنچه ساخته سست نگشته و آنچه را توانائی داده ناتوان نگردیده است، 15- او است که به سلطنت و بزرگی (قدرت و توانائی) خود بر زمین (و آنچه در آنست) غالب و مسلط است، و اوست که بعلم و معرفت

خویش به چگونگی آن دانا است، و به بزرگواری و ارجمندیش بر هر چیز آن بلند و برتر است، و هر چه از آنها را که بخواهد او را ناتوان نمی‌سازد، و از او سرپیچی نمی‌کند تا بر او غلبه نماید، و شتابنده آنها از او نمی‌گریزد تا بر او سبقت و پیشی گیرد، و به دولتمند و دارا نیازمند نیست تا او را بهره دهد، 16- اشیاء برای او فروتن و در برابر عظمت و بزرگی او ذلیل و خوارند، توانائی ندارند از سلطنت و پادشاهیش بجانب دیگری بگریزند تا از سود و زیان او (بخشش و کیفرش) سرباز زنند، و او را

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 751

مثل و مانندی نیست تا همتا و برابر او باشد (زیرا اگر برای او مانندی فرض نماییم آن یا ممکن الوجود است یا واجب الوجود، اگر ممکن الوجود باشد در وجود از او متأخر است و نمی‌شود برابر و مانند او باشد، و اگر واجب الوجود باشد منافات دارد با احدیت و یکتا بودن او و لازمه آن ترکیب است، زیرا هر چه از برای آن مانند باشد مرکب است از دو جزء یکی از جهت اتحاد و یکی از جهت امتیاز، و واجب الوجود که مبدا جمیع ممکنات می‌باشد محالست مرکب باشد) او است نابود کننده اشیاء بعد از بود آنها تا اینکه هست آنها نیست گردد (بطوری از بین می‌روند که گویا اصلاً نبوده‌اند) 17- و نیست شدن دنیا بعد از آفریدن آن شگفت‌تر (و دشوارتر) از ایجاد و پدیدار نمودن آن نیست، و چگونه شگفت‌تر باشد در حالیکه اگر همه جانداران دنیا از مرغان و چهارپایان و آنچه را شبانگاه به طویله‌شان باز می‌گردانند و آنچه در صحراء می‌چرند و اقسام و انواع گوناگون آنها و آنچه پست و کودند و آنچه زیر کند از آنها گرد آیند به آفریدن پشه‌ای توانا نیستند، و نمی‌شناسند که چگونه است راه ایجاد آن، و عقلا و خردهاشان در دانستن آن حیران و سرگردان است، و قوتهاشان عاجز و مانده می‌باشند، و باز می‌گردند زبون و خسته در حالیکه می‌دانند شکست خورده‌اند، و به ناتوانی آفرینش آن اقرار و بنتوانستن نیست کردن آن اعتراف می‌نمایند (زیرا اگر خدا نخواهد کسی نمی‌تواند آنرا بگیرد چه جای آنکه حقیقتاً نیست گرداند. گفته‌اند: پشه در خلقت مانند پیل است ولی اعضاء آن بیشتر از پیل می‌باشد، زیرا پیل دارای چهار پا و خرطوم و دم است و پشه علاوه بر این اعضاء دارای دو پا و چهار بال است که با آن بالها پرواز میکند، و خرطوم پیل مجوف و سوراخ نیست ولی خرطوم پشه سوراخ است و چون آنرا ببیند انسان فرو برد با آن خون می‌خورد، پس خرطوم پشه به منزله حلقوم آن است).

18- و خداوند منزله از نقائص بعد از نابود شدن دنیا (پیش از قیامت) تنها باقی است که چیزی با او نیست، همانطور که پیش از ایجاد و آفرینش آن بود همچنین بعد از نیست شدن آن بدون وقت و مکان و هنگام و زمان می‌باشد (زیرا مکان در صورت نبودن افلاک دارای وجود و هستی نیست، و وقت و حین و زمان هم که معنی همه آنها هنگام است عبارت از مقدار حرکت فلک می‌باشد، پس در صورت نیست شدن فلک حرکتی نیست تا زمان باشد) با نیست شدن دنیا مدت‌ها و وقت‌ها و سال‌ها و ساعت‌ها نیست می‌گردند (زیرا همه اینها اجزاء و زمان است که با نیست شدن فلک معدوم شده‌اند) پس چیزی نیست مگر خدای یکتای غالب (بر همه اشیاء) که بازگشت جمیع کارها بسوی او است (خلاصه چیزی نیست مگر آنکه فانی گردد حتی وقت و زمان که پندارند اگر همه کائنات معدوم شوند زمان و وقت باقی می‌باشند. فرمایش امام علیه السلام *إن الله - سبحانه - يعود بعد فناء الدنيا تا اینجا صریح است که ذوات همه اشیاء پیش از قیامت نیست شوند، در قرآن کریم س 21 ی 104 می‌فرماید: **كما بدأنا أول خلق نعيده** یعنی چنانکه در آغاز آفریدن ایجاد کردیم آنها باز می‌گردانیم، و چون آنها از عدم ایجاد فرموده اعاده نیز از عدم می‌باشد، بنا بر این قول باینکه مراد از فناء و نیست شدن اشیاء تفرق و پراکندگی اجزاء است، زیرا اعاده معدوم محال است، جای بسی گفتگو است، و چون این کتاب برای مطالعه همگان است شرح و بسط این مسئله اینجا سزاوار نیست) در ابتدای آفرینش مخلوقات دارای قدرت و اختیاری نبودند و فناء و نیستیشان هم بدون امتناع و ابائی از آنها خواهد بود، و اگر می‌توانستند امتناع نمایند همیشه باقی بودند (خداوند همانطور که بدون رخصت اشیاء را بیافرید همچنین در فناء آنها رخصت نخواهد، و چنانکه هنگام خلقت قادر بر امتناع نبودند هنگام از بین رفتن و نیست شدن که بالطبع هر موجودی از آن گریزان است توانا نیستند، پس اگر می‌توانستند امتناع نموده همیشه برقرار می‌ماندند) 19- ایجاد کردن هیچیک از مخلوقات هنگام آفرینش بر او دشوار نبود، و آفریدن آنچه پدید آورد و آفرید او را خسته و وامانده نساخت (زیرا دشوار*

بودن و واماندگی از لوازم جسم است) و اشیاء را هستی نداد برای استوار کردن سلطنت، و نه برای ترس از نیست شدن و کم گشتن، و نه برای کمک خواستن از آنها بر همتائی که (بر او) پیشی گیرد، و نه برای دوری گزیدن از دشمنی که (بر او) هجوم آورد، و نه برای زیاده کردن در پادشاهی خود، و نه برای غلبه یافتن و فخر کردن شریکی در انبازی با او، و نه برای وحشت و ترسی که داشته و خواسته با آنها انس گیرد، 20- پس اشیاء را بعد از آفریدنشان (پیش از قیامت) فانی و نابود می گرداند نه از جهت دلتنگی که در تغییر آنها از حالی به حالی و تدبیر امور آنها باو عارض شده باشد، و نه بسبب اینکه آسایش و آسودگی باو رو آورد، و نه از جهت آنکه چیزی از آنها بر او گران آید، طول کشیدن هستی آنها او را ملول نکرده تا وادارش نماید که به تندی آنها را نیست سازد، لیکن خداوند سبحان نظم اشیاء را از روی لطف و مهربانیش قرار داد، و بامر و فرمان خود (از پاشیده شدن) نگاهشان داشت، و به قدرت و توانائی خود استوارشان گردانید، 21- پس آنها را بعد از نابود شدن باز می گرداند بی آنکه نیازی بآنها داشته باشد، و بی کمک گرفتن به یکی از آنها بر آنها، و نه از جهت بازگشتن از حال و حشت و ترس بحال انس، و نه از جهت رجوع از نادانی و کوری و گمراهی بدانش و طلبیدن، و نه از جهت درویشی و نیازمندی به توانگری و دارائی، و نه از جهت زبونی و پستی به ارجمندی و توانائی (زیرا این موضوعات همه شایسته ممکنات است که دارای کمال مطلق نبوده و از هر جهت ناقص و نیازمند بغیر هستند، و نباید کسی گمان برد غرض نداشتن که لازمه اش نقص در ذات است حاکی از آنست که افعال خداوند بی غرض و فائده باشد، بلکه دارای اغراض و مصالح و حکم و منافی است که نتیجه آنها برای خلق است، زیرا حق تعالی منزّه است از آنکه کاری بیهوده انجام دهد، چنانکه در قرآن کریم س 21 ی 16 می فرماید: **و ما خلقنا السماء و الأرض و ما بینهما لالعین ی 17 لو أردنا أن نتخذ لها لاتخذناه من لدنا إن کنا فاعلین** یعنی آسمان و زمین و آنچه بین آنها است را برای بازی نیافریدیم، و اگر می خواستیم چیزی را به بازی بگیریم اگر کننده بودیم «لایق ما بود» از پیش خود فرا می گرفتیم «و نیازمند به ممکنات نبودیم».

229 (1229) - از خطبه‌های آن حضرت علیه السلام است در (اشاره بقدر و منزلت ائمه هدی علیهم

السلام

(و) پیش‌آمدهای ناگواری که روی خواهد داد:

1- آگاه باشید پدر و مادرم فدای کسانی باد که (بعد از من راهنمای گمراهان و پیشوایان مردم می‌باشند، و) ایشان از جماعتی هستند که نام‌هایشان (بزرگواریشان) در آسمان (نزد ملائکه) مشهور، و در زمین (بجهت ضلالت و گمراهی نزد بیشتر مردم) نامعلوم است، 2- بدانید و منتظر باشید پیش‌آمدهایی را که خواهد شد از پراکنده شدن کارهای شما و گسیختگی پیوندهای (دینی و دنیوی) شما، و روی کار آوردن و زمامدار گردانیدن کهتران شما (بر مهتران و پیران، یا مقدم گشتن او باش و پستها بر بزرگان و نیکان که پیش افتادن خردان بهر دو معنی بد عاقبت است و خطاء، چون موجب فساد و اختلال امر دین و دنیا می‌باشد، چنانکه نوشته‌اند:

از حکیم دور اندیشی پرسیدند انقراض دولت ساسانیان را چه سبب شد؟ گفت: ایشان افراد کوچک را به کارهای بزرگ گماشتند که از عهده آن کارها برنیامدند، و مردم بزرگ را به کارهای کوچک واداشتند که بآن کارها اعتناء نمودند، از اینرو نظام کارشان از هم گسیخت و جمعیتشان پراکنده گردید) 3- این پیش‌آمدها وقتی خواهد شد که (بسبب غلبه حرام بر حلال) زدن شمشیر بر مؤمن آسانتر (و سختی آن کمتر) است از بدست آوردن یکدرهم از راه حلال، این وقائع وقتی روی خواهد داد که پاداش گیرنده از آنکه می‌بخشد بیشتر است (زیرا مالها شبهه‌ناک و نیتها ناپاک بوده و فقراء باضطرار می‌ستانند و اغنیاء بناچار یا از روی ریا و خودنمایی اندکی می‌دهند) این کارها هنگامی خواهد شد که نیاشامیده مست می‌شوید بلکه (مستی شما) از (فراخی) نعمت و خوش‌گذرانی است، و بدون اضطرار و ناچاری سوگند یاد نموده و بدون در تنگنا افتادن دروغ می‌گوئید، این حوادث هنگامی روی خواهد آورد که بلاء و سختی شما را (نیکانتان را) بگذرد (آزار رساند)

چنانکه پالان، کوهان شتر را می‌گزد، 4- چه بسیار دراز است این رنج و چه دور است این آرزو و امیدواری (رهائی از آن سختیها، این جمله اشاره است به فتنه‌های پیش از ظهور قائم آل محمد «عجل الله تعالی فرجه» که بمؤمنین بسیار سخت خواهد گذشت و از آن رهائی ممکن نیست تا آن حضرت ظاهر گردد).

5- ای مردم این مهارهای شتران (نفس اماره) را که پشتهای آنها بارهای سنگین دستهای شما را برداشته است رها کنید (مرتکب گناه نشده بر خلاف دستور خدا و رسول رفتار ننمائید) و از (اطاعت و پیروی) سلطان (امام زمان) خود دوری نجوئید، پس (در صورت پراکنده شدن) خود را بعد از انجام کارها (ی زشتتان) توییح و سرزنش می‌نمایید (و پشیمان می‌شوید) 6- و در آنچه که بآن رو می‌آورید بر افروختن آتش فتنه و فساد (و خونریزیهای ناحق) بی‌باک داخل نشوید، و از آن راه بپیچید و میان راه را برای آن خالی گذارید (کناره گیری کنید تا بیاید و بگذرد، چون شما را طاقت جلوگیری از آن نیست، پس بیهوده نکوشید، زیرا) بجان خودم سوگند که در زبانه آتش آن فتنه مؤمن هلاک میشود، و غیر مسلمان سالم می‌ماند (زیرا رأی و اندیشه مؤمن بر خلاف خواهشهای نفس و فتنه جوئی است، ولی رأی و اندیشه غیر مسلمان و منافق موافق آنست).

7- مثل من در میان شما مثل چراغی است در تاریکی که هر که در آن داخل شود از آن روشنی می‌طلبد، پس ای مردم (اندرز مرا) بشنوید و حفظ کنید، و گوشهای دلہاتان را مهیا و آماده سازید تا (اشارات سخنانم را) بفهمید.

ترجمه و شرح نهج البلاغۃ (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 758

(1188)

230 (1230)- از خطبه‌های آن حضرت علیه السلام است (در سفارش به پرهیزکاری و یادآوری از مرگ و مرده‌ها)

1- ای مردم، شما را سفارش میکنم به پرهیزکاری و ترس از خدا، و به بسیاری ستودن او را برای نعمت‌هایش که بشما داده، و بخشش‌هایش که بشما می‌رسد، و برای آزمایش او شما را (از خیر و شر

و خوشی و سختی) 2- پس چه بسیار به نعمتی شما را تخصیص داد و به رحمتی دریافت (که از جمله آن اینست که) گناهان و کارهای زشت خود را آشکار کردید و او (با ستاریت و غفاریت خود) شما را پوشانید (مفتضح و رسوا نساخت، و این از نعمتهای بزرگ او است) و کاری کردید که موجب مؤاخذه او بود و شما را مهلت داد (در کیفرتان تعجیل نفرمود شاید توبه و بازگشت نمائید، زیرا عفو و بخشش و رحمتش بر عقاب و خشمش سبقت جست، و این نیز نعمت بزرگی است که به بندگانش عطاء فرموده که اگر بر اثر گناه افراد را کیفر می فرمود هیچکس روی زمین باقی نمی ماند، چنانکه در قرآن کریم س 16 ی 61 می فرماید: **و لو یؤاخذ الله الناس بظلمهم ما ترک علیها من دابةً و لکن یؤخرهم إلی أجل مسمى فإذا جاء أجلهم لا یستأخرون ساعةً و لا یستقدمون** یعنی اگر خداوند مردم را بر اثر ستم و گناهانشان مؤاخذه فرماید جنبنده ای بر روی زمین باقی نمی گذارد، لکن آنها را مهلت می دهد تا وقتی که تعیین گردیده، پس چون زمان ایشان برسد ساعتی بتأخیر نیفتاده و پیشی نگیرند) 3- و شما را سفارش میکنم بیاد مرگ و کم غافل شدن از آن، و چگونه غافلید شما از چیزیکه (مرگ) از شما غافل نیست، و چگونه طمع و آز دارید از کسیکه (ملک الموت) شما را مهلت نمی دهد؟! 4- پس (برای شما) کافی است پند دهنده مردگانی که دیدید آنها را بر دوشها بسوی قبرهاشان بردند در حالیکه سوار نبودند، و در قبرها نهادندشان در حالیکه فرود نیامده بودند (زیرا سواری و ورود در جائی بایستی از روی قصد و اختیار باشد، پس چون حمل مردگان بر دوشها و نهادنشان در قبرها به ادراک و شعور خودشان نیست از اینرو نمی توان گفت که آنها سوار بوده یا در قبرها وارد شده اند) پس (طوری دست از این جهان کشیده و رفتند و اثری بجا نگذاشتند که) گویا ایشان بناء کنندگان دنیا نبودند و همیشه آخرت جایگاه آنان بوده، 5- بیرون رفتند از دنیایی که در آن سکونت داشتند، و جا گرفتند در گوری که از آن می رمیدند، آلوده بودند به دنیائی که از آن دست کشیدند، و تباه ساختند آخرتی را که بسوی آن منتقل گشتند (و اکنون پشیمانند و بیچاره) نه از کار زشت می توانند برگردند (توبه و بازگشت نمایند) و نه کار نیک را می توانند زیاده نمایند (زیرا آخرت دار تکلیف نیست، و این بد بختی برای

آنست که) بدنیا انس گرفتند دنیا ایشان را فریب داد، و بآن اعتماد نمودند آنها را بخاک انداخت
(تباهشان ساخت) 6

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 760

پس خدا شما را پیامرزد، سبقت گرفته و پیش دستی کنید بسوی منازل (آخرت) خود که به آبادی آن
مأمور بوده بآن ترغیب گردیده بسوی آن خوانده شده‌اید، و بوسیله شکیبائی بر طاعت خدا و دوری از
معصیت و نافرمانیش نعمتهای او را بر خودتان تمام گردانید (با شکیبائی بر سختی عبادت و دوری از
معصیت خود را شایسته نعمتهای آخرت و لذتها و خوشیها بهشت جاوید گردانید تا با همراه بودن آن
نعمتها با نعمتهای دنیا از نعمتهای خدا کاملاً بهره‌مند شده باشید) زیرا فردا (هنگام رسیدن مرگ) به
امروز نزدیک است، 7 چه بسیار بشتاب می‌گذرد ساعتها در روز، و چه زود سپری میشود روزها در ماه،
و چه شتابنده است ماهها در گذراندن سال، و چه با تندی می‌گذرد سالها در عمر (که تند گذشتن آنها
مستلزم بسر رسیدن زندگی و نزدیک شدن مرگ است).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 761

(1189)

231 (1231)- از خطبه‌های آن حضرت علیه السلام است (در وصف ایمان)

1- یک قسم از ایمان (که آن عبارت از تصدیق بوجود صانع و یقین به رسالت حضرت رسول و اعتقاد
به ولایت ائمه معصومین «علیهم السلام» است) در دلها ثابت و برقرار است (و آن ایمان حقیقی است که
از راه حجت و برهان بدست آمده، و شبهات و اضلال گمراه کنندگان آنرا زائل نمی‌گرداند) و قسمی از
آن (که از روی حجت و برهان بدست نیامده) بین دلها و سینه‌ها عاریه و چیزی است که احتمال رجوع و
زوال در آن می‌رود (خواه یقینی باشد مانند اعتقادات شخص مقلد و خواه از روی ظن و گمان، زیرا چنین
ایمانی در دل ثابت و جاگیر نشده است) تا وقت تعیین شده (هنگام رفتن از دنیا) پس (چون ایمان ثابت
یا عاریه امری است قلبی و آگاه شدن بر آن ممکن نیست، بنا بر این) هر گاه شما را از کسی (بسبب

سوء ظن یا کار زشت) بیزاری پدید آید در باره (حکم به ایمان و کفر) او تأمل نمائید تا زمانیکه مرگ او برسد (زیرا ممکن است پیش از رفتن از دنیا ایمان او ثابت و برقرار گشته از عمل زشت خود توبه و بازگشت نماید، پس بیزاری از شخص او سزاوار نیست، بلکه باید از عمل او بیزاری جست، ولی اگر بر عمل زشت خود باقی ماند تا از دنیا رفت) پس (در این صورت باید از شخص او بیزاری جست، چون) در آن وقت سزاوار بیزاری می‌گردد (زیرا بعد از مرگ تکلیفی

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 762

نیست تا ایمانی تحصیل شود). 2 و هجرت (انتقال از ضلالت و گمراهی به هدایت و رستگاری و از کفر بسوی ایمان) واجب است چنانکه در اول بعثت پیغمبر اکرم واجب بود (پس وجوب هجرت مختص بزمان حضرت رسول «صلی الله علیه و آله» و معنی آن تنها حرکت از مکه به مدینه نیست، بلکه هجرت بسوی خلفاء و نواب آن بزرگوار نیز واجب است، زیرا غرض از هجرت ترک ضلالت و گمراهی است و این ممکن نیست مگر به ارشاد و هدایت ائمه دین «صلوات الله علیهم اجمعین» که خلفاء و نواب رسول خدا هستند، پس هجرت بسوی آنها هجرت بسوی آن حضرت است، خلاصه هجرت در جمیع ازمنه و اوقات در مرتبه وجوب و لزوم اول خود باقی است) خداوند را باهل زمین از گروهی که هجرت بسوی ایمان را (در بلاد کفر از روی تقیه) پنهان دارند و از آنانکه (در بلاد اسلام) آشکار سازند حاجت و نیازی نیست (و مقصود از امر به هجرت و سائر تکالیف شرعی به بهره‌مند شدن بندگان و رهائی آنها از عذاب روز رستخیز است، نه آنکه خواسته منفعت و سودی را جلب کرده یا مضرت و زیانی را از خود دفع نماید، زیرا او غنی و مطلق و بی نیاز حقیقی است) نام هجرت بر کسی نهاده نمی‌شود و ثابت نمی‌گردد مگر به شناختن حجت (خلیفه الله) در روی زمین (نمی‌توان گفت کسی هجرت کرده و از ضلالت و گمراهی پا بیرون گذارده مگر آنکه امام زمان خود را بشناسد، زیرا هجرت از ضلالت به هدایت ممکن نیست مگر به ارشاد امام علیه السلام) پس (از این جهت) کسیکه حجت خدا را شناخت و باو اقرار و اعتراف نمود مهاجر است (از ضلالت به هدایت هجرت کرده اگر چه از وطن خود بیرون نرفته باشد، این جمله صریح در آن است که گفتیم: وجوب هجرت مختص بزمان پیغمبر اکرم و معنی آن بس حرکت از مکه به مدینه نیست) و نام ضعیف و ناتوان بر کسی نهاده نمی‌شود که خبر حجت باو برسد و

گوش او آنرا بشنود و در دلش جا گیرد (اگر خبر حجیت حجت خدا بکسی برسد و راه باو نبرد و از آن کار غافل ماند نپندارد که از جمله مستضعفین و ناتوانانی است که بر آنها حرجی نیست، زیرا خبر ثبوت حجت باو رسیده و به گوش شنیده و بدل فهمیده، پس چنین شخصی معذور نیست، و اگر چه در وطن خود باشد، و چون هر کسی را لیاقت معرفت و شناسایی حجت نمی‌باشد، بلکه حقیقت معرفت حجت مخصوص مؤمنین با اخلاص است، می‌فرماید: 3 معرفت و شناسایی ما کار بسیار دشواری است که بر نمی‌دارد و زیر بار آن نمی‌رود مگر بنده مؤمنی که خداوند دل او را برای ایمان آزمایش نموده (آنرا شایسته قبول ایمان دانسته) باشد،

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 763

و حدیث و گفتار ما را نگاه نمی‌دارد مگر سینه‌های امانت‌پذیر و خردهای پا برجا (و چون منظور امام علیه السلام ترغیب شنوندگان است به هجرت بسوی خود و پیروی از احادیث آن بزرگوار از اینرو آنان را امر بسؤال و پرسش می‌فرماید: 4 ای مردم (معارف الهیه و احکام شرعیه و آنچه را که تا قیامت واقع میشود) از من پرسید پیش از آنکه مرا نیابید که من به راههای آسمان داناتر از راههای زمین (توجه من بعلوم و معارف دینیه از امور دنیویه بیشتر است) پیش از آنکه فتنه و فساد (بنی امیه) پا بر دارد و (مانند شتر سرکش از دست مالک رمیده) بر مهار خود گام نهد، و خردهای اهلش را از بین ببرد (پیش از آنکه تباہکاری ایشان همه جا را فرا گرفته مردم را از راه حق و شناختن امام زمانشان باز دارد. ناگفته نماند که بحکم عقل و نقل هیچکس را جز علی ابن ابی طالب و ائمه معصومین بعد از پیغمبر اکرم «علیهم السلام» جرأت نیست که بگویند: سلونی قبل أن تفقدونی یعنی از من پرسید پیش از آنکه مرا نیابید، و باین موضوع در شرح خطبه نود و دوم اشاره و دلیل آن بیان شد).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 766

232 (1232) - از خطبه‌های آن حضرت علیه السلام است (در تقوی و دل نبستن دنیا و سختیهای بعد از مرگ و سفارش به شکیبایی بر بلاء)

1 : خدا را برای نعمت بخشیدن او سپاس می‌گزاریم (زیرا شکر نعمت موجب فراوانی و کفران آن باعث عذاب سخت می‌باشد) و از او برای ادای حقوقش (تحصیل علوم و معارف و انجام واجبات و مستحبات) یاری می‌طلبم که لشگرش (فرشتگان و انبیاء و اوصیاء و پیروان ایشان بر گمراه شدگان و گمراه کنندگان) غالب، و توانائی او بزرگ است، 2 و گواهی می‌دهم که محمد (صلی الله علیه و آله) بنده و فرستاده او است که (مردم را) بطاعت و فرمانبرداری خداوند دعوت فرمود، و با جهاد و جنگیدن در راه دین او بر دشمنانش غالب و فیروز گردید، اتفاق و پیوستگی دشمنان بر تکذیب آن حضرت و کوشش و تلاش آنها برای خاموش کردن نور او (از بین بردن دینش) از جهاد بازش نمی‌داشت، 3 پس (چون بعثت حضرت رسول برای دعوت بسوی دین و طاعت خداوند است اجابت دعوت آن بزرگوار به آنست که مواظبت داشته) بتقوی و ترس از خدا دست اندازید (واجبات را انجام داده گرد محرمات نگردید) زیرا پرهیزکاری را ریسمانی است دارای دستگیره محکم و پناهگاهی که استوار است بلندی آن (سبب نجات و رهایی از سیه روزی دنیا و آخرتست) و به (طاعت و بندگی و اسباب مغفرت و آمرزش پیش از رسیدن) مرگ و سختیهای آن بشتابید، و برای آن پیش از آمدنش (خود را) آراسته کنید، و پیش از آنکه وارد شود آماده باشید (تا مرگ نرسیده بدستور خدا و رسول رفتار کرده از شیطان و نفس اماره دوری گزینید که پس از آمدن آن راه بسته میشود) زیرا قیامت (هنگام پاداش و کیفر) پایان کار است (و مرگ اول منزل آن می‌باشد) و بس است مرگ

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 767

پند دهنده برای خردمند، و عبرت برای نادان و غافل، 4 و پیش از رسیدن پ پایان (قیامت) چیزهایی را می‌دانید از تنگی قبرها، و فراوانی غم و اندوه (به مفارقت و جدائی مال و فرزند و دوستان) و از ترس محلی که (اوضاع قیامت را) آگاه می‌شوید (و آن برزخ است) و پیاپی رسیدن خوف و بیم، و جابجا شدن دهنده‌ها (بر اثر فشار قبر) و کر شدن گوشها (از صداهای وحشت انگیز) و تاریکی لحد، و ترس عذابی که خداوند (به زبان پیغمبرانش) خبر داده است، و پوشاندن قبر، و استوار کردن سنگ پهن (که قبر را بآن مسدود می‌نمایند).

5 پس ای بندگان خدا، از خدا بترسید، از خدا بترسید (پیش از رسیدن مرگ کاری کنید که به سختیهای بعد از آن مبتلی نگردید، و به دنیائی که بزودی دست از آن خواهید کشید دل نبندید) زیرا دنیا بشما بیک راه (که راه آخرت است و پیشینیان از آن گذشتند) می گذرد (همه را از آن راه می برد و کسیرا جا نمی گذارد) و شما با قیامت بیک ریسمان بسته شده اید (بین شما و آن فاصله و مدت درازی نیست) و مانند آنست که قیامت علامات و نشانه های خود را آشکار ساخته و پرچمهایش (مقدمات پیوستن به پیشینیان) را نزدیک گردانیده، و شما را سر راه خود (برای حساب و باز پرسی) نگاه داشته است، و مانند آنست که سختیهایش را جلو آورده و (مانند شتر که برای برداشتن بار از پشتش سینه بزمین می نهد) سینه هایش را پهن کرده (عذابهای دردناکش را آشکار ساخته) 6 و دنیا از اهل خود دست کشیده و آنان را از پرستاری خویش بیرون نموده، پس همچون روزی بود که گذشت، یا ماهی که بسر رسید، و تازه آن کهنه و فربه آن لاغر گردید (بدنها ضعیف و ناتوان شده، و آنها را وا داشته اند) در جای تنگ (قیامت) که گرفتاری آن دشوار و رهائی از آن غیر ممکن) و کارهای درهم و بزرگ، و آتش داغ پر آزار، با صدای بلند، زبانه افروخته، فریاد خشمناک، و سوزندگی زبانه دار که فرو نشستن ندارد، و هیزم آن پر شعله، تهدید آن ترسناک، ته آن ناپیدا، اطراف آن تاریک، دیگهای آن بسیار گرم، کیفهای آن رسوا کننده است (اما برای پرهیزکاران خداوند در قرآن کریم س 39 ی 73 می فرماید: **و سيق الذین اتقوا ربهم**)

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 768

إلى الجنة زمرا حتى إذا جاؤها و فتحت أبوابها، و قال لهم خزنتها سلام عليكم طبتم فادخلوها خالدين (یعنی) 7 و آنانکه از پروردگارشان می ترسیدند (در دنیا پرهیزکار بودند) دسته دسته بسوی بهشت رانده میشوند (فرشتگان آنان را می برند تا بهشت وارد شوند، و درهای آن گشوده است، و دربانان آن بآنها گویند: درود بر شما پاک و پاکیزه هستید «در دنیا خود را به معاصی نیالودید» پس بهشت در آئید و همیشه در آن باشید) در حالیکه از عذاب آسوده و از سرزنش رها و از آتش دور گشته اند، و بهشت بسبب ایشان آرامش یافته (از حال انتظار بیرون آمده) و آنان هم از منزل و قرارگاه خود شاد می باشند (و اینان) کسانی هستند که در دنیا کردارشان پاکیزه و نیکو و چشمهایشان (از خوف خدا و ترس عذاب) گریان بوده، و شب آنها در دنیایشان از جهت افتادگی و طلب آمرزش (بیداری برای عبادت و

بندگی به منزله) روز و روزشان از جهت ترس (از عذاب) و دوری نمودن (از دنیا و مشغول بودن برآز و نیاز به منزله) شب بوده، پس خداوند بهشت را جای بازگشت و خوشی را پاداش ایشان قرار داد، و آنها بهشت و اهل آن سزاوارتر و شایسته هستند، با پادشاهی همیشگی و نعمت و خوشی ثابت و برقرار.

8 پس بندگان خدا (اکنون که حال اهل دوزخ و بهشت را شنیدید) مواظبت نمائید آنچه را که به مواظبت آن رستگار شما سود می‌برد، و به تباه ساختن آن تبه کار شما زیان می‌برد (از دستور خدا و رسول پیروی کنید تا سعادت و نیکبختی همیشگی بدست آرید و از آن غافل نباشید که بدبخت می‌گردید) و با کردارتان بر مرگهای خود پیشی گیرید (طوری باشید که در موقع آمدن مرگ اضطراب و نگرانی نداشته باشید) زیرا شما گروگان چیزی هستید که پیش فرستاده‌اید، و جزاء داده می‌شوید بآنچه که بجا آورده‌اید، 9 و مانند آنست که مرگ شما را دریافته، پس باز گشتی نیست تا (بتدارک کردارهای زشت خود) نائل شده، و نه از لغزش و گناهی (که کرده‌اید) وارهیده شوید (زیرا وا رهیدن از لغزشها بر اثر توبه و بازگشت است و آن در دنیا ممکن است که دار تکلیف و عمل است نه در آخرت که دار جزاء است) خدا ما و شما را بطاعت و پیروی از خود و رسولش وادار نماید، و به افزونی رحمتش از (گناهان) ما و شما بگذرد.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 769

(با تأمل و اندیشه در مطالب بالا، پس) 10 در جای خود بنشینید (بیهوده افزون طلب نباشید) و بر بلاء و سختی (کفر و ضلالت) شکبیا باشید، و دستها و شمشیرها تان را در خواهشهای زبانها تان بکار نیندازید (جنگجو نبوده و دشنام نداده سخنان بی مغز نگویند) و نشتابید بآنچه را که خدا تکلیف نکرده (بر خلاف دستور خدا رفتار ننموده بدون فکر و اندیشه و مطالعه سود و زیان هر کاری بیجا خود را گرفتار نسازید) زیرا از شما هر که بر خوابگاه خود بمیرد در حالیکه بحق پروردگارش و حق پیغمبر و فرستاده او و حق اهل بیت آن حضرت شناسا باشد شهید مرده است، و مزد او با خدا است، و سزاوار پاداش کردار نیکوئی است که در اندیشه داشته، و این اندیشه جای شمشیر کشیدن او را می‌گیرد، و هر چیز را مدت و بسر رسیدنی است (که تا آن مدت بسر نرسد کوشش سود ندهد، خلاصه در صورت توانائی

نداشتن و یا برای کشته شدن سود معنوی در نظر نگرفتن بزد و خورد با دشمنان نپردازید، برای آنکه قصد جنگیدن و بیزاری از آنها هم در حکم جهاد و کشته شدن در راه خدا است).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 772

(1191)

233 (1233)- از خطبه‌های آن حضرت علیه السلام است (در پرهیزکاری و دل نبستن بدنیا)

1 : سپاس خداوند را سزا است که (موجب) سپاسگزاری او (نعمتهای بیشمارش) در بین آفریدگان منتشر، و لشگر او (فرشتگان و انبیاء و اوصیاء و مؤمنین که جهاد کننده در راه دین او هستند بر دشمنانش) غالب، و بزرگی او (از هر چیز) بر تر است، 2 او را بر نعمتهای پی در پی و بر بخششهای بزرگش (که خردها در برابر آن ناتوان و زبان از شمارش وا مانده است) سپاس می گزارم، خداوندی که بسیار بردبار است (گناهکاران را زود کیفر نمی دهد) و (تقصیر ایشان را که قابل عفو و گذشت است) می بخشد، و در آنچه حکم کرده (مقدر و امر فرموده بر وفق حکمت و مصلحت) بعدل و انصاف رفتار نموده، و بآنچه می گذرد و آنچه گذشته دانا است (دانائی او در برابر آینده و گذشته یکسان است) به دانائی خود (که عین ذات او است) ایجاد کننده آفریدگان، و بامر و فرمان خویش (که چیزی از آن جلوگیری نمی تواند کرد) خلق کننده آنان است بدون پیروی کردن و آموختن (از دیگری) و بدون بهره مند شدن از نمونه صنعت کار و دور اندیشی (زیرا او مبدا المبادی و اولی است که اولی برای او فرض نمی شود) و بدون برخوردن بخطاء و اشتباهی و بدون گرد آوردن جماعتی (از خردمندان و دانایان تا با ایشان مشورت نماید، زیرا او عین علم است، پس خطاء و اشتباه در او راه ندارد تا نیاز به مشورت داشته باشد). 3 و گواهی می دهم که محمد (صلی الله علیه و آله) بنده و فرستاده او است بر انگیخت او را هنگامی که مردم در ضلالت و گمراهی بسیار سیر می کردند، و در حیرت و نگرانی غوطه ور بودند، و مهارهای تباهی و بد بختی آنها را می کشانید (و بسوی گرفتاریهای دنیا و آخرت می راندشان) و قفلهای گمراهی بر دلهاشان نهاده شده بود (بطوریکه نور حق و حقیقت در آنها نمی تابید).

4 بندگان خدا شما را بتقوی و ترس از خدا سفارش می‌نمایم، زیرا تقوی حق خدا است بر شما (تقوی را که عبارت است از عمل بواجبات و ترک منہیات خداوند حق خود و اداء شکر و سپاسگزاری از نعمت‌هایش قرار داده)

ترجمه و شرح نهج البلاغۃ (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 773

و حق شما (پاداش کردارتان) را بر خدا لازم و برقرار می‌نماید، و شما را سفارش می‌کنم باینکه از خدا برای تقوی کمک بطلبید (بخواهید تا شما را بتقوی و پرهیزکاری موفق بدارد) و از تقوی برای (قرب به) خدا همراهی درخواست نمائید (پرهیزکار شوید تا بخدا نزدیک گردید) زیرا تقوی در امروز (دنیا) پناه و (در برابر سختیها و گرفتاریها) سپر است، و در فردا (قیامت) راه بهشت است، راه آن آشکار و رونده در آن سود برنده، و امانت دار آن (خداوند) حافظ و نگهدار است (امانت در نزد او تباہ نمی‌شود، بلکه روز رستخیز با سود بسیار آنرا پس می‌دهد) 5 همیشه تقوی خود را بر مردمان گذشته و باقی مانده‌شان داده و جلوه‌گری می‌نماید (تا از آن بهره ببرند) چون ایشان در فردا (ی قیامت) بآن نیازمندند، فردایی که خداوند باز گرداند آنچه پدید آورده (مردگان را زنده فرماید) و گرفته آنچه بخشیده (از دنیا و کالای آن) و پرسش نماید از آنچه عطاء فرموده (از نعمتهای بیشمار که در چه راه صرف نمودید) پس چه بسیار اندکند کسانی که تقوی را پذیرفته و از روی راستی و درستی آنرا شعار خویش قرار داده‌اند، آنان از جهت عدد و شماره کم‌اند و شایسته وصف و مدح خداوند سبحان هستند که (در قرآن کریم س 34 ی 13) می‌فرماید: **یعملون له ما یشاء من** یعنی بندگان بسیار سپاسگزار من اندکند، 6 پس با گوشه‌اتان بسوی (شنیدن وصف) تقوی بشتابید (تا بفهمید) و با سعی و کوششتان بر آن مواظبت نمائید (تا رستگار شوید) و آنرا در برابر هر چه گذشته (از دست رفته) عوض و جانشین و در برابر هر مخالف (طریق حق) موافق قرار دهید، بسبب تقوی خوابتان را بیدار سازید (از خواب غفلت بیدار شوید) و روز خود را جدا نمائید (بدنیا دل نبندید) و آنرا ملازم دلہاتان قرار دهید (هیچ گاه از آن دور نشوید) و گناہاتان را بآن بشوئید، و بیماری‌هاتان را بآن مداوا کنید، و بآن بر مرگ پیشی گیرید (کاری کنید که از مرگ نگرانی نداشته باشید) و عبرت گیرید از کسی که تقوی را تباہ ساخته و از دست داده (از شیطان

و نفس اماره پیروی کرده در دنیا بدبخت مانده یا بهره‌ای که خواسته بدست نیاورده و در آخرت بعذاب جاوید مبتلی است) و نشود که از شما عبرت گیرید کسیکه از آن پیروی نموده. 7 آگاه باشید تقوی را (از کبر و خودخواهی و رثاء و خود نمائی) محافظت کنید،

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 774

و خود را بسبب آن نگاه دارید (زیرا تقوی پناهگاه و سپر از عذاب است) و از دنیا دوری نمائید و بآخرت مشتاق و شیفته باشید، و پست مدارید کسیرا که تقوی بلند کرده (پرهیزکاران را خوار شمارید که خلاف تقوی و پرهیزکاری است) و بلند مرتبه ندانید کسیرا که دنیا بلند کرده (توانگران را از جهت دارائیشان بزرگ نپندارید، زیرا تعظیم از جهت دارائی با تقوی و پرهیزکاری منافات دارد) و چشم ندوزید به ابر برق دار (کالای جلوه گر) دنیا، و به گوینده آن گوش ندهید، و خواننده آن را نپذیرید (با دنیا پرستان گرم نگرفته رفت و آمد ننمائید) و به درخشندگی آن روشنائی مجوید، و به کالاهای نفیس آن فریفته نشوید، زیرا برق آن بی باران و گفتار آن دروغ و دارائیهای آن غارت گشته و کالاهای نفیس آن ربوده شده است. 8 آگاه باشید دنیا بزن فاجره‌ای ماند که خود را (به مردان) نشان داده روی بگرداند، و به اسب سرکشی ماند که هنگام حرکت توقف نموده فرمان نبرد، و دروغگوی بسیار خیانتکار و ستیزه گر ناسپاسگزار، و بسیار جفا کار منحرف شونده (از راه حق)، و بسیار دوری کننده (از راه راست) و نگران و درهم است، روش آن منتقل شدن (از حالی به حالی و از شخصی به شخصی) و جای پای آن متحرک و غیر ثابت و ارجمندی آن زبونی، و سعی و کوشش آن بازی و شوخی، و بلندی آن پستی است، سرای گرفتن مال و برهنه کردن و تاراج نمودن و تباه ساختن است، 9 اهل آن بر پا بوده (از سختی و گرفتاری بسیار آنی آسودگی ندارند) و رانده میشوند، و (به پیشینیان) ملحق می گردند، و (از مال و زن و فرزند و خویشان و دوستان) جدا خواهند ماند، راههای آن سرگردان کننده (روندگان در آن نمی دانند کجا می روند و به کجا می رسند) و گریزگاههای آن ناتوان کننده است (مردم در آن گریزگاهی نیافته دستشان بجائی بند نمی شود) و مقاصد آن نومید کننده است (هیچکس در آن بمراد نمی رسد) پس پناهگاهها دنیا پرستان را (به چنگ بلاء و سختی) تسلیم نموده و آنها را نگاه نداشته، و

منزلها آنان را دور انداخته، و زرنگی‌ها ایشان را وا مانده و خسته گردانیده است (خلاصه در دنیا گریزگاهی نیست که کسی بآن پناه برد، و منزلی نیست که کسی را نگاه‌داشته از خود دور نیفکند، و زرنگی و پشت هم اندازی سودی ندارد) پس بعضی (از اهل دنیا) رهائی یافته (لکن) پی کرده شده

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 775

و پپای آنها زخم رسیده، و بعضی چون گوشت جدا شده، و بعضی مانند بدن سر بریده، و بعضی همچون خون ریخته شده، و بعضی (بر اثر غم و اندوه) دستهای خود را گزان، و بعضی (دریغ خورده بر اثر آن) کفهای خود را بر هم زنان، و بعضی (بر اثر بیچارگی) دو گونه بر مرفق و آرنج نهاده، و بعضی اندیشه خود را سرزنش نموده نادرست دانند، و بعضی از قصد خویش رو گردانند، در حالیکه تدبیر و چاره از دست رفته (سود ندارد) و بلای ناگهانی رو آورده (مرگ رسیده و کار از کار گذشته) و آن هنگام موقع گریختن نیست (خداوند در قرآن کریم س 38 ی 3 می‌فرماید: **کم أهلكنا من قبلهم من قرن فنادوا و لات حین مناص** یعنی چه بسیار پیش از ایشان از مردم روزگار را تباه ساختیم، پس کمک خواستند «تا بگریزند» و هنگام گریختن و فرار کردن نبود) 10 چه بسیار دور است (گریختن و تدارک کار بعد از رسیدن مرگ)!! بتحقیق از دست رفت آنچه از دست رفت، و گذشت آنچه گذشت (زمان تدارک گناهان و جبران خطاها و کارهای زشت سپری شد) و دنیا به دلخواه خود (نه بر وفق آرزوی اهلش) گذشت (در قرآن کریم س 44 ی 29 می‌فرماید: **فما بکت علیهم السماء و الأرض و ما کانوا منظرین** یعنی) پس اهل آسمان و زمین بر هلاک دنیا پرستان گریه نکردند (افسردگی به خودشان راه ندادند) و آنها از مهلت داده شدگان نبودند (تا راه رهائی از عذاب بیابند).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 776

(1192)

234 (1234)- از خطبه‌های آن حضرت علیه السلام است که بعضی آنرا خطبه قاصعه می‌نامند

و (قصع در لغت بمعنی نشخوار کردن آمده، گفته‌اند: وجه تسمیه این خطبه به قاصعه آنست که

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 777

چون حضرت آنرا برای اهل کوفه بیان می‌فرمود بر شتر ماده‌ای سوار بود که نشخوار میکرد، و گفته‌اند: قصع در لغت بمعنی تحقیر و خوار نمودن نیز آمده، پس وجه تسمیه آن آنست که امام علیه السلام در آن شیطان را تحقیر و خوار و پست نموده، و وجوه دیگری هم برای تسمیه آن گفته‌اند، ولی اقرب وجوه وجه اول و نیکوتر آنها وجه دوم است، و) آن متضمن مذمت و سرزنش شیطان است - لعنت خدا بر او باد - بجهت تکبر و سرکشی او، و سجده نکردنش بر آدم - علیه السلام - و اینکه او نخستین کسی بود که پا فشاری کرده نپذیرفتن حق را آشکار ساخت، و نخوت و خود خواهی را پیروی نمود، و (نیز) متضمن ترساندن مردم است از متابعت طریقه و روش او (و این خطبه درازترین خطبه‌های نهج البلاغه است):

1 سپاس سزاوار خداوندی است که پوشید (جامه) توانگری و بزرگواری را (توانگری و بزرگواری مخصوص او است که هیچ چیز او را ناتوان نمی‌گرداند و به حقیقت او نمی‌رسد) و این دو صفت را بخود اختصاص داده نه برای آفریدگانش (باین دو صفت منفرد و یگانه است، زیرا غیر او ذاتا زبون و زیر دست و در همه چیز نیاز بغیر دارند) و آنها را بر غیر خود ممنوع و حرام گردانید (پس کسیرا نمی‌رسد که آنها را ادعاء نماید و اگر ادعاء نمود مسئول و معاقب است) و آنها را برای جلال خویش برگزید، و لعنت (دوری از رحمتش) را قرار داد برای هر که از بندگانش در این دو صفت با او منازعه نماید (به توانگری و بزرگواری کردن بر افرازد، چنانکه در قرآن کریم س 39 ی 60 می‌فرماید: **و یوم القیامة تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة، ألیس فی جهنم مثوی للمتکبرین** یعنی آنان را که بر خدا دروغ بستند و زیر بار فرمان او نرفتند روز رستخیز روهایشان را سیاه می‌بینی، آیا در دوزخ جایی برای تکبر کنندگان و گردنکشان نیست؟

و در س 16 ی 29 می‌فرماید: **فادخلوا أبواب جهنم خالدين فیها فلبئس مثوی المتکبرین** یعنی داخل درها «درکات و گودیها» ی دوزخ شوید در حالیکه در آن جاوید می‌مانید، و بد است جای گردنکشان) 2

پس بسبب اختصاص این دو صفت بخود فرشتگان را که مقرب درگاه او بودند آزمایش نمود تا فروتنان ایشان را از گردنکشان (شیطان که از جن بود و در بین آنها به سجده بآدم مأمور شد) ممتاز و جدا سازد (با آنان معامله آزمایش کنندگان

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 778

نمود تا بدانند که هر که از فرمان الهی پیروی کند رستگار و هر که مخالفت ورزد بعذاب گرفتار شود، نه آنکه خواسته امتحان نماید تا دانا گردد که امتحان به این معنی در باره او محال است، چنانکه در شرح خطبه شصت و دوم اشاره شد) پس (از این جهت امام علیه السلام می فرماید:) با اینکه به پنهانیهای دلها و پنهانیهای پوشیده از نظرها دانا بود (در قرآن کریم س 38 ی 71) فرمود: **إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي (ی 72) فَإِذَا سُوِّبْتَهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ*** (ی 73) **فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ*** (ی 74) **إِلَّا إِبْلِيسَ*** یعنی من آدم را از گل خلق خواهم نمود، پس وقتی که او را بیافریدم و جان دادمش برو در افتاده او را سجده کنید (تعظیم و فروتنی نمائید، و یا او را قبله خویش قرار دهید، زیرا سجده عبادت و بندگی برای غیر خدا جائز نیست) پس همه فرشتگان سجده کردند مگر ابلیس (حضرت رضا علیه السلام فرموده: نام شیطان حارث بوده سمی ابلیس لانه ابلس من رحمه الله یعنی ابلیس نامیده شده بجهت آنکه از رحمت خدا دور گشت).

ناگفته نماند که بین علماء و بزرگان اختلاف است که آیا شیطان از جن بوده یا از فرشتگان، و حق آنست که از جن بوده، و اجماع علماء امامیه بر آنست، چنانکه از شیخ مفید - علیه الرحمه - نقل شده، و روایات متواتره از ائمه هدی - علیهم السلام - در این باب وارد گشته، و قرآن کریم بآن تصریح می فرماید س 18 ی 50 **وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ يَعْنِي يَادْ أَوْر** هنگامی را که به فرشتگان فرمودیم بآدم سجده کنید، پس همه سجده کردند مگر ابلیس که از جن بود، و استثناء دلیل بر آن نیست که شیطان از فرشتگان بوده چون جمله **كَانَ مِنَ الْجِنِّ** صریح است که استثناء در اینجا و سائر مواضع قرآن کریم در این باب استثناء منقطع است یعنی ربط به مستثنی منه ندارد، خلاصه آدم را سجده نکرد برای آنکه) 3 کبر و خود خواهی باو روی می آورد، پس به آفرینش خود بر آدم فخر و نازش نمود، و برای اصل خویش (که از آتش آفریده شده بود) عصیبت نموده

آشکارا زیر بار فرمان حق نرفت (و گفت: او را از گل و مرا از آتش آفریدی من که از او بهترم چرا او را سجده کنم؟) پس دشمن خدا (شیطان) پیشوای متعصبین و پیشرو گردنکشان است که بنیان عصیت را بجا گذارد، و با خدا در جامه عظمت و بزرگی (که اختصاص باو داشت) نزاع نمود، و لباس

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 779

عزت و سربلندی (که سزاوار او نبود) پوشید، و پوشش ذلت و خواری (که شایسته‌اش بود) دور افکند.

4 نمی‌بینید چگونه خداوند او را برای تکبر و سرکشی خرد و کوچک و سبب بلند پروازی پست نمود؟

پس او را در دنیا (از رحمت خود) رانده شده قرار داد (چنانکه در قرآن کریم س 15 ی 34 می‌فرماید:

قال فاخرج منها فإنك رجيم* ی 35 و إن عليك اللعنة إلی یوم الدین یعنی خداوند فرمود از بهشت بیرون رو که تو رانده شدی، و تا روز رستخیز بر تو لعنت است) و در آخرت برای او آتش بر افروخته آماده فرمود (چنانکه در قرآن کریم س 38 ی 85 می‌فرماید: **لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبَعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ** یعنی دوزخ را از تو و از همه آنان که پیرو تو هستند از آدمیان و جنیان پر خواهم نمود).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 780

[قسمت دوم خطبه]

5 و اگر خدا می‌خواست آدم را بیافریند از نوری که روشنی آن دیده‌ها را تیره سازد، و زیبایی آن بر خردها غالب گردد (عقلها در برابر آن حیران و سرگردان شوند) و از چیز خوشبوئی که بوی خوش آن اشخاص را فرا گیرد، هر آینه می‌آفرید، و اگر (چنین) می‌آفرید گردنها در برابر آدم فروتن، و آزمایش در باره او بر فرشتگان آسان می‌شد (بی‌درنگ شیطان به سجده او می‌شتافت و او را مادون خود تصور نمی‌کرد) و لیکن خداوند سبحان آفریدگانش را می‌آزماید به بعضی از آنچه اصل و سببش را نمی‌دانند برای امتیاز دادن و جدا ساختن آنها (از غیر - شان) و برای برطرف کردن تکبر و گردنکشی و دور نمودن خودپسندی از آنان (چنانکه بیشتر احکام شرعیه که عقل به حکمت آن پی نبرده از این قبیل است). 6 پس از کار خدا در باره شیطان عبرت گیرید که عبادت و بندگی بسیار و منتهی سعی و کوشش او را (بر اثر تکبر و سرکشیش) باطل و تباه ساخت در حالیکه خدا را شش هزار سال عبادت

کرده بود که معلوم نیست (شما نمی‌دانید و فهمتان قاصر است که) آیا از سالهای دنیا است یا از سالهای (آخرت) که هر روز آن معادل پنجاه هزار سال دنیا است، و این) بجهت کبر و سرکشی یک ساعت (بود که خود را بر تر از آدم دانسته باو سجده نکرد) پس چه کس بعد از شیطان با بجا آوردن مانند معصیت او (کبر و سرکشی) از عذاب خدا سالم ماند؟ حاشا! نخواهد شد که خداوند سبحان انسانی را ببهشت داخل نماید با کاری که بسبب آن فرشته‌ای (شیطان) را از آن بیرون نمود (تعبیر امام علیه السلام از شیطان در اینجا به فرشته‌ای برای آنست که در آسمان بوده و با فرشتگان

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 781

آمیزش داشته) 7 حکم و فرمان خدا در اهل آسمان (فرشتگان) و اهل زمین (آدمیان) یکی است، و بین او و هیچیک از آفریدگانش در روا داشتن آنچه مختص بخود او است (عظمت و بزرگواری) که آنرا بر عالمیان حرام کرده و ناروا دانسته رخصتی نیست (احکام خداوند نسبت بهمه یکسان است، پس نمی‌توان گفت که بس شیطان بر اثر یک نافرمانی رانده در گاه شده، بلکه باید دانست هر که و هر جا باشد چون گردن از زیر بار تکلیف بیرون آرد از رحمت خدا دور گشته بعذاب گرفتار شود).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 783

[قسمت سوم خطبه]

8 پس بندگان خدا، از دشمن خدا (شیطان) بترسید از اینکه شما را بدرد خود (کبر و سرکشی) گرفتار کند (مانند خود متکبر و گردن کش نموده از رحمت خدا دور سازد) و از اینکه به گفته خویش شما را (از راه راست) باز داشته نگران نماید، و سواران و پیادگان لشگرش (پیروانش) را دور شما گرد آورد، پس بجان خودم سوگند که تیر شر (گمراه ساختن) را برای شما بزه کمان نهاده و آنرا بطرف شما سخت کشیده، و از نزدیک بشما تیر انداخته (تا تیرش بخطا نرود) و (چنانکه در قرآن کریم س 15 ی 39 خداوند از او حکایت می‌فرماید) گفت: **قال رب بما أغويتني لأزينن لهم في الأرض ولأغوينهم** یعنی پروردگار من برای اینکه مرا گمراه کردی (بر اثر ترک سجده آدم) هر آینه گناهان را برابر بنی آدم در زمین می‌آرایم (تا از اطاعت باز مانند) و همه آنان را گمراه خواهم نمود (و این سخن را گفت) در

حالیکه (ندانسته) اظهار غیب گوئی کرده از روی گمان نادرست آنرا بیان نمود (ولی) 9 فرزندان نخوت و برادران عصیبت و سواران گردن کش و جاهلیت و نادانی دعوی او را تصدیق کرده راست آوردند (چون اهل دنیا معصیت و نافرمانی نموده بدرد کبر و خود پسندی که شیطان داشت گرفتار شدند، پس ادعای او را که از روی نادانی و گمان نادرست بود درست جلوه دادند) تا اینکه سرکش از شما (که از راه راست پا بیرون نهاد) پیرو او گردید، و (از اینرو) طمع و آز او در (گمراه کردن) شما پا بر جا شد، پس چگونگی پنهان آشکار گشت (آثار وسوسه او در دل‌های شما نمایان شد که بی پروا بر خلاف دستور خدا رفتار می‌نمایید) 10 استیلاء او بر شما قوت یافت، و سپاه خود را بسوی شما نزدیک آورد، پس شما را در غارهای ذلت و خواری افکندند، و در گودال‌های کشتن (تباه ساختن) انداختند، و شما را پایمال کردند با زخم سخت: نیزه زدن در چشمها و بریدن گلوها

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 784

و کوبیدن سوراخ بینی‌ها و اراده انداختن در قتلگاهاتان و راندنتان با حلقه‌های مهار قهر و خشم که در بینی می‌نهند بسوی آتشی که برایتان آماده شده (خلاصه شیطان و سپاهش خواهشهای نفس اماره و گناهان را در نظر شما جلوه داده به دام بد بختی در آورده بعذاب سوق می‌دهند) 11 پس شیطان برای زخم زدن (زیان رساندن) در دین شما بزرگتر و برای آتش افروختن (فتنه و فساد بر پا نمودن) در دنیای شما افروزنده‌تر گردید از دشمنانی که با ایشان آشکارا دشمنی کرده برای (زد و خورد با) آنها گرد می‌آید (و از یکدیگر کمک می‌طلبید) پس زور و کوشش خود را بر دفع او بگمارید که بخدا سوگند بر ریشه شما (پدرتان آدم) فخر و نازش کرد، و در حسب (قدرت و منزلت) شما نکوهش نمود، و نسب (قربت و خویشی) شما را کوچک و پست دانست، و سواران خود را برای (گمراه کردن) شما گرد آورده، و با پیادگانش راه شما را اراده نمود (تا در گمراهی مانده براه هدایت و رستگاری پا نهد) در هر جا شما را شکار کرده به دام می‌آرند، و سر انگشتانتان را می‌زنند، و به حيله و دسیسه نمی‌توانید (از ایشان) سرباز زنید، و بتصمیم و اراده نمی‌توانید (آنها را) دفع نموده از خود دور نمائید، در حالیکه شما در انبوه ذلت و خواری و دائره تنگ و عرصه مرگ و جولانگاه بلاء و سختی (دنیا گرفتار) هستیید (و از شر شیطان نرهید مگر با کشتن نفس اماره و پیروی نکردن از او) 12 پس خاموش کنید آتش

عصبيت و كينه‌هاى زمان جاهليت را كه در دلهاى شما پنهان است كه اين تكبر و گردنكشى و خود پسندى در مسلمان از افكنده‌هاى شيطان و خود خواهى‌ها و تباه كردنها و وسوسه‌هاى او است، 13 و تصميم گيريد كه فروتنى را از روى سرهاتان نهاده بزرگى و خود پسندى را زير پاهاتان بيفكنيد، و تكبر و گردنكشى را از گردنهایتان دور سازيد، و فروتنى را بين خود و دشمنانتان شيطان و لشگرش بجای لشگر تمام سلاح بكار برید، زیرا او را در هر امتی لشگرها و ياران و پيادگان و سواران است (كه همه با او كمك کرده كبر و نخوت را در نظرتان می‌آرايند تا شما را در بلاء و هلاكت اندازند، پس شما تواضع و فروتنى را لشگر خود قرار داده با ايشان كارزار كنيد) 14 و مانند متكبر گردن كش (قاييل فرزند آدم عليه السلام) بر فرزند مادرش (هاييل) نباشيد (تعبير از هاييل به فرزند مادر قاييل با اينكه هر دو از يك پدر و يك مادر بودند برای آنست كه مهربانى دو برادر از يك مادر بيشتتر است از مهربانى دو برادر كه از دو مادر باشند)

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فيض الإسلام)، ج 4، ص: 785

كه بر او تكبر نمود بدون اينكه خداوند در او فزونى قرار داده باشد جز آنكه كبر و بزرگى ناشى از رشك باو روى آورد، و از آتش خشم در دل او تعصب افروخته شد، و شيطان باد كبر و سر بلندى در بينى او دميد، چنان خود خواهى و گردنكشى كه خداوند پس از كبر و سر بلندى او را پشيمانى داد (بر اثر مردن برادر حيران و سرگردانش نمود، نه بر كشتن او كه اگر بر اثر كشتن او پشيمان مى‌شد توبه و بازگشت از گناهى بود كه مرتكب شده و معذب نمى‌ماند) و گناه كشنندگان را تا روز رستخيز همراه او گردانيد (چنانكه در قرآن كريم س 5 ي 31 مى‌فرمايد: **فأصبح من النادمين ي 32 من أجل ذلك كتبنا على بنى إسرائيل أنه من قتل نفسا بغير نفس أو فساد في الأرض فكأنما قتل الناس جميعا** يعنى چون قاييل هاييل را كشت از جمله پشيمانان گرديد، از اينرو به بنى اسرائيل دستور داديم كه هر كه بكشد كسى را بى آنكه او ديگرى را كشته يا فسادی در زمين کرده باشد كه موجب كشته شدن گردد، پس چنان است كه همه مردم را كشته باشد).

[قسمت چهارم خطبه]

15 آگاه باشید که شما در ستمگری بسیار جهد و کوشش نمودید، و در زمین فساد و تباهکاری کردید، از روی آشکار کردن دشمنی با خدا، و بیرون آمدن برای جنگ با مؤمنین! (شاید مقصود امام علیه السلام در اینجا اشاره به مخالفت امت با آن حضرت بوده بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، یا رفتار اهل شام و پیروان معاویه با آن بزرگوار) 16 پس از خدا بترسید، از خدا بترسید در گردنکشی ناشی از تعصب، و خود پسندی جاهلیت، زیرا کبر ایجاد کننده‌های دشمنی و دمیدن گاه‌های شیطان است که بآن دمیدن‌های امتهای گذشته و پیشینیان (مانند قوم نوح و عادت و ثمود و فرعون و نمرود) را فریب داده است (خود خواهی و نخوت را در برابر ایشان جلوه داده پس از روی خودپسندی پیغمبران را تکذیب کرده قدم در راه راست نهادند) تا اینکه در تاریکی‌های نادانی و دامهای گمراهی او شتافتند در حالیکه در برابر راندن او رام و به کشیدنش آرام (در پیروی از او تسلیم) بودند، و شتافتند بسوی کاری که دلها در آن یکسانند، و پیشینیان بر آن کار از پی یکدیگر رفتند، و بطرف خود پسندی و سربلندی که سینه‌ها بسبب آن (از کینه و رشک) تنگ گشت.

17 آگاه باشید و بترسید، بترسید از فرمانبری مهتران و بزرگانان که از شرف و جاه خود (که در بین مردم یافته بودند) گردنکشی کردند، و بالاتر از نسب خویش (خانواده‌ای که در آن بوجود آمده‌اند) سرفرازی نمودند، و چیزیکه (به گمان خودشان) ناپسند و زشت آمد به پروردگارشان نسبت دادند (مثل اینکه به مردی گویند تو عجم هستی یا عرب یا خراسانی می‌باشی یا طهرانی که این نوع نسبتها بخدا است نه به انسان، زیرا گناهی نیست او را در اینکه عجم یا خراسانی گردیده) و آنچه خداوند بایشان احسان کرده بود انکار کردند برای نبرد کردن با قضاء و قدر او و زد و خورد نمودن با نعمت‌هایش (آنان را که مقدر بود در دنیا کمتر از آنها بهره‌مند گردند زبون و خوار دانستند و به مستمندان و ناتوانان بر اثر نعمت‌هایی که خدا بایشان عطاء فرموده تکبر نمودند با اینکه منتهی درجه بی انصافی و ناسپاسی است که هر یک از ایشان نصیب کسانی را تنها برده و مردم تعظیمش نموده بزرگ و مهتر و پیشوایش نام نهند و او بخود نیامده که برای آزمایش این نعمتها را خداوند باو اختصاص داده)!! پس اینان پایه‌های بنای عصبیت و ستونهای ارکان

فتنه و آشوب و شمشیرهای افتخار و سرفرازی جاهلیت می‌باشند (همچنانکه عربهای جاهلیت بر اثر تکبر و عصیبت به قبیله و پدران و رؤسای خود افتخار و سرفرازی می‌نمودند، و هنگام جنگ آنها را بنام می‌خواندند، پس آنان بمنزله شمشیرهای جنگ بودند ایشان هم بر اثر تکبر و گردنکشی بمنزله شمشیرهای فتنه و آشوب می‌باشند) 18 پس از خدا بترسید، و (با کبر و خود پسندی) برای نعمتهای او بر شما ناسپاسگزار و از جهت احسان او بشما رشکبر نباشید (زیرا کفران و ناسپاسی و رشک موجب زوال نعمت است، و وجه تشبیه ایشان به رشکبر آنست که چون رشکبر طالب زوال نعمت از دیگری است ایشان هم بر اثر خود پسندی و گردنکشی که در برابر نعمت خداوند کفران و ناسپاسی است مانند آنست که بر خودشان رشک می‌برند و زوال فضل و احسان خداوند را می‌طلبند) و از بدان و ناکسان که آنها را نیکان و مهتران می‌پندارید پیروی نکنید که آنان کسانی هستند که شما آب تیره گل آلود ایشان را با آب صاف و پاکیزه خود آشامیده و بیماری آنان را با تندرستی خویش مخلوط نموده و باطل و نادرستیشان را در راستی و درستیشان داخل ساختید (سعادت و نیکیبختی و آسایش خود را که در زیر سایه لواء دین و ایمان حقیقی بدست آورده بودید از دست داده بر اثر پیروی از متظاهرين به اسلام بفتنه و آشوب و خونریزی و بد بختی گرفتار و همیشه مضطرب و نگران می‌باشید) 19 در حالیکه آنها پایه فسق (خروج از طاعت خدا) و ملازم و همراه معصیت و مخالفت (خدا و رسول و امام) هستند که شیطان آنها را (بجای) شتران بار کش گمراهی گرفته، و سپاهی که بوسیله ایشان بر مردم مسلط شود، و ترجمه کننده‌هایی که به زبان آنها سخن می‌گویند، برای اینکه عقلهای شما را بدوزد (با گفتار دروغ شما را از ذکر حق و آخرت اغفال نموده باز دارد) و در چشمهاتان داخل گردد (زندگانی دنیا و گناهان را در نظر شما بیاراید تا از نظر در آیات خدا باز مانید) و در گوشهاتان بدمد (آنقدر سخنان بیهوده و زشت بشما پیاموزد که به سخن خدا و رسول گوش فرا ندهید) و (نتیجه‌ای که از دزدیدن عقل و داخل شدن در چشم و دمیدن در گوشهاتان می‌برد این است که) شما را هدف تیر (هلاک و تباهی) و جای پای (ذلت و خواری) و دستگیره (اسیر و گرفتار) خود قرار می‌دهد، 20 پس (اکنون که فهمیدید شیطان

بوسیله گردنکشان شما را گمراه می‌سازد، از آنان پیروی نکرده کبر و خودپسندی را شعار خویش قرار ندهید، و از کیفر خدا و حمله و سختیها و عذابهای او

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 789

که به گردنکشان پیش از شما (نمرودیان و فرعونیان و دیگران) رسیده عبرت گیرید، و به جاهائی که چهره‌شان بخاک افکنده شده و پهلوهانشان افتاده (قبرها) پند پذیرید (ببینید چهره‌هائی که پرده‌ها جلو آنها می‌آویختند روی خاک نهاده و پهلوها که بر بستر سنجاب می‌نهادند بر زمین گسترده‌اند) و از آنچه تولید کبر و سربلندی می‌نماید بخدا پناه ببرید چنانکه از حوادث و پیش آمدهای سخت روزگار باو پناه می‌برید (بلکه پناه بردن بخدا از اسباب تولید کبر سزاوارتر است از پناه بردن باو از حوادث روزگار، زیرا کبر باعث الم و درد اخروی است و حوادث روزگار الم دنیوی است، و الم اخروی اهمیت دارد که رهائی از آن ممکن نیست).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 790

[قسمت پنجم خطبه]

21 و اگر خداوند بکسی از بندگانش خودپسندی و سربلندی را رخصت و اذن می‌داد (برای او جائز می‌دانست) به پیغمبران و دوستان خود اجازه می‌داد، و لیکن آنها را از خود خواهی و سربلندی منع کرده تواضع و فروتنیشان را پسندیده داشت (بی آنکه کسی را استثناء فرماید) پس (ایشان هم امثال امر و فرمان او را بتواضع و فروتنی نموده از بسیاری خضوع و افتادگی) رخسارهای خود بزمین نهاده چهره‌هایشان را بخاک مالیدند، و بالهای (خدمتگزاری و خوشرویی) خویش را برای مؤمنین و خدا پرستان به زیر افکندند (بلند پروازی و سرفرازی نشان ندادند) و انبیاء و دوستان خدا گروهی بودند ضعیف شمرده شده که (مردم و دنیا دوستان آنان را در نظر خود ضعیف و ناتوان می‌پنداشتند) خداوند آنها را به گرسنگی آزموده بسختی گرفتار و بمواضع خوف و ترس امتحان فرمود، و از ناشایسته‌ها خالص و پاک گردانید، 22 پس (چون پیغمبران و دوستان خدا در دنیا باین منوال گذراندند بنا بر این) خوشنودی و خشم خدا را به دارائی و فرزند داشتن نپندارید (که دارائی و فرزندان علامت خوشنودی و

نداشتن آنها دلیل خشم او نیست) از روی نادانی به جاهای امتحان و آزمایش در توانگری و تنگدستی که خداوند سبحان (در قرآن کریم س 23 ی 55)

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 791

فرموده: **أ يحسبون أنما نمدهم به من مال و بنین (ی 56) نسارع لهم فی الخیرات بل لا يشعرون** یعنی آیا گمان میکنند آنچه ما از دارائی و فرزندان بایشان عطاء می کنیم در نیکوئیهای ایشان می شتایم (چنین نیست) بلکه شعور ندارند و نمی فهمند (که آنها را بمال و فرزند می آزماییم و مهلت می دهیم که تا چه اندازه در معصیت و نافرمانی افزوده بر اثر آن بعذاب گرفتار شوند) 23 و خداوند سبحان بندگان خود را که دارای خودپسندی و سربلندی هستند به دوستانش که در نظر آنها ضعیف و زبون می آیند می آزماید، و (شاهد بر آن داستان موسی و فرعون است که) موسی ابن عمران با برادرش هارون صلی الله علیهما که همراه او بود بر فرعون وارد شد و در بر آنها جامه های پشمی و در دستشان عصای چوبی بود، پس با او قرار گذاشتند که اگر اسلام آورد (به یگانگی خدا و رسالت موسی اقرار نماید) پادشاهیش باقی و عزت و سر و ریش بر جا باشد، فرعون (به پیروان خود) گفت از این دو نفر به شگفت نمی آید که بر جا ماندن سروری و بقاء و پادشاهی را با من شرط می نمایند در حالیکه باین پریشانی و زبونی هستند که می بینید، پس (آنان را توبیخ و سرزنش نموده بمردم گفت اگر این دو نفر از جانب خدا آمده اند) چرا دست بندهای طلا بدستشان آویخته نشده (چون در آن زمان هرگاه مردی را سید و مهتر قرار می دادند او را بدست بند و طوق طلا می آراستند، چنانکه شیخ طبرسی رحمه الله در مجمع البیان فرموده است، خلاصه فرعون این سخن را گفت) بجهت آنکه طلا و گرد آوردن آنرا بزرگ دانسته پشم و پوشیدن آنرا (که در بر موسی و هارون دید) پست انگاشت.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 793

[قسمت ششم خطبه]

24 و اگر خداوند سبحان می‌خواست برای پیغمبرانش آنگاه که آنان را بر انگیخت، گنجهای زر و کانهای طلای ناب و باغهایی که همه گونه درخت در آن می‌کارند قرار دهد، و مرغهای آسمان و جانوران زمین را با ایشان همراه سازد بجا می‌آورد، و اگر چنین میکرد آزمایش ساقط می‌شد، و پاداش نادرست می‌گردید، و خبرها (ی آسمانی و پیغامهای الهی) موردی نداشت (زیرا اگر کسی با چنین نعمت و شوکت و توانائی از جانب خداوند به بندگان بر انگیخته می‌شد از حکم او سر نمی‌پیچیدند و با کمال فروتنی فرمانش را انجام می‌دادند، و در این صورت فرمانبر و پیرو واقعی و گناهکار حقیقی شناخته نمی‌شد، و پاداش و کیفر بکار نمی‌آمد) و برای قبول کنندگان (دعوت و فرمان چنین پیغمبری) مزدهای آزمایش شدگان لازم نبود (زیرا پیروی از چنین پیغمبری از راه طمع و آز یا خوف و ترس می‌باشد، نه از راه امتحان تا ثواب و پاداش آزمایش شدگان نصیب گردد) و گرویدگان (بآن پیغمبر) شایسته ثواب نیکوکاران نبودند (زیرا ایمانشان از راه نا علاجی بود) و نامها با معانی مطابقت نمی‌کرد (زیرا اسلام و ایمان و فروتنی از راه آز و ترس اگر چه باین نامها نامیده میشود و لیکن چون حقیقی نیست اسم با معنی مطابقت ندارد، پس از اینرو ایشان را با عظمت و شوکت و توانائی بر نیانگیخت) 25 ولی خداوند سبحان پیغمبرانش را در اراده و تصمیمهاشان قوی و توانا گردانید، و در آنچه دیده‌ها به حالاتشان می‌نگرند ناتوانشان قرار داد، با قناعتی (به اندک راضی شدنی) که دلها و چشمها را از بی‌نیازی پر میکرد (هر صاحب دلی که در ایشان اندیشه کند می‌بیند و می‌فهمد که آنها مانند سائر درویشان و نیازمندان از ناکامی جهان در غم و اندوه نیستند، بلکه شهان و بی‌نیازان حقیقی هستند که دلهاشان به قناعت و رضاء توانگر است) و با فقر و تنگدستی که چشمها و گوشها را از رنج و آزار پر می‌نمود (هر که احوال پریشان آنها را دیده و می‌شنید افسرده می‌شد چون در ظاهر پریشان و بی‌سامان و نیازمند بودند) 26 و اگر پیغمبران دارای توانائی بودند که کسی قصد تسلط بر ایشان نمی‌کرد، و دارای تسلطی بودند که ستم نمی‌کشیدند، و دارای سلطنت و پادشاهی بودند که گردنهای مردان بسوی آن کشیده می‌شد، و (بقصد دیدن شوکتشان) گره‌های پالان شتران بسته می‌گردید (مردم

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 794

از اطراف جهان سفر کرده بجانب آنان کوچ می‌کردند) این حال برای مردم در پند پذیرفتن (و پیروی کردن) آسانتر، و از خودپسندی و گردنکشی دورتر بود (هرگز کسی مخالفتشان نمی‌کرد) و از راه ترس که بر ایشان غالب می‌شد، یا از راه رغبت و خواهشی که آنها را مائل و متوجه می‌گردانید ایمان

می‌آوردند، پس (در این صورت) قصدها خالص نبود، و نیکوئیها (عبادات) قسمت شده بود (قسمتی برای دنیا و قسمتی برای آخرت) 27 ولی خداوند سبحان خواسته که پیروی از پیغمبران و تصدیق بکتابها و فروتنی برای ذات و تسلیم در مقابل فرمان و گردن نهادن بطاعت و بندگیش چیزهایی در برداشته باشد مخصوص او که بآن چیزها از غیر آنها عیبی (رغبت و ترس و رثاء و خودنمایی و مانند آنها) آمیخته نشود، و (این برای بزرگی امتحان و آزمایش است، پس) هر چند امتحان و آزمایش بزرگتر باشد، ثواب و پاداش بیشتر است.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 796

[قسمت هفتم خطبه]

28 آیا نمی‌بینید که خداوند سبحان پیشینیان را از زمان آدم - صلوات الله علیه - تا آخرین نفر از این جهان آزمایش فرموده به سنگهایی که (کعبه مقدسه از آنها بنا شده، و) نه زیان دارد و نه سود بخشد و نه می‌بیند و نه می‌شنود، پس آن سنگها را بیت الحرام خود قرار داد (خانه محترمی که دخول مشرکین را در آن و بیرون نمودن کسی را که بآن پناه برده حرام کرده) خانه‌ای که آنرا برای مردم برپا (محل اجتماع و صلاح دنیا و آخرت ایشان) گردانید، پس آنرا قرار داد در دشوارترین جاهای زمین از جهت سنگستان بودن، و کمترین جاهای بلند دنیا از جهت کلوخ و خاک داشتن، و تنگ‌ترین دره‌ها که در جانی از زمین واقع گشته است (خانه را قرار داد) بین کوههای ناهموار، و ریگهای نرم، و چشمه‌های کم آب، و دههای از هم دور که نه شتر آنجا فربه میشود، و نه اسب، و نه گاو و گوسفند (چون آب و گیاه و هوای مناسب ندارد) 29 پس آدم علیه السلام و فرزندانش را امر فرمود که بجانب آن متوجه گردند، و بیت الحرام محلی برای سود دادن سفرها و مقصد انداختن بارهاشان گردید (به علاوه سود اخروی که بر اثر بجا آوردن فریضه حج می‌برند سود دنیوی هم دارد) میوه‌های دلها بآن خانه فرود می‌آید (اصحاب دل آنجا گرد آمده از یکدیگر سود معنوی بدست آرند) از بیابانهای بی آب و گیاه دور از آبادی، و از بلندیهای دره‌های سراشیب، و از جزیره‌های دریاها که (بر اثر احاطه دریا بآنها از قطعات زمین) جدا شده است (از راههای دور و دراز از کوچ کرده با سختی بسیار به آنجا می‌رسند) تا اینکه دوشهای خود

را با خضوع و فروتنی (در سعی و طواف) می‌جنابند، در اطراف خانه تهلیل (لا إله الا الله) می‌گویند، و بر پاهایشان هروله میکنند (با شتاب می‌روند) در

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 797

حالیکه برای رضای خدا ژولیده مو و غبار آلوده رو هستند، جامه‌هاشان را پشت سر انداخته‌اند (لباس همیشگی را از تن بیرون کرده جامه‌های احرام پوشیده‌اند) و بر اثر نتراشیدن موها و زیاده شدن آنها نیکوئیهای خلقت خود را (مانند روی زندانیان) زشت کرده‌اند، خداوند ایشان را (در زیارت بیت الحرام باین امور) امتحان و آزمایش نمود امتحانی بزرگ و سخت و آشکار و کامل که آنرا سبب دریافت رحمت و رسیدن بهشت خود گردانید، 30 و اگر خداوند سبحان می‌خواست خانه محترم و عبادتگاههای بزرگ خویش را قرار دهد بین باغها و جویها و زمین نرم و هموار با درختهای بسیار و با میوه‌های در دسترس و ساختمانهای بهم پیوسته، و دههای نزدیک بهم، و بین گندم سرخ گونه، و مرغزار سبز، و زمینهای پر گیاه بستان دارد، و کشتزارهای تازه و شاداب، و راههای آباد، مقدار پاداش را به تناسب کمی آزمایش اندک می‌گردانید، 31 و اگر پایه‌هایی که خانه بر آنها نهاده شده و سنگهایی که بآنها بناء گردیده از زمرد سبز و یاقوت سرخ و نور و روشنائی بود چنین ساختمانی در سینه‌ها زد و خورد شک را کم میکرد، و کوشش و تلاش شیطان را از دلها برطرف می‌ساخت، و اضطراب و نگرانی تردید را از مردم دور می‌نمود، 32 و لیکن خداوند بندگانش را به سختیهای گوناگون می‌آزماید، و با کوششهای رنگارنگ از آنان بندگی می‌خواهد، و ایشان را به اقسام آنچه پسندیده طباع نیست امتحان می‌فرماید برای بیرون کردن کبر و خودپسندی از دلها و جا دادن فروتنی در جانهایشان، و برای اینکه آن آزمایش را درهای گشاده بسوی فضل و احسان خود و وسائل آسان برای عفو و بخشش خویش قرار دهد.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 798

[قسمت هشتم خطبه]

33 پس از خدا بترسید، از خدا بترسید از (کیفر) تباہکاری در دنیا و از زیان ستمگری در آخرت، و از بدی پایان خود خواهی و گردنکشی، زیرا تباہکاری و ستمگری و گردنکشی بزرگترین دام و فریب شیطان است، چنان فریبی که مانند زهرهای کشنده در دل‌های مردان داخل میشود (و آنها را از بین می‌برد) پس شیطان هرگز ناتوان نمی‌شود، و کشتن‌گاه هیچیک را اشتباه نمی‌کند، نه دانشمند را برای دانائی او، و نه درویش و بی‌چیز را در جامه کهنه‌اش (عالم با علمش و درویش با بیچاره بودنش از این زشتکاریها که از فریبهای شیطان است رهائی نمی‌یابند چه جای آنکه نادان و توانگر آسوده خاطر باشد) 34 و از تباہکاری و ستمگری و گردنکشی خداوند بندگان مؤمنینش را حفظ می‌فرماید بوسیله نمازها و زکوة‌ها و کوشش در گرفتن روزه در روزهای واجب، برای آرام ماندن دست و پا و اندام دیگر ایشان (از معصیت و نافرمانی) و چشم به زیر انداختنش، و فروتنی

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 799

جانهاشان، و زبونی دلهاشان، و بیرون نمودن کبر و خودپسندی از آنان، چون در نماز است مالیدن رخسارهای نیکو بخاک برای فروتنی، و (هنگام سجده نمودن) چسبانیدن اعضاء شریفه (هفت موضع) را بزمین برای اظهار کوچکی، و در روزه است رسیدن شکمها به پشتها برای خضوع و ناچیز دانستن، و در زکوة است دادن میوه‌های زمین (گندم و جو و خرما و مویز) و غیر از آن (شتر و گاو و گوسفند و طلا و نقره) به زیر دستان و درویشان، 35 نگاه کنید بمنافع این عبادات از پست شمردن بزرگیها و سر فرازیهای آشکار، و برطرف نمودن خود پسندی و گردن کشیهای هویدا (که موجب بدبختی دنیا و عذاب آخرت می‌گردد. در اینجا امام علیه السلام اهل کوفه را بر عصیبت و گردنکشی بدون علت که موجب تباہکاری و ستمگری است توبیخ و سرزنش نموده می‌فرماید):

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 800

[قسمت نهم خطبه]

36 من (در احوال مردم) نظر کردم هیچیک از جهانیان را نیافتم که بر سر چیزی از چیزها تعصب و گردنکشی نماید مگر از روی علت و سببی که اشتباه کاری نادانان را در بر دارد، یا از روی دلیلی که به

خردها و اندیشه‌های نفهمها می‌چسبد (خلاصه تعصب آنها از روی سبب و دلیلی بود که در واقع باطل و نادرست بود و ایشان از روی نادانی و نفهمی در ظاهر گمان می‌کردند صحیح و درست است) جز شما را که تعصب و گردنکشی می‌کنید برای امری (افتخار و سرفرازی بر یکدیگر) که (در ظاهر و نزد نادانان و نفهمها نیز) برای آن سبب و علتی معلوم نمی‌شود،³⁷ اما شیطان بر آدم تعصب و گردنکشی کرد برای اصل خود (که از آتش بود) و او را در خلقت و آفرینش سرزنش نموده گفت: من از آتشم و تو از گلی (پس باین علت تعصب و گردنکشی کرد، که در نظر نادان برای تعصب حجت و دلیل می‌نماید) و اما توانگران امتها که نعمت برای آنها فراوان بوده و از هر لذت و خوشی که می‌خواستند بهره‌مند می‌شدند از جهت نعمتها (دارائی و فرزندان و بزرگ شمردن زیر دستان آنها را) تعصب و گردنکشی کردند، پس (چنانکه در قرآن کریم س 34 ی 34 می‌فرماید: **و ما أرسلنا فی قریة من نذیر إلا قال مترفوها إنا بما أرسلتم به کافرون ی 35 و قالوا نحن أكثر أموالا و أولادا،**

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 801

و ما نحن بمعذبین یعنی ما در هیچ شهر و دهی بیم کننده و پیغمبری نفرستادیم مگر آنکه خوشگذرانان و ناز پروران آنجا گفتند: ما بآنچه شما پیغام آورده‌اید نمی‌گرویم، (و گفتند: ما را دارائیا و فرزندان بیشتر (از شما) است، و معذب نخواهیم بود (در آخرت خداوند ما را عذاب نخواهد نمود چنانکه ما را در دنیا به نعمتهای بیشمار متنعم فرموده است، خلاصه شما اهل کوفه بچه حجت و دلیل تعصب و گردنکشی پیش گرفته‌اید، آیا مانند شیطان آفرینش خود را بهتر می‌دانید؟ یا مانند توانگران خوشگذران به دارائی و فرزندان بسیار می‌بالید؟) 38 پس اگر از تعصب و گردنکشی چاره و گریزی ندارید باید تعصب شما برای صفات شایسته و کارهای پسندیده و چیزهای نیکو باشد، از آن صفات و کارها و چیزهائی که بزرگان و دلیران از خاندانهای عرب و رؤسای قبیله‌ها با آنها بر دیگران برتری می‌جویند بسبب خواهی مرغوب و عقلهای بزرگ و مراتب بلند و صفات پسندیده، 39 پس برای خصلتهای ستوده تعصب نمائید: از نگاه داشتن حق همسایه، و وفاء بعهده و پیمان، و فرمانبری نیکوکاران، و نافرمانی گردنکشان، و فرا گرفتن احسان (کار نیکو) و دست کشیدن از ستم، و اهمیت دادن به خونریزی، و انصاف و دادگری برای مردم، و فرو نشاندن خشم، و دوری جستن از تباهاکاری در زمین.

40 و بترسید از عذابها و سختیها که بر اثر زشتکاریها و بد کرداریها بامتهای پیش از شما رسید، و پیش آمدهای آنان را در نیکی و بدی (خودتان) یاد آورید (ببینید بر هر کاری چه اثری مترتب می گردد) و بر حذر باشید از مانند آنان شدن (که بر اثر کردار بد و گفتار زشت بشما نیز عذاب و سختی برسد) و هرگاه در تفاوت دو حالت (نیک و بد) ایشان اندیشه نمودید، پس (در راه خیر و نیکی قدم نهید، و) اختیار کنید هر کاری را که بسبب آن ارجمند گشتند، و دشمنان را از آنان برطرف ساخت، و تندرست ماندند، و نعمت و خوشی برای آنها فراوان شد، و نیکوکاری و بزرگواری پیوست ریسمان (اجتماع) آنان را (و کاری که موجب ارجمندی و برطرف شدن دشمنان و تندرستی و آسودگی و ارزانی نعمت و خوشی و پیوند ریسمان اجتماع است عبارت است) از پرهیز نمودن از جدائی (نفاق و دو روئی) و مهربانی کردن (اتفاق و یگانگی) و ترغیب و سفارش یکدیگر به مهربانی (اتحاد و همبستگی) 41 و (در راه شر و بدی پا نگذارید، و) دوری کنید از هر کاری که مهره پشت پیشینیان را شکست، و توانائی ایشان را سست نمود، از جهت کینه ورزی در دلها و دشمنی داشتن در سینه ها و پشت کردن اشخاص بهم و یاری نکردن دستها یکدیگر را، 42

و در حالات گذشتگان از مؤمنین پیش از خودتان (از بنی اسرائیل و غیر ایشان) اندیشه کنید که در موقع آزمایش و رنج کشیدن چگونه بودند؟ آیا از مردم دیگر گرانبارتر (جفا - کشتن) و از سائرین رنجبرتر و از اهل دنیا زندگانیشان سختتر نبود؟ که فرعونها آنان را به بندگی و خدمتگزاری گماشتند، و سختی عذاب را بایشان چسبانیدند (پسرهایشان را سر بریده و دخترهایشان را بجا می گذاشتند) و تلخی را بآنها جرعه جرعه می نوشانیدند (بمنتهی درجه سختی رفتارشان کردند، گروهی خدمتگزار و برخی برزگر ایشان بودند، و از آنکه کاری ساخته نبود باج می گرفتند) پس همیشه حال آنها در خواری هلاکت و زیر تسلط و استیلاء (فرعونها) بود، چاره ای برای سرباز زدن (از فرمان آنها) و راهی برای دفاع (از ستمگریهایشان) نمی یافتند، 43 تا آنگاه که خداوند کوشش ایشان را در شکیبائی بر رنج بردن در راه

محبت خود و تحمل بر ناشایسته‌ها را از جهت ترس از خود مورد نظر قرار داد، آنان را از گرفتاریهای سخت گشایش و رهائی داد، و بآنها عوض ذلت و خواری ارجمندی و عوض ترس آسودگی عطاء فرمود، پس پادشاهان فرمانده و پیشوایان راهنما شدند، و از جانب خدا بایشان عزت و بزرگواری رسید بیش از آنچه آرزو داشتند (بمقام و مرتبه‌ای رسیدند که هرگز رسیدن به آن را در اندیشه نگذرانیده بودند، چنانکه در قرآن کریم س 2 ی 47 می‌فرماید: **یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التي أنعمت علیکم و أنى فضلتکم علی العالمین*** یعنی ای بنی اسرائیل نعمت‌هایی را که بشما بخشیدم و شما را بر جهانیان «مردم زمانتان» برتری دادم یاد کنید. و برتری آنان این بود که دریا را برای آنها شکافت و از فرعونیان رهائیشان داد، و دشمنانشان را تباه ساخت، و شهرها و داراییشان را به خودشان باز گردانید، و توریه بر آنها نازل فرموده و دیگر نعمتها) 44 پس نگاه کنید چگونه بودند زمانیکه جمعیتها گرد آمده و اندیشه‌ها با هم و دلها یکسان و دستها یار هم و شمشیرها کمک یکدیگر و بینائیها ژرف و تصمیمها یگانه بود؟! آیا در اطراف زمینها (شهرها) بزرگ و بر همه چیز جهانیان پادشاه نبودند؟؟ 45 پس نگاه کنید بآنچه (به سختیهای که) در آخر کارها (خوشگذرانیها) شان گرفتار شدند، آنگاه که (بین آنها) جدائی افتاد، و مهربانی و پیوستگی بهم خورد، و سخن و دلهاشان

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 805

مختلف گردید، و دسته دسته شده بجان هم افتادند، و پراکنده گشته با یکدیگر جنگیدند، خداوند (بر اثر این زشتکاریها بوسیله ستمگران مانند بخت نصر و غیر او) لباس عزت و بزرگواری را از بر ایشان بیرون آورد، و فراوانی نعمتش را از آنها گرفت، و برای عبرت گرفتن پند گیرندگان شما داستان سرگذشتهای آنان در بینتان باقی ماند.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 806

[قسمت یازدهم خطبه]

46 پس از پیشآمدهای فرزندان اسماعیل (ذبیح) و پسران اسحاق (ابن ابراهیم خلیل) و اولاد اسرائیل (یعقوب ابن اسحاق) - علیهم السلام - عبرت گیرید که چه بسیار متناسب است سرگذشتها (ی مردم هر عصری با هم) و چه مانند و نزدیک است داستانها (با یکدیگر، یعنی اوضاع و احوال شما و گذشتگان بهم شباهت دارد شایسته است از سرگذشت آنان پند گیرید، و) در سرگذشت ایشان و چگونگی پراکندگی و جدائیشان از یکدیگر تأمل و اندیشه نمائید در شبهایی که (روزگاری که) کسریها (پادشاهان عجم) و قیصرها (پادشاهان روم) سرور و مسلط بر آنان بودند، 47 آنها را از کشتزارها (آبادیها) و دریای عراق (دجله و فرات) و سبزه زار جهان راندند به جاهائی که درمنه (گیاهی است در بیابان) روید، و بادهای تند وزد، و زندگانی سخت باشد (آنها را به بیابانهای بی آب و گیاه و دور از آبادی روانه ساختند) پس آنان را درویش و مستمند و یار و همراه زخم و موی شتر (شتر چران)

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 807

رها کردند، زبون ترین امتهای بودند از جهت خانه و جایگاه، و بد بختترین آنها از جهت آسایشگاه (جائی داشتند که آب و گیاه نبود) 48 به زیر بار مهتری گرد نمی آمدند که بآن پناه برند (کسی نبود که آنها را بدین و آئینی دعوت نموده بر امری گرد آورد تا از این بدبختی و سختی برهند) و نه به زیر سایه الفت و مهربانی که بر عزت و بزرگواری آن تکیه کنند (پیشوایی نداشتند تا در سایه اعتماد باو بیاسایند) پس با حالات نگران و دستهای مختلف (با هم همراه نبودن) و بسیاری پراکنده، در رنج سخت و جهل و نادانی از قبیل زنده به گور کردن دختران، و پرستیدن بتها، و دوری جستن از خویشان، و غارتگری از هر راهی بودند.

49 پس بنگرید به نعمتهای خداوند بر ایشان زمانیکه بسوی آنان پیغمبری (حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله) را فرستاد و آنها را فرمانبر شریعت او گردانید، و بر دعوت او ایشان را گرد آورده با هم مهربانشان ساخت، چگونه نعمت و آسایش بال بزرگواری خود را بروی آنها گسترد، و نهرهای خوشگذرانی را برای آنان روان کرد، و شریعت (آن حضرت) آنها را در سودهای پر برکت خود گرد آورد، پس غرقه نعمت آن شدند (چون منتهی درجه نیکبختی و بزرگواری و آسایش را برای ایشان فراهم آورده بود) و از خرمی زندگانی آن خوشنود گردیدند، 50 زندگانیشان در سایه پادشاه غالب

(دین مقدس اسلام) بر قرار شد، و آنها را نیکوئی حالشان در کنار بزرگواری و غلبه جا داد، و کارها برای ایشان آسان گردید، در رفعت پادشاهی استوار (سعادت دنیا و آخرت بآنها رو آورد) 51 پس ایشان فرمان دهنده بر جهانیان و پادشاهان اطراف زمینها (شهرها) بودند، مسلط شدند بر کسانی که بر آنها تسلط داشتند، و فرمانها می دادند بر آنانکه بر آنها فرمانده بودند، برای ایشان نیزه‌ای انداخته و سنگی پرتاب نمی شد!! (دین اسلام بآنها قدرت و توانائی داد که زمامدار کارهای جهان و فرمانده جهانیان گشتند، و کسی بر آنان مسلط نمی گشت).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 809

[قسمت دوازدهم خطبه]

52- آگاه باشید شما (بعد از عزت و بزرگواری که بر اثر گرویدن به شریعت حضرت خیر الانام یافتید) دستجاتان را از ریسمان طاعت و پیروی رها کنید (از خدا و رسول اعراض و دوری نمودید) و در حصار خدا که به اطراف شما کشیده شده بود بوسیله حکمهای جاهلیت (عادات پیش از اسلام) رخنه کردید (از امام و پیشوای خود فرمان نبرده بر اثر آن دنیا و آخرت خویش را بر باد دادید) و خداوند سبحان بر این امت منت نهاد (بدون رنج نعمت بایشان ارزانی داشت) در ریسمان این الفت و مهربانی که بین آنها بست- الفتی که در سایه آن وارد میشوند، و در کنار آن قرار می گیرند- به نعمتی (دینی که موجب الفت است) که کسی از آفریدگان بهای آنرا نمی داند، زیرا بهای الفت و مهربانی با یکدیگر از هر بهایی افزونتر و از هر بزرگی بزرگتر است (چون با الفت و یگانگی سعادت و نیکبختی دنیا و آخرت بدست می آید).

53 و بدانید شما بعد از هجرت (از نادانی و گمراهی به دانائی و رستگاری دوباره بر اثر عصیبت و گردنکشی و دشمنی با یکدیگر و بر پا کردن فتنه و آشوب) اعراب (و بادیه نشینان نادانی و گمراهی) شدید، و بعد از دوستی (گرد آمدن با هم) گروه گروه (مخالف و دشمن یکدیگر) گردیدید، با اسلام علاقه و ارتباطی ندارید مگر بنام آن، و از ایمان نمی شناسید مگر نشان آنرا (فقط به زبان شهادتین می گوئید، ولی از احکام اسلام چیزی فرا نگرفته و به حقیقت ایمان پی نبرده اید)!! 54 می گوئید به آتش می رویم و به ننگ تن نمی دهیم (مثل النار و لا العار را کسانی که زیر بار ذلت و خواری نمی روند می گویند، اگر در باره حق گفته شود نیکو است، و اگر در باره باطل گفته شود نادرست است، و چون

غرض اهل کوفه اگر خطاب با ایشان باشد، یا غرض آنها و اهل شام اگر خطاب عام باشد، فتنه و آشوب و مخالفت با دستور اسلام بود، امام علیه السلام در سرزنش آنان می‌فرماید: (مانند آنست که شما می‌خواهید اسلام را از صورتیکه هست وارونه نمائید (از بین ببرید همانطور که کفار و منافقین و دشمنان در صدد از بین بردن آن

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 810

هستند) با دریدن پرده احترام و شکستن پیمان (عمل نکردن به احکام و شرائط) آن، چنان پیمانی که خداوند آنرا برای شما در زمین خود پناه (از دخول دشمنان و تسلط بر شما) و در بین آفریدگانش (برای رفع اضطراب و نگرانی آنها سبب) ایمنی و آسایش قرار داده (تا هر گاه جهانیان در هر کار بیچاره شده و از هر راه و ماندند به پیمان اسلام یعنی به احکام و دستور آن توجه کرده از آنها پیروی کنند) 55 و شما (با داشتن چنین آئینی) اگر بغیر اسلام پناه ببرید (به دلیری و بسیاری جمعیت و خویشان اعتماد کرده از احکام آن پیروی ننموده دستورش را محترم نشمارید) کفار با شما می‌جنگند، و جبرائیل و میکائیل و مهاجرین و انصار نیستند که شما را یاری کنند (چنانکه در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله یاری می‌کردند) مگر با شمشیر زد و خورد کنید تا خداوند بین شما حکم فرماید (غلبه و فیروزی را نصیب کدام قرار دهد).

56 و مثلها و داستانها (ی پیشینیان) از عذاب خدا و بلاها و سختیهای او که (دلها را) کوبنده و بدرد آورنده است و از روزگارا (ی خشم) و پیشآمدهای (علاج ناپذیر) او در دسترس شما است (در قرآن کریم سرگذشت قوم نوح و عاد و ثمود و دیگران را بیان فرموده است) پس (رسیدن) عذاب او را دیر میندازید از جهت نادانی به مؤاخذه و سهل انگاشتن سخت گیری او، و نرسیدن بعذاب او (زیرا حکمت الهیه اقتضاء دارد که عذاب گناهکاران را تأخیر اندازد تا نیکان توبه و بازگشت نمایند و ستمگران شقاوت خود را بیشتر آشکار سازند) 57 و خداوند سبحان گذشتگان را از رحمت خود دور نکرده مگر بجهت ترک نمودن ایشان امر بمعروف و نهی از منکر را (یکدیگر را بکار پسندیده وادار نکرده و از کار ناشایسته باز نداشتند) پس خداوند نفهمها را از جهت گناه کردن و خردمندان را از جهت نهی از منکر نکردن لعن فرمود (از رحمت خود دور کرده بعذاب سخت گرفتارشان نمود).

58 آگاه باشید رشته اسلام را گسیختند (با عصیبت و گردنکشی الفت و دوستی را پشت سر انداخته با یکدیگر دشمنی نمودید) و حدود آنرا معطل کردید (بوظائف آن عمل ننمودید) و احکام آنرا (که) بزرگتر و مهمتر از همه آنها امر بمعروف و نهی از منکر است) از بین بردید (ولی من که امام مفترض الطاعة و پیشوای شما هستم، و نزدیکترین اشخاص به رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم بآنچه مأمور شده‌ام رفتار می‌نمایم، بنا بر این) بدانید خداوند مرا بجنگ با ستمگران و پیمان شکنان و تباہکاران در روی زمین امر فرمود: پس با پیمان شکنان (اصحاب جمل: طلحه و زبیر و پیروانشان) جنگیدم (و آنان را از پا در آوردم) و با آنانکه دست از حق برداشتند (اهل شام) جهاد کرده زد و خورد نمودم، و بر آنان که از دین بیرون رفتند (خوارج نهروان) خشم نموده زبون و خوارشان کردم، 59 و اما شیطان ردهه را (که) یکی از رؤسای خوارج نهروان ثرمله یا حرقوص ابن زهیر و لقبش ذو الثدیه است برای آنکه یک دستش مانند پستان زنان بوده است، و بعضی ذو الیدیه خوانده‌اند یعنی دارای یک دست کوچک) از (کشتن و جنگیدن با) او بسبب صدای ترسناک که از آن فریاد تپش دل و جنبش و لرزش سینه‌اش را شنیدم، بی‌نیاز گردیدم (ردهه در لغت بمعنی گودالی است در کوه یا در سنگ

سخت که آب باران در آن جمع میشود، و اینکه او را شیطان تعبیر فرموده برای آنست که چون گمراه و پیشوای گمراهان بوده و اینکه او را به ردهه نسبت داده برای آنست که پس آن حضرت پس از فراغت از جنگ با خوارج نهروان خواست او را در بین کشتگان بیابد بعد از جستجوی بسیار در گودالی افتاده بود، و مراد از صعقه یعنی صدای وحشت انگیز و ترسناک آنست که روایت شده آن حضرت چون با خوارج رو برو شد نعره و فریادی کشید که ذو الثدیه از جمله کسانی بوده که از ترس گریخت تا اینکه در گودالی کشته او را یافتند، و گفته‌اند: خداوند او را بر اثر صاعقه آسمانی تباہ ساخت، و گفته شده: چون آن بزرگوار شمشیری بر او زد بیهوش گردیده مرد، و گروهی گفته‌اند: شیطان ردهه شیطانی از فرزندان شیطان بوده، و دیگری گفته: مراد از او شیطان جن است. لکن ظاهر فرمایش امام

علیه السلام و مناسبتر بمقام که پس از دقت و تأمل معلوم می‌گردد آنست که مراد از شیطان رده‌ه یکی از رؤسای خوارج است که بر اثر فریاد آن حضرت گریخته در گودالی کشته‌اش پیدا شد (و الله أعلم) و آنچه از ستمگران (معاویه و اطرافیانش که بر اثر مکر و حيله عمر و ابن عاص که قرآنها بر سر نیزه‌ها زده جنگ صفین را خاتمه دادند) باقی ماند، اگر خداوند رخصت دهد (بخواهد و زنده بمانم) دوباره که بسوی ایشان می‌روم دولت و توانائی را از آنان بگیرم (و همه را تباه سازم) مگر اندکی که در اطراف شهرها پراکنده شوند (در اینجا شجاعت و دلیری و مقام و منزلت و بزرگواری خود را گوشزد نموده می‌فرماید): 60 من در کوچکی سینه‌های عرب را بزمین رساندم (در جنگهای صدر اسلام بزرگان آنان را کشتم) و شاخه‌های نو بر آمده (دلیران قبیله) ربیع و (قبیله) مضر را شکستم، و شما قدرت و منزلت مرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله بسبب خویشی نزدیک (پسر عمو و داماد او بودن) و مقام بلند و احترام مخصوص (که نزد آن حضرت داشتم و مرا بخلافت نصب فرمود) می‌دانید، زمان کودکی مرا در کنار خود پرورش داد، و به سینه‌اش می‌چسبانید، و در بسترش در آغوش می‌داشت، و تنش را بمن می‌مالید، و بوی خوش خویش را بمن می‌بویانید، و خوراکی جویده در دهان من می‌نهاد (چنانکه پدر نسبت به فرزند کند) و دروغ در

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 814

گفتار و خطاء و اشتباه در کردار از من نیافت (زیرا باتفاق امامیه آن حضرت و حضرت زهرا و یازده فرزندشان «سلام الله علیهم أجمعین» معصوم هستند و هرگز گناه کوچک و بزرگ از ایشان نه عمدا و نه نسیانا و نه خطاء سر نمی‌زند) 61 و خداوند بزرگترین فرشته‌ای از فرشتگانش را از وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله از شیر گرفته شده بود همنشین آن حضرت گردانید که او را در شب و روز براه بزرگواریها و خوهای نیکوی جهان سیر دهد (از اخبار چنین معلوم میشود که مراد از آن فرشته روح القدس است که از جبرائیل و میکائیل بزرگتر و همیشه با پیغمبر اکرم بوده بعد از آن حضرت هم با ائمه اطهار علیهم السلام می‌باشد) و من پی او می‌رفتم مانند رفتن بچه شتر پی مادرش (شب و روز در خلوت و جلوت با آن بزرگوار بوده و هرگز از او جدا نمی‌شدم، ابن ابی الحدید در شرح خود نوشته:

فضل ابن عباس گفت: از پدرم پرسیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله کدام یک از پسرانش را بیشتر دوست می‌داشت؟

گفت: علی ابن ابی طالب را، گفتم من ترا از پسران او می‌پرسم، گفت او را نسبت به پسرانش از همه بیشتر دوست می‌داشت، ندیدیم هیچ روزی علی علیه السلام از وقتی که کودک بود از آن حضرت جدا شود مگر زمانیکه برای خدیجه در سفر بود، ندیدیم پدری را به پسرش مهربانتر از او به علی، و نه پسری را برای پدرش فرمانبرتر از علی برای پیغمبر. در هر روزی از خواهی خود پرچم و نشانه‌ای می‌افراشت (آشکار می‌نمود) و پیروی از آنرا بمن امر می‌فرمود، 62 و در هر سالی (پیش از مبعوث شدن به رسالت یک ماه از مردم دوری گزیده برای عبادت و بندگی) بحراء (کوهی است نزدیک مکه) اقامت می‌نمود، من او را می‌دیدم و غیر من نمی‌دید، و در آن زمان اسلام در خانه‌ای نیامده بود مگر خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و خدیجه (زوجه آن حضرت) که من سوم ایشان بودم (در آنروز مسلمان نبود مگر پیغمبر اکرم و خدیجه و من، این جمله صراحت دارد باینکه امام علیه السلام نخستین مردی بود که به آن حضرت ایمان آورده و اسلام اختیار نمود، و نظیر این سخن فرمایش آن بزرگوار است در سخن صد و سی و یکم که فرمود: اللهم إني أول من أناب، و سمع و أجاب، لم يسبقني إلا رسول الله - صلی الله علیه و آله - بالصلاة یعنی بار خدایا من نخستین کسی هستم که بحق رسیده و آنرا شنیده و پذیرفته

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 815

است، هیچکس بر من به نماز پیشی نگرفت مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله) نور وحی و رسالت را می‌دیدم، و بوی نبوت و پیغمبری را می‌بوییدم (هنگام نزول وحی با آن حضرت بوده و بآنچه نازل می‌شد بدون تردید ایمان می‌آوردم) 63 و هنگامیکه وحی بر آن حضرت صلی الله علیه و آله نازل شد صدای شیطان را شنیدم، گفتم: ای رسول خدا این چه صدایی است؟ فرمود: این شیطان است که او را از پرستش نمودن نومیدی روی داده (چون دانسته که بعد از رسیدن این وحی مردم از ضلالت و گمراهی بیرون آمده از او پیروی نمی‌کنند نومید گردیده ناله و فریاد می‌نماید) تو می‌شنوی آنچه من می‌شنوم، و می‌بینی آنچه من می‌بینم (در همه چیز با من یکسانی) مگر اینکه پیغمبر نیستی، و لیکن وزیری، و تو بر

خیر و نیکوئی هستی (جامع جمیع کمالات صوریه و معنویه بوده بر آنچه خیر و نیکوئی دنیا و آخرت در آنست استوار می‌باشی).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 817

[قسمت چهاردهم خطبه]

64 و من با پیغمبر صلی الله علیه و آله بودم زمانیکه گروهی از بزرگان قریش نزد او آمدند و گفتند: ای محمد تو امر بزرگی (نبوت و پیغمبری) ادعا میکنی که پدران تو و نه کسی از خاندان تو آنرا ادعاء نکرده است، و ما از تو کاری درخواست می‌نماییم که اگر آنرا برای ما بجا آوری و بما بنمائی می‌دانیم که پیغمبر و فرستاده (از جانب خدا) هستی، و اگر بجا نیاوری می‌دانیم جادوگر و دروغگو هستی، 65 پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه می‌خواهید؟ گفتند: این درخت را برای ما بخوان تا با ریشه‌هایش (از زمین) کنده شده (بیاید) جلو رویت بایستد، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

خداوند بر همه چیز توانائی دارد، اگر این خواهش شما را بر آورد آیا ایمان می‌آورید و بحق گواهی می‌دهید، گفتند: آری، 66 فرمود: من بشما نشان می‌دهم آنچه را می‌طلبید، و می‌دانم که بخیر و نیکوئی (اسلام که جامع خیر دنیا و آخرت است) نمی‌گروید، و بین شما کسی هست که (بر کفرش باقی مانده و در جنگ بدر کشته می‌گردد، و) در چاه انداخته میشود (مراد چاهی است که آنرا بدر می‌نامیدند و آن بین مکه و مدینه واقع شده به مدینه نزدیکتر است، و از جمله کسانی که در جنگ بدر بعد از کشته شدن در آن چاه افکنده شدند عتبه و شیبه دو پسر ربیع و امیه ابن عبد شمس و ابو جهل و ولید ابن مغیره بودند) و

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 818

کسی هست که لشگرها را گرد آورد (در وقعه خندق با مسلمین می‌جنگد، و از جمله کسانی که لشگر از اطراف گرد آوردند و مدینه را محاصره نمودند ابو سفیان و عمرو ابن عبدود و صفوان ابن امیه و عکرمه ابن ابی جهل و سهل ابن عمرو بودند، و خندق گودالی بود که در اطراف سور مدینه طیبه برای این جنگ

کنند) پس از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای درخت اگر تو بخدا و روز رستخیز ایمان داری و میدانی من پیغمبر خدا هستم با ریشه‌های خود کنده شو و به فرمان خدا جلو من بایست، 67 سوگند به خدائی که آن حضرت را بحق (راستی و درستی) بر انگیخت درخت با ریشه‌هایش کنده شد و آمد در حالیکه صدای سخت داشت و صدایی مانند صدای بالهای مرغان، تا بین دو دست پیغمبر صلی الله علیه و آله مانند مرغ پر و بال زنان ایستاد، و شاخه بلند خود را بر سر رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعضی از شاخه‌هایش را بر دوش من افکند، و من در طرف راست آن حضرت صلی الله علیه و آله بودم، 68 پس چون آن گروه آنرا دیدند از روی سرفرازی و گردنکشی گفتند:

بفرما تا نیمی از آن پیش تو آید و نیمه دیگر جای خود بماند، پس درخت را بآن درخواست فرمان داد، آنگاه نیمه آن بسوی آن حضرت رو آورد که به شگفت‌ترین روی آوردن و سختترین صدا کردن می‌ماند (از اول با شتابتر فرمان آن بزرگوار را اجابت نمود) و نزدیک بود به رسول خدا صلی الله علیه و آله. بیچد، پس از روی ناسپاسی و ستیزگی گفتند: امر کن این نیمه باز گردد و به نیمه خود پیوندد همچنانکه بود، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله امر فرمود درخت باز گشت، 69 من گفتم:

سزاوار پرستش جز خدا نیست، ای رسول خدا من نخست کسی هستم که ایمان بتو آوردم و نخست کسیکه اقرار کردم باینکه درخت به فرمان و خواست خدا بجا آورد آنچه را که کرد برای اعتراف به پیغمبری تو و احترام فرمانت، پس همه آن گروه گفتند: جادوگر بسیار دروغگویی است، شگفت جادویی که در آن چابک است! (زیرا بدون تأمل و اندیشه آنچه خواسته کرد) و (گفتند): آیا ترا در کارت تصدیق می‌نماید غیر از مانند این شخص؟! که قصدشان من بودم، 70 و من از گروهی هستم که در راه خدا آنان را توییح سرزنش کننده‌ای باز نمی‌دارد، چهره آنان چهره راستگویان و سخنان سخن نیکوکاران است، شب را آباد کننده و روز را نشانه و راهنما

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 819

هستند (شب را زنده داشته آخرت خود را آباد می‌سازند و روز مردم را براه حق راهنمائی می‌نمایند) به ریسمان قرآن (علوم و معارف آن که سبب رهائی و گمراهی از بدبختی است) خود را می‌آویزند، و راههای خدا و روشهای پیغمبرش را زنده میکنند (آثار دین را نشر داده به احکام آن عمل می‌نمایند)

گردنکشی و سرفرازی و نادرستی و تباہکاری نمی‌کنند، دلہاشان در بہشت و بدنہاشان مشغول کار (دلہاشان متوجہ آخرت و بدنہاشان بہ کارہای نیکو و بندگی پرداختہ) است.

(1240)

235 (1235)- از سخنان آن حضرت علیہ السلام است کہ بعد اللہ ابن عباس فرمودہ

زمانیکہ از طرف عثمان کہ (از جہت ستمگری و از بین بردن بیت المال مسلمین و کارہای ناشایستہ‌ای کہ کردہ) در محاصرہ بود (می‌خواستند از خلافت عزلش نمایند و او از ترس کشتہ شدن جرأت بیرون آمدن نداشت) نامہ‌ای

ترجمہ و شرح نہج البلاغۃ (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 820

برای آن بزرگوار آورد، در آن نامہ از آن حضرت درخواست می‌نمود کہ بملک خود در ینبع (اسم موضعی است در اطراف مدینہ از سمت دریا) تشریف ببرد تا غوغاء و ہیاهوی مردم برای نامزد نمودن او بخلافت کم شود (چون محاصرہ کنندگان عثمان بہ صدای بلند خلافت را بنام امیر المؤمنین می‌خواندند و عثمان گمان داشت محاصرہ او بتحریک حضرت است از اینرو بیرون رفتن او را از مدینہ درخواست نمود تا شاید مردم ہم از اطراف خانہ او پراکنده شدہ بہ ہمراہی آن حضرت بروند و او بتواند از خانہ بیرون آمدہ چارہ نماید، و این را خواست) بعد از آنکہ مانند آن درخواست را پیشتر ہم نمودہ بود (پیش از آن خواست کہ حضرت بہ ینبع تشریف ببرد، و چون رفت پس از آن درخواست نمود کہ از آنجا بہ مدینہ برگشتہ او را یاری فرماید، اکنون دوبارہ درخواست می‌نمود کہ بہ ینبع تشریف ببرد) پس امام علیہ السلام فرمود:

1 ای پسر عباس عثمان نمی‌خواہد مرا مگر اینکہ مانند شتر آب کش قرار دہد با دلو بزرگ، بیایم و بروم: (پیش از این) بسوی من فرستاد کہ (از مدینہ) بیرون شوم، پس از آن فرستاد (برای یاری او از ینبع بہ مدینہ) بیایم، و اکنون (ترا) می‌فرستد کہ بیرون روم، 2 بخدا سوگند (او را یاری کردہ) از او دفاع

نمودم بطوریکه (از زیاده کوشش کردن در همراهیش) ترسیدم گناهکار باشم (چون بر اثر کارهای ناشایسته‌ای که کرده و بجا می‌آورد مستحق دفاع نمی‌باشد).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 821

(1236)

236 (1236) - از سخنان آن حضرت علیه السلام است که در آن چگونگی حال خود را بعد از هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله (از مکه به مدینه)

و ملحق شدن خویش را به آن حضرت بیان می‌فرماید:

1 پس (از آنکه پیغمبر اکرم از مکه به مدینه هجرت نمود و مرا امر فرمود که شب حرکت در بستر او خوابیدم و بامداد آن مشرکین دانستند که پیغمبر تشریف برده و کسیکه در بستر خوابیده من بودم، سه روز بعد از هجرت آن حضرت پیاده در پی او روانه شدم، و) راهی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت پیروی می‌نمودم، پس هر گام بر یاد او می‌نهادم (و در هر منزلی از او سراغ می‌گرفتم) تا به عرج (موضعی بین مکه و مدینه) رسیدم (هر جا که از آن بزرگوار نشان می‌گرفتم همان جا قدم نهاده در دنبال حضرتش می‌آمدم تا در قباء «نام موضعی نزدیک مدینه از طرف جنوب» حضورش را درک نموده باتفاق به مدینه بایی ایوب خالد ابن یزید انصاری وارد شدیم. سید رضی می‌فرماید: این جمله در سخن درازی است (که از آن حضرت روایت شده، بعد از آن می‌فرماید: فرمایش آن حضرت علیه السلام: فأطأ ذكره یعنی گام بر یاد او می‌نهادم، از سخنی است که آن بمنتهی درجه اختصار و فصاحت رسیده، و (از این سخن) اراده فرموده که من از ابتدای بیرون شدنم (از مکه) تا به عرج رسیدم از آن حضرت صلی الله علیه و آله خبر می‌گرفتم، پس این کلام را برای چنین کنایه شگفتی آورده (و معنی کنایه آنست که شخص منظوری را به لفظی بیان کند که آن لفظ صریحا دلالت بر آن نداشته باشد، چنانکه امام علیه السلام در اینجا می‌فرماید: گام بر یاد او می‌نهادم کنایه از اینکه در همه جا از آن بزرگوار سراغ می‌گرفتم و در پی حضرتش آمده یک قدم بیراهه نمی‌رفتم).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 822

(1237)

237 (1237) - از خطبه‌های آن حضرت علیه السلام است (در اینکه انسان تا زنده است بایستی فرصت عبادت و بندگی را از دست ندهد)

1 : پس (از ستایش خداوند متعال و درود بر پیغمبر اکرم و آل او بدانید دنیا همیشه باقی و بر جا نیست، بنا بر این تا می‌توانید مطابق دستور خدا و رسول) کار کنید در حالیکه در فراخی زندگانی هستید (زنده‌اید) و نامه‌ها (ی اعمالتان برای ثبت گفتار و کردار نیک) گشوده (بسته نشده) و توبه و بازگشت گسترده (پذیرفته) است، و رو گرداننده (گناهکار) خوانده میشود (که از کار زشت دست بر داشته توبه و بازگشت نماید) و بد کار را امیدواری می‌دهند

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 823

(تا کردار زشتش را جبران نماید) پیش از آنکه چراغ عمل خاموش گشته فرصت از دست برود، و مدت بسر آید، و راه توبه و بازگشت بسته شود، و ملائکه به آسمان بالا روند (از محو و اثبات نامه اعمال قلم را باز دارند) 2 پس (پیش از رسیدن مرگ یعنی موقعی که نمی‌توان کاری انجام داد) بایستی مرد از خود برای خویش و از زندگی برای مرگ و از نیستی برای هستی و از گذرنده برای باقی مانده نتیجه بگیرد (در دنیا خود را بکار گمارد تا در آخرت او را بکار آید) 3 مردیکه از خدا ترسید (و در عمل کوشید) در حالیکه تا رسیدن مرگ او را فرصت داده و تا انجام عمل او را مهلت داده‌اند، مردی است که نفس خود را در دهان بند زده و مهار آنرا در اختیار دارد، پس خود را با دهان بند نفس از آنچه خداوند نهی فرموده باز داشته، و به مهار آن خویش را بسوی طاعت و فرمانبری از خداوند می‌کشد.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 824

(1238)

238 (1238) - از خطبه‌های آن حضرت علیه السلام است در باره حکمین (عمر و ابن عاص و ابو موسی اشعری) و نکوهش مردم شام

1. شامیان مردمی هستند دل سخت و اوباش، بندگان (زیر دستان) پست که از هر سو گرد آمده و از هر آمیخته‌ای برچیده شده‌اند (گروهی هستند هر یک از جایی آمده و بهم پیوسته و حسب و نسبشان معلوم نیست) از جمله کسانی می‌باشند که سزاوار است (احکام اسلام را) بآنها یاد دهند، و (به خواهی نیکو) تربیتشان کنند، و (خیر و شر را) یادشان دهند، و کار آزموده‌شان گردانند، و زمامدارشان شوند، و (مانند کودکان) دست‌هایشان را بگیرند (تا سر خود کاری نکنند، خلاصه ایشان گروهی هستند نادان و از نیکوئیها دور، سزاوار نیستند که خلافت در بینشان بوده در امر دین و ملت و ولایت دخالت داشته پیشوا بشوند) آنان از مهاجرین (که از مکه به مدینه هجرت کرده نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند) و از انصار (اهل مدینه که اسلام آورده آن حضرت را یاری کردند) نیستند، و نه از کسانی هستند که در مدینه جا داشتند (و پیش از هجرت اسلام اختیار نمودند) و بر ایمان استوار بودند.

2 آگاه باشید اهل شام برای خودشان برگزیدند نزدیکترینشان (عمرو ابن عاص) را

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 825

بآنچه دوست می‌دارند (که ظفر یافتن آنها بود بر اهل عراق) و شما برای خودتان اختیار کردید نزدیکترین مردم (ابو موسی اشعری) را به چیزی که دوست نمی‌دارید (که ظفر یافتن اهل شام بود بر شما، و ابو موسی اشعری که نامش عبد الله پسر قیس است بر اثر نفهمی و ندانستگی و دشمنی با امام علیه السلام آن کار را انجام داد، و سبب دشمنی او آن بود که حضرت او را از ولایت کوفه که در زمان عثمان متصدی آن گشته عزل نمود) و روبرو شدن شما با عبد الله ابن قیس دیروز بود (خیلی نزدیک است، چون من بسوی بصره برای جنگ جمل می‌رفتم شنیدید) که می‌گفت: (ای اهل کوفه امام را یاری نکنید که) این پیشآمد و جنگ فتنه و تباہکاری است (که بایستی از آن دوری گزید) پس زه‌های کمان خود را بکار نیندازید و شمشیرها را غلاف نمائید، 3 اگر راست می‌گفت پس در آمدنش (نزد ما و حاضر شدن در صفوف لشکر عراق در جنگ صفین برای کمک ما) بدون اینکه مجبور باشد اشتباه کرد (زیرا خلاف عقیده خود رفتار نمود و چنین کسی صلاحیت حکم شدن را ندارد) و اگر دروغ می‌گفت تهمت باو روا است (زیرا از روی هوای نفس سخن می‌گوید و از اینرو حق را شبهه می‌انگارد، و بر چنین کس اعتماد نیست تا او را بتوان حکم قرار داد) پس آنچه در سینه عمرو ابن عاص است بوسیله عبد الله

ابن عباس از بین ببرید (عبد الله ابن عباس را نماینده خود قرار دهید که او می‌تواند با عمر و حیلۀ باز برابری کند) و فرصت روزگار را از دست ندهید، و شهرهای دور دست اسلام را (از تسلط فتنه جویان و ستمگران) حفظ نمائید.

4 آیا به شهرهاتان نظر نمی‌کنید که در آنها جنگ میکنند (تا شما را نابود ساخته دارائیتان را بیغما ببرند) و آیا به قطعه سنگ سخت خود (قدرت و توانائیتان) نظر نمی‌افکنید که بر آن تیر می‌زنند (نمی‌بینید که در صدد هستند که ضعف و ناتوانی بشما رو آورد تا شکست خورده تسلیم گردید).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 826

(1239)

239 (1239)- از خطبه‌های آن حضرت علیه السلام است که در آن (فضائل) آل محمد علیهم السلام را بیان می‌فرماید

1: آل محمد (ائمۀ اطهار صلوات الله علیهم اجمعین) زنده کنندۀ علم و دانائی و از بین برنده جهل و نادانی هستند (از ایشان علم بدست آمده جهل برطرف می‌گردد) شما را آگاه می‌سازد بردباریشان از دانائیشان (زیرا بردباری نمی‌کنند مگر از روی دانستن بمواقع و بردباری) و ظاهرشان از باطنشان (کردار و گفتار نیکشان بر کمال اخلاصشان) و خاموشیشان از راستی و درستی گفتارشان (زیرا خاموشی و بیجا سخن نگفتن شخص دلیل است بر اینکه گفتار او از روی علم و حکمت است) 2 حق را مخالفت نمی‌کنند (از آن رو بر نمی‌گردانند) و در آن اختلاف ندارند (گفتارشان یکنواخت است) ایشان ستونهای اسلام و پناهگاهها (ی آن) هستند (که به دانائی خود آنرا حفظ نموده و احکامش را بمردم آموخته آنان را از گمراهی و نادانی می‌رهانند) بوسیله ایشان حق به اصل و موضع خود باز می‌گردد، و باطل و نادرستی از جای آن دور و نابود میشود، و زبانش آنجا که حق آشکار شد بریده می‌گردد (بر اثر علم و دانائی ایشان حق و حقیقت هویدا و باطل و نادرست از بین می‌رود) 3 دین (و احکام آن) را شناختند شناختنی که از روی دانائی و رعایت نمودن (عمل کردن) است، نه شناختنی

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 4، ص: 827

که از روی شنیدن و نقل نمودن باشد (که اگر چنین بود بر دیگران مزیتی نداشتند) و روایت کنندگان علم بیشمار و رعایت کنندگان آن کمند (در هر زمان مردم بسیار انواع علوم بدست آورده در مجالس و محافل اظهار کمال نموده خود را بر دیگران مقدم و پیشوا می‌دانند، ولی کردارشان با گفتارشان یکسان نیست، خداوند سبحان همه را از خواب غفلت بیدار فرموده توفیق عمل عطاء فرماید).

بتوفیق خدای تعالی تمام شد نوشتن جزء چهارم از شش جزء ترجمه و شرح کتاب نهج البلاغه بعد از ظهر روز یکشنبه شانزدهم ماه شوآل المکرم سال هزار و سیصد و شصت و هفت هجری در تهران بقلم علی النقی فیض الاسلام ال محمد الدیاج.

نویسنده جزء چهارم ترجمه و شرح کتاب نهج البلاغه طاهر خوشنویس ابن حاج عبد الرحمن (علیه الرحمه) توفیق نوشتن دو جزء دیگر آن را از خداوند متعال درخواست می‌نماید (شهر ذی القعدة

1367)